

پلنوم مشترک کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک)

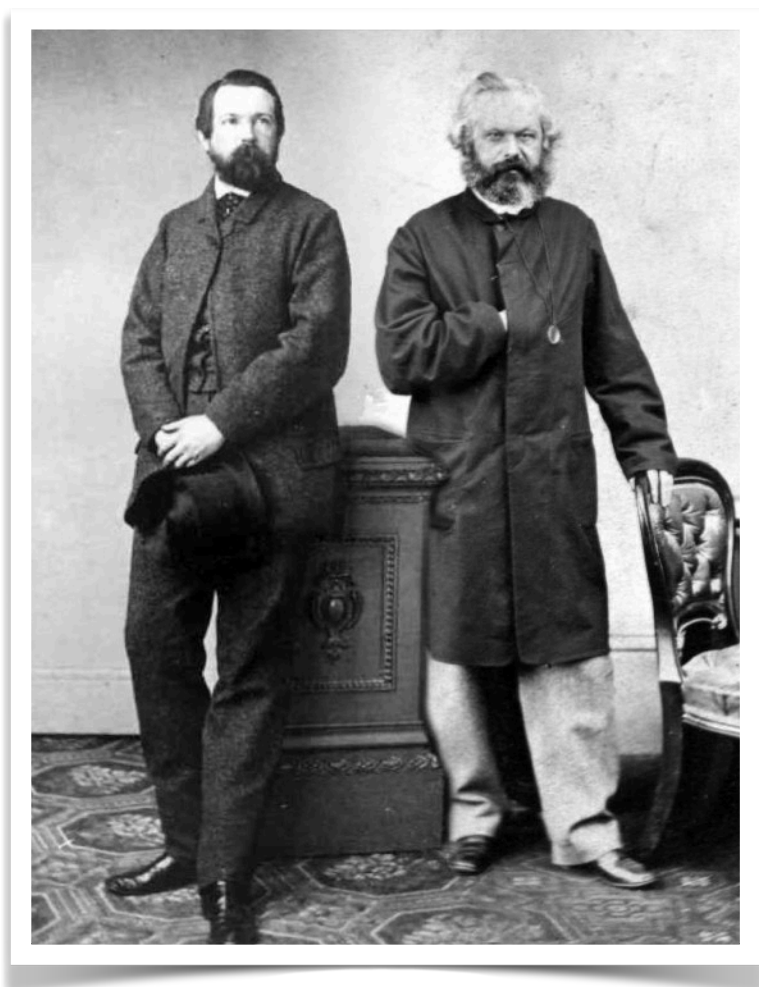
۲۹ جولای - ۹ آگوست ۱۹۲۷



چند سخنرانی از ژوزف. و. استالین بین روزهای یکم تا نهم
آگوست در پلنوم مشترک کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی
حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک)

«...ضرورت انقلاب نه فقط از اینروست که طبقه‌ی حاکم را با هیچ وسیله‌ی دیگری جز انقلاب نمی‌توان سرنگون کرد، بلکه همچنین از این رو، که طبقه‌ی سرنگون‌کننده تنها در يك انقلاب است که موفق می‌گردد تا گریبان خود را از تمام کثافات کهنسال نظام‌های قبلی رها کرده و قابلیت بنیان‌نهادن و ساختن جامعه‌ای نوین را کسب نماید.»

مارکس و انگلس، ایدئولوژی آلمانی



کارل مارکس و فریدریک انگلس در دهه ۱۸۶۰

فهرست:

- یادداشت مترجم..... ۴
- یکم: حملات اپوزیسیون به بخش‌هایی از کمینترن..... ۶
- دوم: درباره چین..... ۱۳
- سوم: کمیته اتحاد انگلیس و شوروی..... ۳۳
- چهارم: تهدید جنگ و دفاع از اتحاد جماهیر شوروی..... ۳۷
- سخنرانی ۵ آگوست..... ۵۱
- با اشاره به «اعلامیه» ۸ آگوست ۱۹۲۷ اپوزیسیون..... ۷۰
- تصاویر شخصیت‌هایی که در این سخنرانی‌ها از آنها نام برده شده، به ترتیب حروف الفبا:..... ۷۵

یادداشت مترجم

چرا پلنوم مشترک کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی؟ چرا سخنرانی‌های استالین؟ سخنرانی‌های کسی که نام‌اش با القابی چون «دیکتاتور»، «مستبد»، «خودکامه»، «خونخوار»، «اقتدارگرا»، «تمامیت‌خواه»، «نسل‌کش» «دیوانه»، «خودشیفته» و... مترادف گردیده است؟ کسی که نه فقط راست‌ها بلکه خیلی از «چپ‌ها» هم چندان دل خوشی از او ندارند و حتی بسیاری از «چپ‌ها» او را علت‌العلل شکست‌ها و ناکامی‌های جنبش کمونیستی جهانی می‌دانند.

اما آیا برآستی القاب و دعاوی فوق، منطبق با واقعیت است؟ آیا برآستی شخصیتی که از استالین ساخته شده با چهره واقعی او انطباق دارد؟ چگونه می‌توان به درستی یا نادرستی آنچه در مورد استالین گفته شده پی برد؟ با کدام معیارها و با اتکاء به کدام فاکت‌ها می‌توان به حقیقت امر دست یافت؟ آیا علل و عوامل شکست سوسیالیسم در اتحاد شوروی و یا ناکامی‌های بعدی در جنبش کمونیستی بین‌المللی را واقعاً می‌توان به استالین نسبت داد؟ اینرا چگونه می‌توان اثبات کرد؟

دقیقاً در راستای پاسخگویی به همین سوالات است که می‌بایست به اسناد تاریخی و مدارکی که از آن دوران بجا مانده رجوع کرد و از دل آنها در این باره کنکاش نمود و به قضاوت نشست. سند حاضر، یکی از میان صدها و بلکه هزاران سندی است که بواسطه آنها می‌توان هم درک دقیق‌تر و ملموس‌تری از روند مبارزه طبقاتی جامعه شوروی - یعنی از شرایط و موضوعات و مشکلاتی که انقلاب جوان اکتبر با آن روبرو بود - بدست آورد، و هم به کمک این اسناد و بر اساس آنها، به نقش استالین در آن مجموعه شرایط پی بُرد.

اصولاً، و به‌ویژه از منظر مارکسیسم، پدیده‌های اجتماعی (فرضاً استالین) را باید در ظرف و مجموعه شرایط اجتماعی تاریخی‌ئی که در آن ظهور پیدا کرده و نقش ایفاء می‌کنند تعقیب کرد و بازشناخت. در غیر اینصورت، مطالعه و بررسی این پدیده‌ها، و بطور کلی درک از تاریخ، به نتایجی سطحی، مغرضانه و غیرواقعی تقلیل خواهد یافت.

سند مزبور، علاوه بر نظرات و صحبت‌های استالین، نظرات و عملکردهای برخی دیگر از بازیگران در صحنه سیاسی اجتماعی در اتحاد شوروی در آن ایام را نیز نمایان می‌سازد - شخصیت‌هایی نظیر تروتسکی، زینویف و کامنف که از چهره‌های سرشناس اپوزیسیون، هم در درون حزب کمونیست این کشور و هم در چهارچوب انترناسیونال کمونیستی (کمینترن) بودند و در کارنامه سیاسی خود، طی سه دهه، انبوهی از انحرافات، خطاها، پیمان‌شکنی‌ها و خیانت‌ها از خود بجا گذاشتند. سند مذکور جلوه‌های تکانه‌دهنده‌ئی از این نظرات و عملکردهای انحرافی و زیانبار را برملا ساخته و یادآور می‌شود، و در این رهگذر، این فرصت را فراهم می‌سازد تا استالین را نه در

خلاء بلکه در رویارویی با مخالفان اش و در جریان زنده‌ی مبارزه طبقاتی مشاهده کنیم و محک زنیم. کافیست به بحث‌ها، مستندات و نقطه‌نظراتی که استالین طی این سخنرانی‌ها در افشاء این گرایش‌ها مطرح می‌سازد، و نیز به روش و منش او در برخورد به این عناصر اپوزیسیون دقت کنید تا بتوانید هم استالین، و هم مخالفانش را بهتر بشناسید و مورد قیاس قرار دهید.

این سند، مضاف بر اینها، همچنین نشان می‌دهد که چگونه عناصر و گرایش‌های انحرافی چپ و راست، نه فقط در جریان انقلاب بلکه پس از پیروزی آن نیز، انواع موانع و مشکلات را سر راه طبقه کارگر و مبارزه انقلابی او قرار می‌دهند و در این راه از هیچ اقدامی کوتاهی نخواهند ورزید. به نظر من، این نکته را شاید بتوان مهمترین و بزرگترین درسی تلقی کرد که مطالعه این سند به خواننده عرضه می‌کند: **مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی متوقف نمی‌شود، بلکه برعکس، تنوع می‌یابد و در اشکال دیگری تشدید می‌گردد.**

بعبارت دیگر، یک انقلاب پیروزمند سوسیالیستی، هرچند بر بورژوازی غلبه کرده و آنرا از قدرت ساقط می‌سازد، اما پس از آن و در جریان ساختمان جامعه سوسیالیستی، علاوه بر دشمنان بیرونی، در درون جامعه نیز با اقشار مختلف خرده‌بورژوازی و با گرایش‌های روشنفکری خرده‌بورژوازی روبروست. چرا که اساساً این جامعه‌ی نوپا، هنوز و به‌طور کل، با انواع بقایا و رسوبات فکری و تمایلات طبقاتی بجا مانده از مناسبات طبقاتی پیشین دست به گریبان است. در حقیقت، گویی انقلاب به‌طور اجتناب‌ناپذیری همواره رگه‌ها و نطفه‌های یک ضدانقلاب را در دامان خود به ارث خواهد برد که باید با آن رو در رو شود. روند مبارزه طبقاتی سهمگینی که در دل جامعه سوسیالیستی در اتحاد شوروی در آن ایام و برای سالهای متمادی جریان داشت نیز در عمل نشان داد که این اقشار، منافع و تمایلات طبقاتی خود را به‌طور داوطلبانه فدای ساختمان سوسیالیسم نخواهند کرد. بلکه دقیقاً برعکس، بنابر همان غرایز طبقاتی، عملاً تمایلات سودجویانه و خودخواهانه خود را دنبال خواهند کرد و برای تحقق آن به هر اهرم و به هر رذالتی نیز متوسل می‌شوند. گره‌گاهی که در آن، یا انقلاب بر نیروهای ضدانقلاب ظفر می‌یابد و یا، در غیر اینصورت، از دشمنان خود شکست خواهد خورد و از پای در خواهد آمد. گزینه دیگری وجود ندارد.

سندی که در اینجا ترجمه شده است، متن سخنرانی‌های استالین طی روزهای اول، پنجم و نهم آگوست ۱۹۲۷ را شامل می‌شود. متن خود این سخنرانی‌ها آنچنان گویا و آگاه‌گرانه است که نیازی به شکافتن موضوعات مورد بحث در آنها نیست. تنها شرط لازم برای درک و فهم آنها، دوری جستن از تعصبات کور و یکجانبه، و برخورداری از وجدان سیاسی کمونیستی است.

الف. به‌رنگ

فوریه ۲۰۲۵

پلنوم مشترک کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی

حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک) [1]

۲۹ جولای - ۹ آگوست ۱۹۲۷

وضعیت بین‌المللی و دفاع از اتحاد جماهیر شوروی

سخنرانی ژوزف استالین در اول آگوست

یکم: حملات اپوزیسیون به بخش‌هایی از کمیترین

رفقا، قبل از هر چیز می‌خواهم به حملات کامنف، زینوویف و تروتسکی به بخش‌هایی از کمیترین، یعنی به بخش لهستانی کمیترین، به بخش‌های اتریش، بریتانیا و چین پردازم. می‌خواهم به این سؤال پردازم

1 پلنوم مشترک کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک) از ۲۹ جولای تا ۹ آگوست ۱۹۲۷ برگزار شد. این پلنوم مسایل زیر را به بحث گذاشت: اوضاع بین‌المللی، دستورالعمل‌های اقتصادی برای سال‌های ۱۹۲۷-۲۸؛ کار کمیسیون کنترل مرکزی و نظارت بر امور کارگران و دهقانان؛ پانزدهمین کنگره حزب؛ نقض نظم و انضباط حزب توسط زینوویف و تروتسکی. در جلسه پلنوم در اول آگوست، استالین در مورد «وضعیت بین‌المللی و دفاع از اتحاد جماهیر شوروی» سخنرانی کرد. در دوم آگوست، پلنوم، استالین را به‌عنوان مسئول کمیسیون برای تهیه پیش‌نویس قطعنامه در مورد اوضاع بین‌المللی انتخاب کرد. پلنوم با توجه به تهدید فزاینده حمله مسلحانه جدید علیه اتحاد جماهیر شوروی، موضع شکست‌طلبانه بلوک تروتسکی-زینوویف را محکوم کرد و وظیفه تقویت حداکثر ظرفیت دفاعی اتحاد جماهیر شوروی را تعیین کرد. پلنوم دستورالعمل‌های اقتصادی سال‌های ۱۹۲۷-۲۸ را صادر کرد و به ورشکستگی کامل خط شکست اپوزیسیون در حوزه سیاست اقتصادی اشاره کرد. پلنوم در قطعنامه خود در مورد کار کمیسیون کنترل مرکزی و نظارت بر امور کارگران و دهقانان، برنامه‌ای را برای بهبود بیشتر کار دستگاه دولتی ترسیم کرد. در جلسه پلنوم در ۵ آگوست، استالین در حین بحث در مورد گزارش GK Orjonikidze در مورد نقض انضباط حزب توسط زینوویف و تروتسکی سخنرانی کرد. در ۶ آگوست، پلنوم، استالین را به عضویت در کمیسیون برای تهیه پیش‌نویس قطعنامه در مورد گزارش GK Orjonikidze انتخاب کرد. پلنوم فعالیت‌های غیرقانونی رهبران بلوک تروتسکی-زینوویف را افشاء کرد و مسئله اخراج تروتسکی و زینوویف از کمیته مرکزی (CPSU (B.)) را مطرح ساخت. تنها پس از این امر بود که در ۸ آگوست، رهبران اپوزیسیون «بیانیه»‌ای را به پلنوم ارائه کردند که طی آن رفتار خود را ریاکارانه محکوم کردند و قول دادند که از فعالیت‌های جناحی دست بکشند. در ۹ آگوست، استالین در پلنوم در مورد «بیانیه» اپوزیسیون سخنرانی کرد. پلنوم، تروتسکی و زینوویف را شدیداً توبیخ و به آنها هشدار داد و از رهبران بلوک تروتسکی-زینوویف خواست که فوراً جناح خود را منحل کنند و از همه سازمان‌ها و اعضای حزب خواست تا از وحدت و انضباط آهنین در حزب دفاع کنند. (برای مطالعه‌ی قطعنامه‌های پلنوم کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی (CPSU (B.))، به قطعنامه‌ها و تصمیمات کنگره‌ها، کنفرانس‌ها و پلنوم‌های کمیته مرکزی CPSU، بخش دوم، ۱۹۵۳، صفحات ۷۴-۲۳۹ مراجعه کنید.)

زیرا آنها؛ یعنی اپوزیسیون، در اینجا آب را گل آلود کرده و سعی کرده‌اند در مورد احزاب برادرمان خاک به چشم‌مان بپاشند، در حالی که، آنچه ما در اینجا به آن نیاز داریم شفافیت است و نه یاوه‌گویی اپوزیسیون.

مسئله حزب لهستان. زینوویف در اینجا به جرأت اظهار داشت که اگر در درون حزب لهستان در شخص Warski انحراف به راست وجود دارد، این انترناسیونال کمونیست؛ این رهبری فعلی کمینترن است که مقصر است. او گفت که اگر Warski موضع حمایت از نیروهای Pilsudski را اتخاذ کرد- و قطعاً هم چنین کرد- کمینترن در آن مقصر است.

این کاملاً اشتباه است. می‌خواهم به حقایق، به متن‌هایی که برای شما آشناست- از گزارش کلمه به کلمه پلنوم کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی که در ماه جولای سال گذشته برگزار شد- اشاره کنم.

مایلم به شهادت کسی چون رفیق Dzerzhinsky اشاره و استناد کنم که در آن زمان اظهار داشت که اگر انحراف به راست در حزب لهستان وجود دارد، توسط کسی جز زینوویف پرورش داده نشده است.

این در روزهای به اصطلاح قیام Pilsudski [2] بود، زمانی که ما، اعضای کمیسیون لهستان ECCI و کمیته مرکزی حزب خودمان، که شامل Dzerzhinsky، Unslicht، من، زینوویف و دیگران بود، در حال تهیه پیش‌نویس قطعنامه‌ها برای حزب کمونیست لهستان بودیم. زینوویف به‌عنوان رئیس کمینترن، پیش‌نویس پیشنهادی خود را ارائه کرد که در آن او، علاوه بر یکسری مطالب دیگر، از جمله گفت که در لهستان در آن مقطع- یعنی زمانی که مبارزه بین نیروهای حامی Pilsudski و نیروهای حامی دولت Witos در لهستان بودند شعله‌ور می‌شد- سیاست بی‌طرفی از طرف حزب کمونیست غیرمجاز است و فعلاً هیچ‌گونه حکم قطعی علیه Pilsudski جایز نیست.

برخی از ما، از جمله Dzerzhinsky، مخالفت کردند و گفتند که این دستورالعمل اشتباه است و فقط حزب کمونیست لهستان را گمراه می‌کند. لذا باید گفت که نه فقط سیاست بی‌طرفی مجاز نیست، بلکه سیاست حمایت از Pilsudski هم مجاز نیست. و بلاخره پس از ایراداتی، آن بخشنامه با اصلاحات ما پذیرفته شد.

به این ترتیب می‌خواهم بگویم که مقابله با Warski که در آن زمان اشتباه کرد و به‌خوبی به‌خاطر آن مورد سرزنش قرار گرفت، به شجاعت زیادی نیاز ندارد. اما سرزنش دیگران به خاطر گناهان خویش، و

2 اشاره به کودتای مسلحانه‌ای است که در لهستان توسط Pilsudski در ماه مه ۱۹۲۶ انجام شد که در نتیجه آن Pilsudski و گروهش، دیکتاتوری خود را برقرار کردند و کشور را فاشیستیزه کردند. (درباره کودتای Pilsudski، به ژوزف. و. استالین، آثار، جلد ۸، صفحات ۸۱-۱۷۷ مراجعه کنید.)

متهم‌ساختن کمینترن و رهبران فعلی آن به پرورش انحراف به‌راست در حزب لهستان - بجای نشانه‌رفتن انگشت اتهام به‌سمت مجرم واقعی یعنی زینوویف - به معنای ارتکاب جنایت علیه کمینترن است.

ممکن است بگویید که این موضوعی ست جزئی و من دارم وقتم را بخاطر آن تلف می‌کنم. نه، رفقا، این موضوعی جزئی و پیش‌پا افتاده نیست. مبارزه با انحراف به‌راست در حزب لهستان ادامه دارد و ادامه خواهد داشت. زینوویف - اگر بخواهم به ملایم‌ترین لحن آنرا بیان کنم - این جسارت را به خود می‌دهد که ادعا کند انحراف به‌راست مزبور از سوی رهبری فعلی کمینترن حمایت می‌شود. اما واقعیت‌ها خلاف اینرا نشان می‌دهند. واقعیات نشان می‌دهند که زینوویف به کمینترن تهمت می‌زند و گناهان خود را به گردن دیگران می‌اندازد. این عادت زینوویف است و برای او چیز تازه‌ئی نیست. اما وظیفه ما این است که این عادت تهمت‌آمیز او را در هر مناسبتی افشاء کنیم.

در رابطه با اتریش، زینوویف در اینجا تأکید کرد که حزب کمونیست اتریش ضعیف است؛ و اینکه این حزب نتوانست رهبری حرکتی که اخیراً در وین رخ داد را به عهده بگیرد. [3] این مطلب، هم درست است و هم درست نیست. اینکه حزب کمونیست اتریش ضعیف است، حرف درستی است. اما انکار اینکه این حزب درست عمل کرد، در واقع تهمت‌زدن به این حزب است. بله، هنوز ضعیف است، اما این ضعیف‌بودن به این خاطر است که، علاوه بر یکسری چیزهای دیگر، هنوز آن بحران انقلابی عمیق سرمایه‌داری که توده‌ها را متحول کند، که سوسیال‌دموکراسی را از هم گسیخته و شانس کمونیسم را به سرعت افزایش دهد، وجود ندارد. این حزب ضعیف است زیرا جوان است؛ زیرا در اتریش مدت‌هاست که سلطه «جناح چپ» سوسیال‌دموکراسی [4] که قادر است تحت پوشش عبارات چپ، سیاستی دست‌راستی و اپورتونیستی را دنبال کند، به‌طور محکمی تثبیت شده است. زیرا سوسیال‌دموکراسی را نمی‌توان با یک ضربه در هم شکست. اما واقعاً منظور زینوویف از این حرف‌ها چیست؟ او اشاره کرد، اما جرأت نکرد آشکارا بگوید که اگر حزب کمونیست اتریش ضعیف است، کمینترن مقصر آن است. ظاهراً همین را می‌خواست بگوید. اما این یک اتهام سترون است. یک افترا است. و اینکه برعکس، این دقیقاً پس از برکناری زینوویف از ریاست

³ این مطلب به اقدام انقلابی پرولتاریا در وین در روزهای ۱۵ تا ۱۸ جولای ۱۹۲۷ اشاره دارد. این اقدام بدنبال حکم دستگاه قضائی بورژوازی در وین مبنی بر تبرئه گروهی از فاشیست‌ها که تعدادی از کارگران را کشته بودند، تحریک شد. این اقدام، که به‌طور خودجوش بوجود آمد، به یک قیام و با درگیری خیابانی علیه پلیس و سربازان، تبدیل شد. این قیام در نتیجه‌ی خیانت رهبران سوسیال‌دموکراسی اتریش، سرکوب شد.

⁴ این مطلب به جناح «چپ» حزب سوسیال‌دموکرات اتریش اشاره دارد. این جناح در سال ۱۹۱۶ به وجود آمد و توسط Friedrich Adler و Otto Bauer رهبری شد. این جناح «چپ» سوسیال‌دموکراسی، در پوشش عبارات انقلابی در واقع برخلاف منافع کارگران عمل می‌کرد و بنابر این، خطرناک‌ترین بخش سوسیال‌دموکراسی بود.

کمینترن بود که حزب کمونیست اتریش، از نق‌زدن و از مداخله بی‌رویه در زندگی داخلی خود، رها شد و در نتیجه فرصت پیشرفت و توسعه را به دست آورد. آیا واقعیت غیر از این است که این حزب توانست با جلب همدردی توده‌های کارگران، فعالانه‌ترین مشارکت را در رویدادهای وین داشته باشد؟ آیا این نشان نمی‌دهد که حزب کمونیست اتریش در حال رشد و تبدیل شدن به یک حزب توده‌ای است؟ چگونه می‌توان این حقایق آشکار را انکار کرد؟

حمله به حزب کمونیست بریتانیا، زینوویف اظهار داشت که حزب کمونیست بریتانیا از اعتصاب عمومی و اعتصاب زغال سنگ [5] چیزی به دست نیاورد بلکه حتی ضعیف‌تر از قبل، از دل مبارزه بیرون آمد. اما این مطلب صحت ندارد، زیرا اهمیت حزب کمونیست بریتانیا روز به روز در حال افزایش است. فقط کسانی که نابینا هستند می‌توانند آن را انکار کنند. حتی همین واقعیت که اگر بورژوازی بریتانیا قبلاً به حزب کمونیست توجه جدی نمی‌کرد، اکنون برعکس، به شدت آن را تحت تعقیب قرار می‌دهد این مطلب را به روشنی نشان می‌دهد. نه تنها بورژوازی، بلکه هم شورای عمومی و هم حزب کارگر بریتانیا کمپین خشمگینی را علیه کمونیست‌های «خود» سازماندهی کرده‌اند. چرا کمونیست‌های بریتانیا تا همین اواخر کم و بیش تحمل می‌شدند؟ چون ضعیف بودند، نفوذ کمی در میان توده‌ها داشتند. چرا آنها دیگر تحمل نمی‌شوند، چرا اکنون به شدت مورد حمله قرار می‌گیرند؟ زیرا اکنون از حزب کمونیست به‌عنوان نیرویی که باید آنرا به حساب آورد، می‌ترسند؛ زیرا رهبران حزب کارگر بریتانیا و شورای عمومی از آن به‌عنوان گورکن خود می‌ترسند. زینوویف این را فراموش می‌کند.

من انکار نمی‌کنم که به‌طور کلی، بخش‌های غربی کمینترن هنوز هم کم و بیش ضعیف هستند. این را نمی‌توان انکار کرد. اما دلایل آن چیست؟ دلایل اصلی عبارتند از: اولاً، نبود آن بحران عمیق انقلابی که توده‌ها را انقلابی می‌سازد، آنها را به‌پا می‌خیزاند و ناگهان به سمت کمونیسم سوق می‌دهد.

⁵ اعتصاب عمومی و اعتصاب کارگران معدن زغال سنگ در بریتانیا با تهاجم کارفرمایان علیه سطح زندگی طبقه کارگر تحریک شد. با زیر بار نرفتن کارگران معدن زغال سنگ از پذیرش کاهش دستمزد و افزایش ساعات کار، صاحبان معدن زغال سنگ درهای معدن را به روی کارگران بستند. کارگران معدن نیز در پاسخ به این امر، در اول مه ۱۹۲۶ اعتصاب کردند. در سوم ماه مه در همبستگی با معدنچیان، اعتصاب عمومی اعلام شد. چندین میلیون کارگر سازمان‌یافته در مهمترین شاخه‌های صنعت و حمل و نقل در این اعتصاب شرکت کردند. در ۲۲ ماه مه، زمانی که مبارزات کارگری در اوج خود قرار داشت، رهبران شورای عمومی کنگره اتحادیه‌های کارگری، با لغو اعتصاب عمومی، به اعتصاب‌کنندگان خیانت کردند. معدنچیان اما به مبارزه ادامه دادند. تنها به واسطه اقدامات سرکوبگرانه دولت و کارفرمایان و نیز پیرشانی شدید معدنچیان بود که در نوامبر ۱۹۲۶ کارگران مجبور شدند به کار، آنهم با شرایط تعیین‌شده از سوی صاحبان معادن زغال، بازگردند. (درباره اعتصاب عمومی بریتانیا رجوع کنید به، Stalin، آثار، جلد ۸، صفحات ۷۷-۱۶۴)

ثانیاً، شرایطی است که در تمام کشورهای اروپای غربی، احزاب سوسیال‌دمکرات همچنان نیروی غالب در میان کارگران هستند. این احزاب، قدیمی‌تر از احزاب کمونیستی هستند که اخیراً ظهور کرده‌اند و نمی‌توان انتظار داشت که احزاب سوسیال‌دموکرات را با یک ضربه در هم بشکنند.

ولی در عین حال، آیا این هم واقعیت ندارد که علیرغم این شرایط، احزاب کمونیست در غرب در حال رشد هستند، و اینکه محبوبیت آنها در میان توده‌های کارگر افزایش می‌یابد، و نیز اینکه برخی از آنها همین الان به احزاب واقعاً توده‌ای پرولتاریا تبدیل شده‌اند و برخی دیگر در حال تبدیل شدن به چنین احزابی هستند؟

اما هنوز دلیل دیگری برای اینکه چرا احزاب کمونیست در غرب به سرعت در حال رشد نیستند وجود دارد و آن جداسری فعالیت‌های اپوزیسیون است، همان اپوزیسیونی که در این سالن حضور دارند. چه چیزی لازم است تا احزاب کمونیست بتوانند به سرعت رشد کنند؟ وحدت آهنگین در کمینترن، عدم شکاف در بخش‌های آن. اما اپوزیسیون چه می‌کند؟ اپوزیسیون حزب دوم در آلمان ایجاد کرده است، حزب Maslow و Ruth Fischer. اپوزیسیون مزبور در تلاش است تا گروه‌های انشعابی مشابهی را در سایر کشورهای اروپایی ایجاد کند. اپوزیسیون ما، یک حزب دوم در آلمان با یک کمیته مرکزی، یک ارگان مرکزی و یک گروه پارلمانی ایجاد کرده است؛ و در واقع انشعابی را در کمینترن سازماندهی کرده است، در حالیکه به خوبی می‌داند که انشعاب در شرایط کنونی مسلماً رشد احزاب کمونیست را به تاخیر می‌اندازد. و اکنون با انداختن تقصیر به گردن کمینترن، خود از رشد گُند احزاب کمونیست در غرب داد و فغان راه می‌اندازد! این واقعاً نشانه وقاحت است، وقاحت نامحدود... .

درباره حزب کمونیست چین. گروه‌های اپوزیسیون فریاد می‌زنند که حزب کمونیست چین، یا به تعبیر درست، رهبری آن، مرتکب اشتباهات سوسیال‌دمکراتیک و منشویکی شده است. بله این مطلب صحت دارد. اما اینکه رهبری کمینترن به‌خاطر آن مورد سرزنش قرار می‌گیرد، مطلبی کاملاً نادرست است. چرا که برعکس، کمینترن به‌طور سیستماتیک اشتباهات رهبری حزب کمونیست چین را اصلاح کرده است. فقط کسانی که نابینا هستند می‌توانند آن را انکار کنند. شما از کانال مطبوعات؛ از *پراودا*، از *انترناسیونال کمونیست* [6] بر این امر آگاهی دارید. شما آنرا از تصمیمات کمینترن می‌توانید اخذ کنید. اپوزیسیون هرگز از یک دستورالعمل واحد، از یک قطعنامه واحد کمینترن که بتواند منجر به انحراف منشویکی در کمیته مرکزی حزب کمونیست چین شود، نام نبرده و نخواهد بود، زیرا چنین دستورالعملی وجود نداشته است.

⁶ *انترناسیونال کمونیست* - مجله‌ئی که ارگان کمیته اجرایی انترناسیونال کمونیستی بود و از مه ۱۹۱۹ تا ژوئن ۱۹۴۳ به زبان‌های روسی، فرانسوی، آلمانی، انگلیسی و دیگر زبان‌ها منتشر می‌شد. انتشار آن پیرو تصمیمی که در ۱۵ مه ۱۹۴۳ توسط هیئت رئیسه کمیته اجرایی کمینترن مبنی بر انحلال انترناسیونال کمونیستی اتخاذ شد، متوقف شد.

این احمقانه است که فکر کنیم اگر یک نوع انحراف منشویکی در این یا آن حزب کمونیست یا در کمیته مرکزی آن به وجود آمده است، کمینترن لزوماً باید مقصر آن باشد.

کامنفر می‌پرسد: اشتباهات منشویکی حزب کمونیست چین از کجا نشأت می‌گیرد؟ و او پاسخ می‌دهد: آنها فقط به دلیل رهبری ناقص کمینترن می‌توانند به وجود بیایند. اما من می‌پرسم: اشتباهات منشویکی حزب کمونیست آلمان در جریان انقلاب ۱۹۲۳ از کجا سرچشمه گرفته است؟ Brandlerism [7] از کجا آمد؟ چه کسی از آن حمایت کرد؟ آیا این واقعیت ندارد که اشتباهات منشویکی از سوی کمیته مرکزی حزب آلمان مورد حمایت رهبر فعلی اپوزیسیون، یعنی تروتسکی قرار گرفت؟ چرا کامنف در آن زمان نگفت که ظهور Brandlerism به دلیل رهبری نادرست کمینترن است؟ کامنف و تروتسکی درس‌های جنبش انقلابی پرولتاریا را فراموش کرده‌اند. آنها فراموش کرده‌اند که با فراروئیدن انقلاب، انواع انحراف به راست و چپ در احزاب کمونیست ظاهر می‌شوند، اولی از گسستن از گذشته خودداری می‌ورزد، و دومی از تعیین تکلیف با حال سر باز می‌زند. آنها فراموش کرده‌اند که هیچ انقلابی از اینگونه انحرافات مبرا نیست.

و چه اتفاقی در حزب ما در اکتبر ۱۹۱۷ افتاد؟ آیا در آن زمان در حزب ما انحراف به راست و چپ وجود نداشت؟ آیا کامنف و زینوویف آن را فراموش کرده‌اند؟ رفقا، آیا سابقه اشتباهات منشویکی‌ئی که کامنف و زینوویف در اکتبر مرتکب شدند را به خاطر دارید؟ آن اشتباهات ناشی از چه بود؟ چه کسی مقصر آن اشتباهات بود؟ آیا می‌توان لنین یا کمیته مرکزی حزب لنین را مقصر دانست؟ اپوزیسیون چگونه می‌توانست این و واقعیت‌های مشابه آن را «فراموش» کند؟ چگونه می‌توان فراموش کرد که با برآمدن انقلاب، انحراف به راست و چپ از مارکسیسم، همیشه در درون احزاب پدیدار می‌شوند؟ و تکلیف مارکسیست‌ها، لنینیست‌ها در چنین شرایطی چیست؟ تکلیف این است که باید با منحرفان چپ و راست مبارزه کرد.

من از تکبیر تروتسکی تعجب می‌کنم که - همانطور که می‌بینید - ظاهراً نمی‌تواند کوچکترین اشتباهی را از جانب احزاب کمونیست در غرب یا شرق تحمل کند. او تعجب می‌کند که در آنجا، یعنی در چین؛ جایی که یک حزب جوان تقریباً دو ساله پا به عرصه وجود گذاشته، ممکن است اشتباهات منشویکی پدیدار شود. اما خود تروتسکی چند سال در میان منشویک‌ها سرگردان شد؟ آیا او آن را فراموش کرده است؟ چرا، او

⁷ برندلریسم - یک گرایش اپورتونیستی راست در حزب کمونیست آلمان بود که از نام برندلر گرفته شده بود که به رهبری حزب کمونیست آلمان از ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۳ تعلق داشت و رهبر جناح راست در این حزب بود. سیاست شکست طلبانه برندلریست‌ها و همدستی با رهبران بلندمرتبه سوسیال‌دمکراسی به شکست طبقه کارگر در انقلاب ۱۹۲۳ منجر شد. برندلر، به‌خاطر فعالیت‌های جناح‌گرایانه و ضدحزبی‌اش، از حزب کمونیست اخراج شد.

چهارده سال در میان منشویک‌ها سرگردان بود از ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۷. چرا او چهارده سال سرگردانی خود در میان انواع «گرایش‌های» ضد لنینیستی قبل از نزدیک شدنش به بلشویسم را توجیه می‌کند، اما به کمونیست‌های جوان چینی حداقل چهار سال فرصت نمی‌دهد؟ چرا نسبت به دیگران مغرور است در حالی که سرگردانی‌های خود را فراموش می‌کند؟ چرا؟ به قول معروف، «انصاف» کجا رفته؟

دوم: درباره چین

اجازه دهید به مسئله چین بپردازیم.

من به اشتباهات اپوزیسیون در مورد کاراکتر و چشم‌انداز انقلاب چین نمی‌پردازم زیرا به اندازه کافی در مورد این موضوع گفته شده و کاملاً قانع‌کننده هم گفته شده است و ارزش تکرار آن در اینجا را ندارد. به این ادعا نیز نمی‌پردازم که گویا در مرحله کنونی، انقلاب چین، انقلابی برای خودمختاری گمرکی است (تروتسکی). همچنین ارزش ندارد که روی این ادعا تمرکز کنیم که گویا هیچ اثری از بقایای فئودالیسم در چین وجود ندارد، یا اگر وجود داشته باشد، اهمیت زیادی ندارد (تروتسکی و رادک)، که البته در این صورت، انقلاب ارضی در چین کاملاً غیرقابل درک خواهد بود. شما بدون شک از مطبوعات حزب ما درباره این اشتباهات و اشتباهات مشابه اپوزیسیون در مورد مسئله چین اطلاع دارید.

اجازه دهید به بحث مبانی اساسی لنینیسم در حل مسائل انقلاب در کشورهای مستعمره و وابسته بپردازیم.

پیش‌فرض اساسی کمینترن و احزاب کمونیست به‌طور کلی در رویکردشان به مسائل جنبش انقلابی در کشورهای استعماری و وابسته چیست؟

این پیش‌فرض عبارت است از **تمایز دقیق** بین انقلاب در کشورهای امپریالیستی، یعنی در کشورهایی که ملت‌های دیگر را سرکوب می‌کنند، و انقلاب در کشورهای مستعمره و وابسته، یعنی در کشورهایی که از مظالم امپریالیستی دولت‌های دیگر رنج می‌برند. انقلاب در کشورهای امپریالیستی یک چیز است، و انقلاب در کشورهای مستعمره و وابسته یک چیز دیگر. بدین معنا که در کشورهای امپریالیستی، بورژوازی این کشورها بر دیگر ملل جهان ستم می‌کند و در تمام مراحل انقلاب، عنصری ضد انقلابی است. از اینرو، در کشورهای امپریالیستی، عامل ملی به‌عنوان عاملی در مبارزه برای رهایی کارکرد ندارد. حال آنکه در کشورهای مستعمره و وابسته، ستم امپریالیستی دولت‌های استعماری یکی از عوامل انقلاب است. در آنجا اینگونه از ستم نمی‌تواند بر بورژوازی ملی نیز تأثیر نگذارد. در آنجا بورژوازی ملی، طی یک مرحله و برای یک دوره معین، ممکن است از جنبش انقلابی کشورش علیه امپریالیسم حمایت کند. در آنجا عامل ملی به‌عنوان عامل مبارزه برای رهایی، یک عامل انقلابی است.

ناتوانی در ترسیم این تمایز، عدم درک این تفاوت، و یکی دانستن انقلاب در کشورهای امپریالیستی و انقلاب در کشورهای استعماری، به معنای گسست از مارکسیسم، گسست از لنینیسم، و در پیش گرفتن راه حامیان انترناسیونال دوم است.

لنین در گزارش خود در مورد مسائل ملی و استعماری در کنگره دوم کمینترن در این باره چه گفت:

«مهمترین و اساسی‌ترین ایده مطرح در تزه‌های ما چیست؟ تمایز بین ملل تحت ستم و ملل ستمگر. ما برخلاف انترناسیونال دوم و دموکراسی بورژوازی بر این تمایز تأکید می‌کنیم» (جلد ۲۵، ص ۳۵۱).

اشتباه اصلی اپوزیسیون این است که این تفاوت بین دو نوع انقلاب را درک نمی‌کند و نمی‌پذیرد.

خطای اصلی اپوزیسیون این است که انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، یعنی کشوری امپریالیستی که ملت‌های دیگر را سرکوب می‌کرد، را با انقلاب چین، یعنی کشوری تحت ستم و نیمه‌مستعمره که مجبور به مبارزه با ستم امپریالیستی دیگر دولت‌هاست، همسان تلقی می‌کند.

اینجا در روسیه، در سال ۱۹۰۵، انقلاب علیرغم اینکه انقلابی بورژوا-دمکراتیک بود، علیه بورژوازی، علیه بورژوازی لیبرال هدایت شد. چرا؟ زیرا بورژوازی لیبرال یک کشور **امپریالیستی** ناگزیر است که ضدانقلاب باشد. به همین دلیل، در میان بلشویک‌ها در آن زمان، بحث بلوک‌ها و پیمان‌های موقت با بورژوازی لیبرال وجود نداشت و نمی‌توانست وجود داشته باشد. بر همین مبنا، اپوزیسیون تأکید می‌کند که در چین هم، باید در تمام مراحل جنبش انقلابی همین نگرش اتخاذ شود، یعنی اینکه پیمان‌ها و بلوک‌های موقت با بورژوازی ملی هرگز در چین در هیچ شرایطی مجاز نیست. اما اپوزیسیون فراموش می‌کند که فقط کسانی می‌توانند این‌طور حرف بزنند که نمی‌فهمند و نمی‌پذیرند که بین انقلاب در کشورهای تحت ستم و انقلاب در کشورهای ستمگر تفاوت وجود دارد، که فقط کسانی می‌توانند اینگونه صحبت کنند که در حال گسستن از لنینیسم، و در حال سقوط به سطح حامیان انترناسیونال دوم، می‌باشند.

لنین در مورد مجاز بودن عقد پیمان‌ها و بلوک‌های موقت با جنبش آزادیبخش بورژوازی در کشورهای مستعمره چنین می‌گوید:

«انترناسیونال کمونیستی باید با دموکراسی بورژوازی در مستعمرات و کشورهای عقب‌مانده وارد **اتحاد** موقت شود، اما نباید با آن ادغام شود، و باید استقلال جنبش پرولتاریا را بی‌وقفه حفظ کند، حتی اگر در ابتدایی‌ترین شکل آن باشد» (رجوع کنید به جلد ۲۵، ص ۲۹۰) ... «ما به‌عنوان کمونیست، از جنبش‌های **آزادیبخش بورژوائی*** در کشورهای استعماری باید حمایت کنیم و حمایت خواهیم کرد اما تنها آنگاه و به

شرط آنکه نمایندگان آن جنبش‌ها، مانع تربیت و سازماندهی دهقانان و توده‌های وسیع استثمارشدگان با روحیه انقلابی نشوند» (جلد ۲۵، ص ۳۵۳).

چگونه ممکن است «اتفاق» بیفتد که لنین، یعنی کسی که مخالف هم‌پیمانی با بورژوازی در روسیه بود و بر علیه آن می‌خروشید، اذعان کند که چنین پیمان‌ها و بلوک‌هایی در چین مجاز هستند؟ شاید لنین اشتباه کرده بود؟ شاید او از تاکتیک‌های انقلابی به تاکتیک‌های اپورتونیستی روی آورده بود؟ اما نه، مسلماً چنین نبود! این «اتفاق افتاد» زیرا لنین تفاوت بین انقلاب در یک کشور تحت ستم و انقلاب در یک کشور ستمگر را درک کرد. این «اتفاق افتاد» زیرا لنین فهمیده بود که در مرحله معینی از توسعه خود، بورژوازی ملی در کشورهای مستعمره و وابسته ممکن است از جنبش انقلابی کشور خود علیه ستمگری امپریالیسم حمایت کند. مطلبی که اپوزیسیون از درک آن امتناع می‌ورزد، اما اپوزیسیون به این خاطر از فهم آن امتناع می‌ورزد زیرا در حال گسست از تاکتیک‌های انقلابی لنین، در حال گسست از تاکتیک‌های انقلابی لنینیسم است.

آیا توجه کرده‌اید که رهبران اپوزیسیون با چه دقتی در سخنرانی‌های خود از این رهنمودهای لنین طفره می‌رفتند و از ذکر آنها می‌ترسیدند؟ چرا آنها از این رهنمودهای تاکتیکی شناخته‌شده‌ی جهانشمول لنین پیرامون کشورهای مستعمره و وابسته طفره می‌روند؟ چرا از این رهنمودها می‌ترسند؟ چون از حقیقت می‌ترسند. زیرا رهنمودهای تاکتیکی لنین، تمام خط ایدئولوژیک و سیاسی تروتسکیسم را در مورد مسائل انقلاب چین رد می‌کند.

درباره مراحل انقلاب چین. اپوزیسیون چنان گیج شده است که اکنون منکر این است که اصلاً مراحل در توسعه انقلاب چین وجود دارد. اما آیا انقلابی وجود دارد که مراحل رشد مشخصی را طی نکند؟ آیا انقلاب ما مراحل رشد خود را نداشت؟ تزه‌های آوریل [8] لنین را در نظر بگیرید و خواهید دید که لنین دو مرحله را در انقلاب ما تشخیص داد: مرحله اول، انقلاب بورژوا-دمکراتیک بود که جنبش ارضی محور اصلی آن بود. مرحله دوم، انقلاب اکتبر بود که محور اصلی آن تسخیر قدرت توسط پرولتاریا بود.

مراحل انقلاب چین کدامند؟

به نظر من انقلاب در چین می‌تواند سه مرحله داشته باشد:

⁸ لنین، وظایف پرولتاریا در انقلاب کنونی (رجوع کنید به آثار، چاپ چهارم روسی، جلد ۲۴، صفحات ۷-۱).

مرحله اول، انقلاب یک جبهه متحد ملی است، دوره کانتون، زمانی که انقلاب عمدتاً به امپریالیسم به‌عنوان یک نیروی بیگانه‌ی خارجی ضربه می‌زد و بورژوازی ملی از جنبش انقلابی حمایت می‌کرد.

مرحله دوم، انقلاب بورژوا-دمکراتیک است، پس از رسیدن نیروهای ملی به رودخانه یانگ تسه، زمانی که بورژوازی ملی به انقلاب پشت کرد و جنبش ارضی به یک انقلاب قدرتمند ده‌ها میلیونی دهقانان تبدیل شد (انقلاب چین اکنون در مرحله دوم تکامل خود است).

مرحله سوم، انقلاب شوروی است که البته هنوز فرا نرسیده، اما خواهد رسید.

هر کس نتواند بفهمد که چیزی به نام انقلاب بدون مراحل معین تکامل وجود ندارد، کسی که نتواند درک کند که سه مرحله در تکامل انقلاب چین وجود دارد، چیزی از مارکسیسم یا مسئله چین نمی‌فهمد.

مشخصه مرحله اول انقلاب چین چیست؟

ویژگی بارز مرحله اول انقلاب چین، اولاً این بود که انقلاب یک جبهه متحد ملی بود و ثانیاً این انقلاب عمدتاً علیه ستم امپریالیستی خارجی بود (اعتصاب هنگ‌کنگ،^[9] و غیره). آیا در آن زمان، کانتون مرکز و مقر جنبش انقلابی در چین بود؟ البته که بود. فقط کسانی که نابینا هستند می‌توانند آن را انکار کنند.

آیا درست است که مرحله اول یک انقلاب ضداستعماری باید دقیقاً چنین ویژگی‌ئی داشته باشد؟ به نظر من درست است. در «ترهای تکمیلی» کنگره دوم کمینترن، که به انقلاب چین و هند می‌پردازد، به صراحت گفته شده است که در آن کشورها «سلطه بیگانگان همیشه مانع توسعه آزاد زندگی اجتماعی می‌شود»، «بنابر این، اولین گام* انقلاب در مستعمرات باید سرنگونی سرمایه‌داری خارجی باشد» (رجوع کنید به گزارش مفصل کنگره دوم کمینترن، ص ۶۰۵).

ویژگی بارز انقلاب چین این است که این «اولین گام» را برداشته، مرحله اول تکامل خود را پشت سر گذاشته، دوره انقلاب یک جبهه متحد ملی را طی کرده و وارد مرحله دوم تکامل خود یعنی دوره انقلاب ارضی شده است.

به‌عنوان مثال، برعکس چین، ویژگی بارز انقلاب ترکیه (کمالیست‌ها) این است که در «نخستین گام»، در مرحله اول تکامل خود، یعنی در مرحله جنبش‌رهایی‌بخش بورژوائی گیر کرد، بدون اینکه حتی برای عبور از مرحله دوم تکامل خود، یعنی مرحله انقلاب ارضی، تلاشی بعمل آورد.

⁹ اعتصاب کارگران چینی هنگ‌کنگ در ۱۹ ژوئن ۱۹۲۵ آغاز شد و شانزده ماه به‌طول انجامید. این اعتصاب خصلت سیاسی داشت و علیه ستم امپریالیستی خارجی بود.

کومینتانگ [10] و دولت آن در مرحله اول انقلاب، یعنی در دوره کانتون چه بودند؟ آنها بلوکی از کارگران، دهقانان، روشنفکران بورژوا و بورژوازی ملی بودند. آیا کانتون در آن زمان مرکز جنبش انقلابی، و مقر انقلاب بود؟ آیا در آن زمان، حمایت از کانتون کومینتانگ، به عنوان دولتی که برای رهایی از امپریالیسم مبارزه می کرد، سیاست درستی بود؟ آیا در زمانی که کانتون و آنکارا با امپریالیسم می جنگیدند، در کمک کردن به کانتون در چین و مثلاً آنکارا در ترکیه، حق داشتیم؟ بله حق با ما بود. ما درست می گفتیم و راه لنین را دنبال می کردیم، زیرا مبارزه کانتون و آنکارا نیروهای امپریالیسم را پراکنده می کرد، امپریالیسم را تضعیف و بی اعتبار می کرد و در نتیجه تکامل و پیشرفت مرکز انقلاب جهانی، تکامل و پیشرفت اتحاد جماهیر شوروی را تسهیل می نمود. بله این عین واقعیت است. حال بگذار هر کسی می خواهد سعی کند این واقعیت را رد کند.

اما جبهه متحد با بورژوازی ملی در مرحله اول انقلاب ضد استعماری به چه معناست؟ آیا این بدان معناست که کمونیست ها نباید مبارزه کارگران و دهقانان علیه زمینداران و بورژوازی ملی را تشدید کنند، که پرولتاریا باید استقلال خود را - ولو فقط اندکی و فقط برای مدت بسیار کوتاهی - فدا کند؟ نه، به این معنی نیست. یک جبهه متحد، تنها در آنجا و تنها به شرطی می تواند اهمیت انقلابی داشته باشد که حزب کمونیست را از انجام کار مستقل سیاسی و تشکیلاتی خود، از سازماندهی پرولتاریا به مثابه یک نیروی سیاسی مستقل، از برانگیختن دهقانان علیه زمینداران، از سازماندهی آشکار انقلاب کارگری و دهقانی، و از این طریق، از آماده سازی شرایط برای تأمین هژمونی پرولتاریا باز ندارد. من فکر می کنم که گزارشگر کنگره دوم کمینترن، کاملاً بر اساس اسناد شناخته شده جهانی، ثابت کرد که دقیقاً این درک از جبهه متحد بود که کمینترن به حزب کمونیست چین فهماند.

10 کومینتانگ - حزبی سیاسی در چین که در سال ۱۹۱۲ توسط سون یات سن با هدف مبارزه برای جمهوری و استقلال ملی کشور تأسیس شد. در سال ۱۹۲۴ حزب کمونیست چین به کومینتانگ پیوست و در نتیجه به تبدیل شدن این حزب به یک حزب انقلابی توده ای مردمی کمک کرد. در مرحله اول تکامل انقلاب چین بین سال های ۲۷-۱۹۲۵، زمانی که انقلاب چین، انقلاب ضد امپریالیستی یک جبهه متحد ملی بود، کومینتانگ حزب بلوک پرولتاریا، خرده بورژوازی شهری و روستایی و بخشی از بورژوازی بزرگ ملی بود. در مرحله دوم، در دوره انقلاب ارضی بورژوا - دمکراتیک، پس از پیوستن بورژوازی ملی به اردوگاه ضد انقلاب، کومینتانگ بلوکی از پرولتاریا، دهقانان و خرده بورژوازی شهری بود و سیاست انقلابی ضد امپریالیستی را دنبال می کرد. گسترش انقلاب ارضی و فشاری که زمینداران فئودال بر کومینتانگ وارد می کردند از یک سو، و از سوی دیگر، فشاری که امپریالیست ها به کومینتانگ برای جدائی از کمونیست ها وارد می کردند، روشنفکران خرده بورژوا (یعنی چپ های درون کمینتانگ) را ترساند. هنگامی که کومینتانگ های چپ شروع به متارکه انقلاب کردند (در تابستان ۱۹۲۷)، کمونیست ها از کومینتانگ کناره گیری کردند و کمینتانگ به مرکز مبارزه علیه انقلاب بدل شد. (درباره کومینتانگ، ج. و. استالین، آثار، جلد ۹، صفحات ۲۴۶-۵۵ و ۳۴۶-۵۵ را ببینید.)

کامنف و زینوویف در اینجا به تک تلگرافی که در اکتبر ۱۹۲۶ به شانگهای فرستاده شد اشاره کردند که در آن اعلام شده بود که فعلاً تا زمانی که شانگهای تسخیر نشده، جنبش ارضی نباید تشدید شود. من به هیچ وجه رهنمود آن تلگرام را صحیح ارزیابی نمی‌کنم. من هرگز کمینترن را معصوم نمی‌دانستم و نمی‌دانم. گاهاً اشتباهاتی هم رخ می‌دهد و آن تلگرام بی‌شک اشتباه بوده است. اما اولاً خود کمینترن، بدون هیچ‌گونه اشاره یا تذکری از طرف اپوزیسیون، آن تلگراف را چند هفته بعد (در نوامبر ۱۹۲۶) لغو کرد. دوم اینکه چرا اپوزیسیون تاکنون در این مورد سکوت کرده است؟ چرا فقط پس از ۹ ماه به یاد آن تلگرام افتاده است؟ و چرا این حقیقت را از حزب پنهان می‌کند که کمینترن آن تلگرام را ۹ ماه پیش لغو کرد؟ از این رو، این یک تهمت بدخواهانه است که ادعا کنیم آن تلگرام خط رهبری ما را مشخص کرده است. در واقع، این تلگراف یک تلگراف منفرد و فرعی بود که به هیچ‌وجه بیانگر خط کمینترن و خط رهبری ما نبود. تکرار می‌کنم، این مطلب، حتی صرفاً با عنایت به این واقعیت که این تلگراف پس از چند هفته و با رجوع به شماری از اسناد که خط کمینترن را تعیین می‌کردند و در واقع مشخصه رهبری ما بودند لغو شد، پرواضح و میرهن است.

اجازه دهید به این اسناد مراجعه کنم.

به‌عنوان مثال، این گزیده‌ای از قطعنامه پلنوم هفتم کمینترن در نوامبر ۱۹۲۶، یعنی یک ماه پس از تلگراف فوق است:

«ویژگی خاص وضعیت کنونی، ویژگی انتقالی آن است، یعنی این واقعیت که پرولتاریا باید بین چشم‌انداز بلوکی با بخش‌های قابل توجهی از بورژوازی و چشم‌انداز تحکیم بیشتر اتحاد خود با دهقانان یکی را انتخاب کند. اگر پرولتاریا نتواند یک برنامه ارضی رادیکال را ارائه دهد، نخواهد توانست دهقانان را به مبارزه انقلابی بکشانند و لذا هژمونی خود در جنبش آزادیبخش ملی را خواهد باخت.»

و در ادامه:

«حکومت مردمی کانتون نخواهد توانست قدرت را در انقلاب حفظ کند، نخواهد توانست به پیروزی کامل بر امپریالیسم خارجی و ارتجاع بومی دست یابد مگر آنکه هدف جنبش آزادیبخش ملی را مساله انقلاب ارضی تلقی کند»* (به قطعنامه هفتمین پلنوم بزرگ ECCI مراجعه کنید).

در آنجا شما سندی را در دست دارید که واقعاً خط رهبری کمینترن را مشخص می‌کند.

بسیار عجیب است که رهبران اپوزیسیون از ذکر این سند معروف و شناخته‌شده جهانی کمینترن اجتناب می‌کنند.

شاید فخر فروشی تلقی نشود اگر به سخنرانی‌ئی که در نوامبر همان سال ۱۹۲۶ در کمیسیون چین کمینترن ایراد کردم رجوع کنم، که در آن پیش‌نویس قطعنامه هفتمین پلنوم بزرگ در مورد مسئله چین، البته نه بدون مشارکت من، تهیه شد. آن سخنرانی متعاقباً در قالب جزوه‌ای تحت عنوان چشم‌انداز انقلاب در چین منتشر شد. در اینجا چند بخش از آن سخنرانی را ذکر می‌کنم:

«من می‌دانم که کومیتانگیست‌ها و حتی کمونیست‌های چینی وجود دارند که راه انداختن انقلاب در روستاها را ممکن نمی‌دانند، زیرا می‌ترسند که اگر دهقانان به انقلاب کشیده شوند، جبهه متحد ضد امپریالیستی را مختل کند. رفقا، این یک اشتباه عمیق است. هر چه دهقانان چین سریعتر و گسترده‌تر به صف انقلاب کشانده شوند، جبهه ضد امپریالیستی در چین قوی‌تر و نیرومندتر خواهد شد.»

و در ادامه:

«من می‌دانم که در بین کمونیست‌های چین رفقای وجود دارند که اعتصاب کارگران برای بهبود شرایط مادی و موقعیت قانونی خود را تأیید نمی‌کنند و سعی می‌کنند کارگران را از اعتصاب منصرف کنند. (صدایی از میان حضار: «این اتفاق در کانتون و شانگهای افتاد.») رفقا، این اشتباه بزرگی است. این نوع کم‌توجهی جدی نسبت به نقش و اهمیت پرولتاریای چین است. این مطلب می‌بایست همچون موضوعی غیرقابل قبول در این ترزا قید گردد. اگر کمونیست‌های چین از شرایط مساعد کنونی برای کمک به کارگران برای بهبود شرایط مادی خود، حتی از طریق اعتصابات، استفاده نکنند، اشتباه بزرگی خواهد بود. در غیر این صورت، انقلاب در چین در خدمت به چیست؟ (به استالین، چشم‌انداز انقلاب در چین مراجعه کنید.) [11]

و این هم سند سوم، در دسامبر ۱۹۲۶، که در زمانی صادر شد که همه شهرهای چین، کمینترن را با این ادعاها زیر ضرب قرار می‌دادند که گسترش مبارزه کارگران منجر به بحران، بیکاری، و تعطیلی کارگاه‌ها و کارخانه‌ها می‌شود:

«سیاست عمومی عقب‌نشینی در شهرها و محدود کردن مبارزات کارگران برای بهبود شرایطشان اشتباه است. مبارزه در روستا باید گسترش یابد، اما در عین حال باید از موقعیت مساعد برای بهبود شرایط مادی و وضعیت حقوقی کارگران استفاده کرد و در همان حال تلاش کرد تا از هر جهت به مبارزات کارگری کاراکنتری سازماندهی شده بخشید که مانع از افراط و تندروی گردد. تلاش‌های ویژه‌ئی می‌بایست صورت گیرد تا مبارزه در شهر را برعلیه بورژوازی بزرگ و مهمتر از همه در برابر امپریالیست‌ها هدایت کند، تا از این طریق خرده‌بورژوازی و طبقه متوسط چین را تا آنجا که ممکن

¹¹ رجوع کنید به استالین، آثار، جلد ۸، صفحات ۳۸۹-۳۸۵.

است در چارچوب جبهه متحد علیه دشمن مشترک حفظ کنیم. ما سیستم هیئت‌های مصالحه، دادگاه‌های داوری و غیره را دارای صلاحیت می‌دانیم مشروط بر اینکه در این نهادها سیاستی صحیح در قبال طبقه کارگر تضمین گردد. در همان حال، معتقدیم که باید با صدای رسا هشدار دهیم که احکامی که علیه حق اعتصاب، علیه آزادی تجمعات کارگران و غیره صادر شده مطلقاً غیرمجاز و ممنوع است.»

و حالا اینهم سند چهارم که شش هفته قبل از کودتای [12] چیانگ‌کای‌شک صادر شده است:

«کار کومینتانگ و واحدهای کمونیستی در ارتش باید تشدید شود؛ آنها باید سازماندهی شوند در هر کجا که اکنون وجود ندارند و امکان سازماندهی آنها وجود دارد؛ جایی که امکان سازماندهی واحدهای کمونیستی وجود ندارد، باید با کمک کمونیست‌های مخفی کار، تشدید گردد.

«لازم است خط‌مشی تسلیح کارگران و دهقانان و تبدیل کمیته‌های دهقانی در محلات به ارگان‌های واقعی اقتدار دولتی مجهز به دفاع شخصی مسلحانه و غیره اتخاذ شود.

«حزب کمونیست باید در همه جا این سیاست را مطرح کند؛ سیاست نیمه‌قانونی داوطلبانه ممنوع است؛ حزب کمونیست نباید به‌عنوان ترمزی بر جنبش توده‌ای گام بردارد؛ حزب کمونیست نباید سیاست خائنه و ارتجاعی نیروهای دست‌راستی کومینتانگ را لاپوشانی کند، بلکه باید توده‌ها را حول کومینتانگ و حزب کمونیست چین و در راستای افشاء نیروهای دست‌راستی بسیج کند.

توجه همه کارگران سیاسی وفادار به انقلاب باید به این واقعیت جلب شود که در زمان حاضر، در ارتباط با سازماندهی مجدد نیروهای طبقاتی و تمرکز ارتش‌های امپریالیستی، انقلاب چین دوران حساسی را پشت سر می‌گذارد و تنها با اتخاذ قاطعانه مشی تکامل جنبش توده‌ای می‌تواند به پیروزی‌های بیشتر دست یابد. در غیر اینصورت، خطر بسیار بزرگی انقلاب را تهدید خواهد کرد. بنابراین، این، عملی ساختن رهنمودهای موجود بیش از هر زمان دیگر ضروری است.»

و حتی پیش از آن، در آوریل ۱۹۲۶، یک سال قبل از کودتای دست‌راستی‌های کومینتانگ و چیانگ‌کای‌شک، کمینترن به حزب کمونیست چین هشدار داد و اشاره کرد که «لازم است در جهت استعفا یا اخراج راست‌ها از کومینتانگ تلاش شود.»

¹² این به کودتای ضد انقلابی در چین اشاره دارد که در ۱۲ آوریل ۱۹۲۷ توسط کومینتانگ‌گست‌های راست به رهبری چیانگ‌کای‌شک انجام شد که در نتیجه آن یک دولت ضد انقلاب در نانکینگ ایجاد شد. (درباره کودتای چیانگ‌کای‌شک، به استالین، آثار، جلد ۹، صفحات ۳۱-۲۲۹ مراجعه کنید.)

کمینترن تاکتیک‌های یک جبهه متحد علیه امپریالیسم در مرحله اول انقلاب ضداستعماری را اینگونه درک می‌کرد و هنوز هم چنین درکی از آن دارد.

آیا اپوزیسیون از این اسناد راهنما اطلاعی دارد؟ البته که اطلاع دارد. پس چرا در مورد آنها چیزی نمی‌گوید؟ زیرا هدف آن، ایجاد جر و بحث است، نه بیان حقیقت.

و حال آنکه، یک زمانی بود که رهبران کنونی اپوزیسیون، به‌ویژه زینوویف و کامنف، چیزی از لنینیسم می‌فهمیدند و به‌طور کل، همان سیاستی را برای جنبش انقلابی چین تبلیغ می‌کردند که کمینترن دنبال می‌کرد و رفیق لنین هم آنرا در تزهائش برای ما ترسیم کرده بود. [13] من ششمین پلنوم انترناسیونال کمونیستی را بخاطر دارم که در فوریه-مارس ۱۹۲۶- زمانی که زینوویف رئیس کمینترن بود و هنوز لنینیست بود و هنوز به اردوگاه تروتسکی مهاجرت نکرده بود- برگزار شد. من به پلنوم ششم انترناسیونال کمونیستی اشاره می‌کنم زیرا قطعنامه‌ای از آن پلنوم در مورد انقلاب چین وجود دارد، [14] که در فوریه-مارس ۱۹۲۶ به اتفاق آرا به تصویب رسید و تقریباً همان ارزیابی را از مرحله اول انقلاب چین، از کانتون کومینتانگ و دولت کانتون ارائه می‌دهد که توسط کمینترن و حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک) ارائه می‌شود ولی اپوزیسیون اکنون آنرا مردود می‌شمارد. این قطعنامه را به این دلیل ذکر می‌کنم که در آن زمان زینوویف به آن رأی داد و حتی یک عضو کمیته مرکزی هم به آن اعتراض نکرد، حتی تروتسکی، کامنف یا دیگر رهبران اپوزیسیون کنونی هیچ کدام به آن اعتراض نکردند.

اجازه بدهید چند قسمت از آن قطعنامه را نقل کنم.

این آن چیزی است که در قطعنامه در مورد کومینتانگ آمده است:

«اعتصاب‌های سیاسی کارگران چینی شانگهای و هنگ کنگ (ژوئن-سپتامبر ۱۹۲۵) نقطه عطفی در مبارزه مردم چین برای رهایی از دست امپریالیست‌های خارجی بود... کنش سیاسی پرولتاریا نیروی محرکه‌ی قدرتمندی در راستای تکامل و تحکیم همه‌ی سازمان‌های انقلابی-دمکراتیک کشور، به‌ویژه حزب انقلابی خلق، کومینتانگ و دولت انقلابی در کانتون فراهم آورد. حزب کومینتانگ، که بدنه

¹³ ولادیمیر ایلیچ لنین، «پیش‌نویس مقدماتی تزهایی در مورد مسائل ملی و استعماری» (رجوع کنید به آثار، چاپ چهارم روسی، جلد ۳۱، صفحات ۲۸-۱۲۲).

¹⁴ قطعنامه در مورد مسئله چین که توسط کمیسیون شرقی در ششمین پلنوم بزرگ کمیته اجرایی کمینترن تهیه شد در یک جلسه عمومی در ۱۳ مارس ۱۹۲۶ به تصویب رسید (رجوع کنید به ششمین پلنوم بزرگ کمیته اجرایی کمینترن. ترها و قطعنامه‌ها، مسکو-لنینگراد، ۱۹۲۶، صفحات ۳۶-۱۳۱).

پلنوم مشترک کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک)

اصلی آن در اتحاد با کمونیست‌های چین عمل می‌کرد، یک **بلوک انقلابی متشکل از کارگران، دهقانان، روشنفکران و دموکراسی شهری** است که بر اساس منافع طبقاتی مشترک این اقشار در مبارزه علیه امپریالیست‌های خارجی و کل مناسبات نظامی فئودالی در چین، و در راستای استقلال کشور و استقرار یک دولت واحد انقلابی استوار است. (به **قطعنامه پلنوم ششم ECCI** مراجعه کنید).

بنابر این، کانتون کومینتانگ اتحادی‌ست مابین چهار «طبقه». همانطور که می‌بینید، این تقریباً همان «Martynovism» [15] است که از سوی خودِ شخص رئیس وقت کمینترن یعنی زینوویف تظہیر شده است.

درباره دولت کانتون کومینتانگ:

«**حکومت انقلابی ایجاد شده توسط حزب کومینتانگ در کانتون*** پیشاپیش موفق شده است با خیل وسیعی از توده‌های کارگران، دهقانان و دموکراسی شهری ارتباط برقرار کند و با تکیه بر آنها، باندهای ضد انقلابی مورد حمایت امپریالیست‌ها را در هم شکند (و در جهت دموکراتیزه کردن رادیکال کل زندگی سیاسی مردم در استان Kwangtung فعالیت می‌کند). در نتیجه، **حکومت کانتون، بمثابه پیشاهنگ مبارزه‌ی خلق چین در راستای استقلال، در حکم الگوئی است برای تکامل آتی انقلابی‌دمکراتیک کشور***» (همانجا).

به نظر می‌رسد که حکومت کانتون کومینتانگ، که بلوکی متشکل از چهار «طبقه» است، یک حکومت انقلابی و نه تنها انقلابی، بلکه حتی الگویی برای حکومت انقلابی‌دمکراتیک آینده در چین بوده است.

درباره جبهه متحد کارگران، دهقانان و بورژوازی:

«در مواجهه با خطرات جدید، حزب کمونیست چین و کومینتانگ باید گسترده‌ترین فعالیت سیاسی را بسط داده، یک سلسله اقدامات توده‌ای را در حمایت از مبارزه ارتش‌های مردمی سازماندهی کنند، از تضادهای درون اردوگاه امپریالیست‌ها بهره ببرند و یک **جبهه انقلابی ملی متحد متشکل از گسترده‌ترین اقشار مردم** (یعنی کارگران، دهقانان، و بورژوازی) تحت رهبری سازمان‌های انقلابی‌دمکراتیک را در مقابل امپریالیست‌ها قرار دهند»* (همانجا).

15 آ. مارتینوف (منشویک سابق که توسط کنگره دوازدهم حزب به عضویت حزب کمونیست روسیه (بلشویک) پذیرفته شد) در مقاله‌ای در مورد تکامل انقلاب چین ۱۹۲۷-۱۹۲۵، این تز را مطرح کرد که انقلاب در چین می‌تواند به‌طور مسالمت‌آمیز از یک انقلاب بورژوا-دمکراتیک به یک انقلاب پرولتری تبدیل شود. بلوک ضد شوروی تروتسکی-زینوویف سعی کرد مسئولیت تز اشتباه مارتینوف را به گردن رهبری کمینترن و رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک) بیاندازد.

نتیجه این است که بلوک‌ها و پیمان‌های موقت با **بورژوازی** در کشورهای مستعمره، در مرحله خاصی از انقلاب ضداستعماری، نه تنها مجاز بلکه بسیار ضروری هستند.

آیا این مطلب بسیار شبیه به آنچه لنین در رهنمودهای معروف خود پیرامون تاکتیک‌های کمونیست‌ها در کشورهای مستعمره و وابسته به ما می‌گوید، نیست؟ مع‌الوصف، حیف که زینوویف به همین زودی توانسته آن را فراموش کند.

مسئله خروج از کومینتانگ:

«بخش‌های خاصی از بورژوازی بزرگ چین که به‌طور موقت خود را حول و حوش حزب کومینتانگ جمع کرده بودند، در طول سال گذشته از آن خارج شدند، که نتیجه آن، تشکیل گروه کوچکی در جناح راست کومینتانگ بود که آشکارا با اتحاد نزدیک بین کومینتانگ و توده‌های کارگران مخالف کرده و خواستار اخراج کمونیست‌ها از کومینتانگ گردیده و با سیاست انقلابی حکومت کانتون به مخالفت برخاست. **محکومیت این جناح راست در دومین کنگره کومینتانگ (ژانویه ۱۹۲۶) و تأیید ضرورت ایجاد یک اتحاد رزمنده بین کومینتانگ و کمونیست‌ها، مسیر انقلابی فعالیت‌های کومینتانگ و حکومت کانتون را تأیید و حمایت انقلابی پرولتاریا از کومینتانگ را تضمین می‌کند**» * (همانجا).

به نظر می‌رسد که خروج کمونیست‌ها از کومینتانگ در مرحله اول انقلاب چین می‌توانست یک اشتباه جدی باشد. با این حال، حیف که زینوویف، که خود او به این قطعنامه رأی داده بود، توانسته بود آن را حدوداً یک ماه بعد به فراموشی بسپارد؛ چرا که از آوریل ۱۹۲۶ هم نگذشته بود (یعنی در عرض یک ماه) که زینوویف خواستار خروج فوری کمونیست‌ها از کومینتانگ شد.

درباره انحرافات درون حزب کمونیست چین و ممنوعیت چشم‌پوشی از مرحله کومینتانگ انقلاب:

«خودمختاری سیاسی کمونیست‌های چین در جریان مبارزه علیه دو انحراف به یکسان مضر، شکل خواهد گرفت: یکی علیه انحلال‌گرایی راست، که وظایف طبقاتی مستقل پرولتاریای چین را نادیده می‌گیرد و منجر به ادغام بی‌شکل با جنبش ملی‌دموکراتیک عمومی می‌شود؛ و دیگری علیه تمایلات چپ افراطی در راستای **پریدن از مرحله انقلابی دمکراتیک جنبش** و رسیدن بلافاصله به وظایف مربوط به مرحله دیکتاتوری پرولتاریا و حاکمیت شوروی، و در نتیجه **فراموش کردن دهقانان**، یعنی همان عامل اساسی و تعیین‌کننده در جنبش چین برای رهایی ملی» * (همانجا).

همانطور که می‌بینید، در اینجا همه شواهد برای محکوم کردن اپوزیسیون موجود است؛ اپوزیسیونی که می‌خواهد از روی مرحله تکامل کومینتانگ در چین بپرد، اپوزیسیونی که جنبش دهقانی را ناچیز

می‌شمارد، و اپوزیسیونی که به‌طور شتاب‌زده بر طبل مرحله برقراری نظام شوروی می‌کوبد. تمامی این موارد دال بر محکومیت اپوزیسیون است.

آیا زینوویف، کامنف و تروتسکی از این قطعنامه اطلاعی دارند؟

فرض را باید بر این گذاشت که بله، اطلاع دارند. به هر حال زینوویف باید در جریان مطلب باشد، زیرا تحت ریاست او بود که این قطعنامه در پلنوم ششم کمینترن تصویب شد و خود او به آن رأی داد. چرا رهبران اپوزیسیون اکنون از این قطعنامه؛ یعنی قطعنامه‌ی عالی‌ترین نهاد جنبش کمونیستی جهانی دوری می‌جویند؟ چرا در این مورد سکوت می‌کنند؟ زیرا در تمام مسائل مربوط به انقلاب چین، این قطعنامه با آنها در تخالف است. زیرا کل دیدگاه تروتسکیستی کنونی اپوزیسیون را رد می‌کند. چرا که آنها از کمینترن دست شسته‌اند، از لنینیسم دست شسته‌اند، و اکنون، از ترس گذشته خود، از ترس سایه‌ی خود، مجبورند با بزدلی از تصمیم پلنوم ششم کمینترن اجتناب ورزند.

در مورد مرحله اول انقلاب چین، وضعیت اینگونه است.

اجازه دهید اکنون به مرحله دوم انقلاب چین بپردازیم.

در حالی که وجه تمایز مرحله اول، این بود که نوک نیزه انقلاب عمدتاً علیه امپریالیسم خارجی بود، ویژگی مشخصه مرحله دوم این است که نوک نیزه انقلاب اکنون عمدتاً علیه دشمنان داخلی و در درجه اول علیه زمینداران فئودال و علیه رژیم فئودالی است.

آیا مرحله اول وظیفه خود را در جهت براندازی سلطه امپریالیسم خارجی به انجام رساند؟ نه، موفق به انجام اینکار نشد. انجام این وظیفه را به مرحله دوم انقلاب چین محول ساخت. مرحله اول، صرفاً اولین تکان‌ها را برای برانگیخته‌شدن علیه امپریالیسم به توده‌های انقلابی داد، تا اینکه مسیر خود را طی کند و انجام اینکار را به آینده بسپارد.

باید فرض کرد که مرحله دوم انقلاب نیز، در انجام تمام و کمال وظیفه بیرون‌راندن امپریالیست‌ها موفق نخواهد بود. این واقعیت به توده‌های وسیع کارگران و دهقانان چینی تکان بیشتری می‌دهد و آنها را هرچه بیشتر علیه امپریالیسم می‌شوراند، اما با این دورنما که تکمیل این وظیفه را به مرحله بعدی انقلاب چین، یعنی مرحله شوروی، محول می‌سازد.

هیچ چیز شگفت‌انگیزی در این مطلب وجود ندارد. آیا نمی‌دانیم که در تاریخ انقلاب ما نیز واقعیت‌های مشابهی رخ داده است، هرچند در وضعیتی متفاوت و تحت شرایطی متفاوت؟ آیا نمی‌دانیم که مرحله اول

انقلاب ما، وظیفه خود را در تکمیل انقلاب ارضی به‌طور کامل انجام نداد و این وظیفه را به مرحله بعدی انقلاب، یعنی انقلاب اکتبر، که وظیفه ریشه‌کن کردن بقایای فئودالیسم را وسیعاً و به‌طور کامل انجام داد، سپرد؟ بنابر این، تعجب‌آور نخواهد بود که مرحله دوم انقلاب چین نیز موفق به تکمیل کامل انقلاب ارضی نشود و مرحله دوم انقلاب پس از تکان دادن توده‌های وسیع دهقانان و برانگیختن آنها در برابر بقایای فئودالیسم، تکمیل این وظیفه را به مرحله بعدی انقلاب یعنی مرحله شوروی بسپارد. تنها انقلاب آینده شوروی در چین از عهده انجام چنین امری بر خواهد آمد.

وظیفه کمونیست‌ها در مرحله دوم انقلاب در چین، یعنی زمانی که مرکز جنبش انقلابی آشکارا از کانتون به ووهان منتقل شده بود، و زمانی که به موازات مرکز انقلابی در ووهان، یک مرکز ضد انقلاب در نانکینگ ایجاد شد، چه بود؟

وظیفه کمونیست‌ها این بود که از امکان سازماندهی آشکار حزب، پرولتاریا (اتحادیه‌های کارگری)، دهقانان (انجمن‌های دهقانی) و به‌طور کلی از امکان سازماندهی آشکار انقلاب به‌طور کل استفاده شود.

وظیفه این بود که کومینتانگ‌های ووهان را به سمت چپ، به سوی انقلاب ارضی، سوق دهند.

وظیفه این بود که کومینتانگ در ووهان به مرکز مبارزه با ضدانقلاب و هسته اصلی دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان در آینده تبدیل شود.

آیا آن سیاست درست بود؟

واقعیت‌ها نشان داده است که این تنها سیاست درست بود؛ تنها سیاستی که می‌توانست توده‌های کارگران و دهقانان را برای توسعه بیشتر انقلاب آموزش دهد.

اپوزیسیون در آن زمان خواستار تشکیل فوری شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان بودند. اما این ماجراجویی محض بود، یک جهش ماجراجویانه به جلو، زیرا تشکیل فوری شوراها در آن زمان به معنای پرش از روی مرحله تکامل کومینتانگ چپ بود. چرا؟

زیرا کومینتانگ در ووهان، که از اتحاد با کمونیست‌ها حمایت می‌کرد، هنوز خود را در چشم توده‌های کارگران و دهقانان بی اعتبار و رسوا نکرده بود و هنوز خود را به‌عنوان یک سازمان انقلابی بورژوایی از رمق نیانداخته بود.

زیرا صدور شعار شوراها و سرنگونی حکومت ووهان در زمانی که توده‌ها هنوز از طریق تجربه خود به بی‌ارزشی آن حکومت و ضرورت سرنگونی آن متقاعد نشده بودند، به معنای جهش به جلو، جدائی از توده‌ها، از دست‌دادن حمایت توده‌ها و در نتیجه باعث شکست جنبش می‌بود.

اپوزیسیون فکر می‌کند که اگر کومینتانگ در ووهان را غیرقابل اعتماد بداند، اگر آنرا بی‌ثبات و نیمه‌انقلابی بداند (مطلبی که البته درک آن برای هیچ کارگر سیاسی مجربی دشوار نیست)، همین برای توده‌ها کافی است و توده‌ها هم همه اینها را همین‌طور درک خواهند کرد، و نیز اینکه این ارزیابی از کومینتانگ برای جایگزین کردن حاکمیت شوروی بجای حاکمیت کومینتانگ و برای تأمین حمایت توده‌ای کافی است. اما این اشتباه معمول خط «اولترا چپ» اپوزیسیون است که آگاهی و درک سیاسی خود را معادل آگاهی سیاسی و درک توده‌های وسیع کارگران و دهقانان فرض می‌کند.

اپوزیسیون درست می‌گوید که حزب باید جلو برود. این یک حکم معمولی مارکسیستی است و بدون پایبندی به آن، هیچ حزب کمونیست واقعی وجود نخواهد داشت. اما این تنها بخشی از حقیقت است. تمام حقیقت این است که حزب نه تنها باید به جلو برود، بلکه باید پیروی توده‌های وسیع را نیز تضمین کند. پیش‌رفتن بدون تأمین پیروی توده‌های وسیع در واقع به معنای جدا شدن از جنبش است. به جلو رفتن، جدا شدن از توده‌ها؛ از پسقراولان، بدون اینکه بتوانید پیروی آنان را تضمین کنید، به معنای جهشی‌ست رو به جلو که می‌تواند برای مدتی از پیشروی توده‌ها جلوگیری کند. ماهیت رهبری لنینیستی دقیقاً این است که پیشقراولان باید بتوانند پیروی پسقراولان را تضمین کنند، که پیش‌تاز باید بدون جدا شدن از توده‌ها به جلو برود. اما برای اینکه پیش‌تاز از توده‌ها جدا نشود، برای اینکه پیش‌تاز واقعاً پیروی توده‌های گسترده را تضمین کند، یک شرط قاطع لازم است، و آن اینکه خود توده‌ها به تجربه خودشان متقاعد شوند که دستورالعمل‌ها، رهنمودها و شعارهای پیش‌تاز درست است.

بدبختی اپوزیسیون این است که این قانون ساده لنینیستی را برای رهبری توده‌های عظیم نمی‌پذیرد، نمی‌فهمد که حزب به تنهایی، یا یک گروه پیش‌تاز به تنهایی و بدون حمایت توده‌های وسیع نمی‌تواند انقلاب کند، که در تحلیل نهایی، انقلاب توسط توده‌های وسیع زحمتکشان «ساخته می‌شود».

چرا ما بلشویک‌ها در آوریل ۱۹۱۷ از طرح شعار عملی سرنگونی دولت موقت و استقرار حاکمیت شوروی در روسیه خودداری کردیم، با اینکه متقاعد شده بودیم که در آینده بسیار نزدیک باید با ضرورت سرنگونی دولت موقت و استقرار قدرت شوروی مواجه شویم؟

چون توده‌های وسیع زحمتکشان چه در پشت جبهه و چه در خط اول جبهه و نهایتاً در خود شوراهای نیز هنوز آمادگی پذیرش چنین شعاری را نداشتند و همچنان معتقد بودند که دولت موقت، انقلابی است.

زیرا دولت موقت هنوز با حمایت از ضدانقلاب در پشت جبهه و خط مقدم، خود را رسوا و بدنام نکرده بود.

چرا لنین در آوریل ۱۹۱۷ گروه بگداتیف در پتروگراد را که شعار سرنگونی فوری دولت موقت و استقرار قدرت شوروی را مطرح می‌کرد، محکوم نمود؟

زیرا تلاش باگداتیف جهشی خطرناک به جلو بود که خطر جدا شدن حزب بلشویک از توده‌های وسیع کارگران و دهقانان را ایجاد کرد.

ماجراجویی در سیاست، بگداتیویسم در مسائل مربوط به انقلاب چین - این آن چیزی است که اکنون اپوزیسیون تروتسکیست ما را به کشتن می‌دهد.

زینوویف ادعا می‌کند که وقتی من از بگداتیویسم صحبت می‌کنم، دارم انقلاب کنونی چین را با انقلاب اکتبر یکی می‌گیرم. این البته مزخرف است. در وهله اول، خود من در مقاله‌ام «یادداشت‌هایی درباره مضامین معاصر» این شرط را قائل شدم که «این قیاس واجد شرایط است» یعنی اینکه من این قیاس را «با تمام ملاحظات لازم انجام می‌دهم؛ یعنی با در نظر گرفتن تفاوت بین وضعیت چین در عصر ما و روسیه در سال ۱۹۱۷.» [16] در وهله دوم، احمقانه است که بگوییم هنگام توصیف گرایش‌ها و اشتباهات معینی که در انقلاب یک کشور رخ داده است، هرگز نباید انقلاب‌های کشورهای دیگر با هم مورد مقایسه قرار داد. آیا انقلاب در یک کشور از انقلاب‌های کشورهای دیگر درس نمی‌گیرد، حتی اگر این انقلاب‌ها همه از یک نوع نباشند؟ اگر نه، علم انقلاب به چه معناست؟

در اصل، زینوویف منکر علم انقلاب است. آیا این یک واقعیت نیست که در دوره درست قبل از انقلاب اکتبر، لنین، چخیدزه، تسرتلی، استکلوف و دیگران را به «لوئی بلانکیسم» در انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه متهم کرد؟ به مقاله لنین «لوئی بلانکیسم» [17] نگاه کنید و متوجه خواهید شد که لنین در توصیف اشتباهات برخی از رهبران قبل از اکتبر ۱۹۱۷، به‌طور وسیعی از تمثیل انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه استفاده کرد، اگرچه لنین به‌خوبی می‌دانست که انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه از نوع انقلاب اکتبر ما نبود. و اگر می‌توان از «لوئی

16 به استالین، آثار، جلد ۹، ص ۳۶۶ رجوع کنید.

17 به لنین، آثار، چاپ چهارم روسی، جلد ۲۴، صفحات ۱۸-۱۵ رجوع کنید.

بلانکیسم» چخیدزه و تسرتلی در دوره قبل از انقلاب اکتبر صحبت کرد، چرا نمی‌توان از «باگداتیویسم» زینوویف و تروتسکی در دوره انقلاب ارضی در چین صحبت کرد؟

اپوزیسیون ادعا می‌کنند که ووهان مرکز جنبش انقلابی نبوده است. پس چرا زینوویف گفت که به کومینتانگ در ووهان «باید همه جانبه کمک شود» تا آنرا به مرکز مبارزه با کاوانیاک‌های چین تبدیل کند؟ [اشاره‌ئی است به ژنرال لوئی یوجین کاوانیاک که شورش کارگران پاریس در ژوئن ۱۸۴۸ را سرکوب کرده بود - مترجم] چرا منطقه ووهان، و نه هیچ منطقه دیگر، به مرکز عالی‌ترین تحولات جنبش دهقانی تبدیل شد؟ آیا واقعیت غیر از این است که این دقیقاً قلمرو ووهان (هونان، هوپه) بود که مرکز تحولات حداکثری جنبش دهقانی در آغاز سال جاری بود؟ چگونه می‌توان کانتون را، که در آن جنبش توده‌ای ارضی وجود نداشت، «مقر انقلاب» (تروتسکی) نامید، در حالی که ووهان، که در قلمرو آن انقلاب ارضی آغاز و توسعه یافته است، نباید به‌عنوان مرکز، به‌عنوان «مقر» جنبش انقلابی در نظر گرفته شود؟ در این صورت چگونه می‌توانیم این واقعیت را توضیح دهیم که اپوزیسیون خواستار ماندن حزب کمونیست در کومینتانگ ووهان و حکومت ووهان شدند؟ آیا اپوزیسیون در آوریل ۱۹۲۷ واقعاً طرفدار ایجاد بلوکی با "ضد انقلاب" کومینتانگ ووهان بود؟ این «فراموشی» و سردرگمی از سوی اپوزیسیون از سر چیست؟

اپوزیسیون از این واقعیت که بلوک با کومینتانگ ووهان عمر کوتاهی داشت و دوام نیافت ابراز خوشحالی می‌کند، و مضافاً اینکه، اپوزیسیون ادعا می‌کند که کمینترن از هشدار دادن به کمونیست‌های چینی در مورد احتمال فروپاشی کومینتانگ ووهان غافل ماند. شادی بدخواهانه اپوزیسیون در این رابطه، فقط ورشکستگی سیاسی آنرا اثبات می‌کند. به‌طوریکه پیداست اپوزیسیون فکر می‌کند که بلوک‌بندی با بورژوازی ملی در کشورهای مستعمره باید درازمدت باشند. حال آنکه فقط افرادی که آخرین بقایای لنینیسم را هم از دست داده‌اند می‌توانند اینگونه فکر کنند. فقط کسانی که به شکست‌طلبی آلوده هستند می‌توانند از این واقعیت که در مرحله کنونی زمینداران فئودال و امپریالیست‌های چین قوی‌تر از انقلاب هستند، خوشحالی کنند، که فشار اعمال شده توسط این نیروهای متخاصم، کومینتانگ ووهان را به سمت راست سوق داده و به شکست موقت انقلاب چین منجر شده است. در مورد ادعای اپوزیسیون مبنی بر اینکه کمینترن نتوانست به حزب کمونیست چین در مورد سقوط احتمالی کومینتانگ ووهان هشدار دهد، این یکی از تهمت‌های رایج است که اکنون در زرادخانه اپوزیسیون بسیار فراوان است.

اجازه دهید برای رد تهمت‌های اپوزیسیون اسنادی را نقل کنم.

سند اول، مه ۱۹۲۷:

«مهمترین چیز در حال حاضر در سیاست داخلی کومینتانگ توسعه سیستماتیک انقلاب ارضی در همه استان‌ها، به‌ویژه در کوانگ‌تونگ، تحت شعار 'تمام قدرت به انجمن‌ها و کمیته‌های دهقانی در روستاها' است. این پایه و اساس موفقیت انقلاب و کومینتانگ است. این پایه و اساس ایجاد یک ارتش سیاسی نظامی بزرگ و قدرتمند در چین علیه سلطه امپریالیسم و عوامل آن می‌باشد. شعار مصادره زمین به‌طور عملی در استان‌هایی که جنبش دهقانی نیرومندی در آن موجود است همچون هونان، کوانگ‌تونگ و غیره، شعاریست بسیار به‌موقع و عاجل. بدون این امر، بسط و گسترش انقلاب دهقانی غیرممکن است*».

...

«سازماندهی فوری هشت یا ده لشکر از دهقانان و کارگران انقلابی با افسران کاملاً قابل اعتماد ضروری است. این نیرو، در حکم گاردهای حفاظتی ووهان، هم در پشت جبهه و هم در خط مقدم، جهت خلع سلاح واحدهای غیرقابل اتکاء خواهد بود.»

«فعالیت‌های متلاشی‌کننده باید هم در پشت جبهه و هم در واحدهای چیانگ‌کای‌شک تشدید شود و باید به دهقانان شورشی در کوانگ‌تونگ، یعنی جایی که در آن حکومت مالکان به‌طور ویژه‌ای غیرقابل تحمل است، یاری رساند.»

سند دوم، مه ۱۹۲۷:

«بدون انقلاب ارضی، پیروزی غیرممکن است. بدون آن، کمیته مرکزی کومینتانگ به بازیچه‌ی مفلوک ژنرال‌های غیرقابل اعتماد تبدیل خواهد شد. با حرکت‌های افراطی باید نه از طریق نیروهای نظامی، بلکه از طریق انجمن‌های دهقانی مبارزه کرد. ما قاطعانه طرفدار تصرف عملی زمین‌ها توسط توده‌ها هستیم. دلهره و دغدغه‌های موجود نسبت به هیئت Tang Ping-shan بی‌پایه نیست. شما نباید رابطه خود با جنبش طبقه کارگر و دهقان را قطع کنید بلکه می‌بایست به هر شکل ممکن به آن یاری رسانید، در غیر اینصورت کار را خراب خواهید کرد.»

«برخی از رهبران قدیمی کمیته مرکزی کومینتانگ از رویدادها ترسیده‌اند، آنها در حال نوسان و سازش هستند. شمار هرچه بیشتری از رهبران جدید دهقانی و طبقه کارگر باید از توده‌ها به کمیته مرکزی کومینتانگ کشیده شوند. صدای جسورانه آنها یا پشت رهبران قدیمی را قرص خواهد کرد و یا به عزل آنها منجر خواهد شد. ساختار کنونی کومینتانگ باید تغییر کند. رهبری عالی کومینتانگ باید با رهبران جدیدی که در انقلاب ارضی به میدان آمده‌اند، تجدید و تقویت شود، در همان حال، سازمان‌های

محلی باید از میلیون‌ها عضو انجمن‌های کارگری و دهقانی تغذیه شده و گسترش یابد، اگر این کار انجام نشود، کومینتانگ در معرض خطر بریدن از زندگی و از دست دادن هرگونه وجه خواهد بود.

«وابستگی به ژنرال‌های غیرقابل اعتماد باید از بین برود. حدود ۲۰,۰۰۰ کمونیست بسیج کنید، حدود ۲۰,۰۰۰ کارگر و دهقان انقلابی از هونان و هوپه اضافه کنید و چندین سپاه جدید نظامی تشکیل دهید، از دانش‌آموزان مدرسه افسری به‌عنوان فرمانده استفاده کنید و قبل از اینکه خیلی دیر شود ارتش قابل اعتماد خود را سازماندهی کنید. اگر این کار انجام نشود، هیچ تضمینی برای ممانعت از شکست وجود ندارد.»

«یک محکمه نظامی انقلابی به ریاست کومینتانگیست‌های برجسته غیر کمونیست سازماندهی کنید. افسرانی که با چیانگ‌کای‌شک ارتباط برقرار می‌کنند یا کسانی که سربازان را علیه مردم، کارگران و دهقانان تحریک می‌کنند را مجازات کنید. متقاعدکردن کافی نیست. وقت آن است که عمل کنید. مزدوران را باید مجازات کرد. اگر کومینتانگیست‌ها یاد نگیرند که همچون ژاکوبن‌های انقلابی باشند، تا آنجا که به توده‌ها و انقلاب ربط پیدا می‌کند، آنها مضمحل خواهند شد.»

همانطور که می‌بینید، کمینترن وقایع را پیش‌بینی کرد، به‌موقع در مورد خطرات هشدار داد و به کمونیست‌های چینی گفت که اگر کومینتانگیست‌ها نتوانند ژاکوبن‌های انقلابی شوند، کومینتانگ ووهان نابود خواهد شد.

کامنف گفت که شکست انقلاب چین به دلیل سیاست کمینترن بود و اینکه ما «کاوانیاک‌ها را در چین پرورش دادیم». رفقا، فقط کسی که آماده جنایت علیه حزب باشد می‌تواند چنین حرفی را در مورد حزب ما بزند. این همان چیزی است که منشویک‌ها در مورد بلشویک‌ها در هنگام شکست ژوئیه ۱۹۱۷، زمانی که کاوانیاک‌های روسی در صحنه ظاهر شدند، گفتند. لنین در مقاله خود تحت عنوان «درباره شعارها» [18] نوشت که شکست ژوئیه «پیروزی کاوانیاک‌ها» بود. منشویک‌ها در آن زمان با غرور اظهار داشتند که ظهور کاوانیاک‌های روسی ناشی از سیاست لنین است. آیا کامنف فکر می‌کند که ظهور کاوانیاک‌های روسی در جریان شکست ژوئیه ۱۹۱۷ ناشی از سیاست لنین بود، ناشی از سیاست حزب ما، و نه دلیل دیگری؟ آیا به کامنف می‌آید که در این مورد از نجیب‌زادگان منشویک تقلید کند؟ (خنده) فکر نمی‌کردم رفقای اپوزیسیون اینقدر سقوط کنند... .

می‌دانیم که انقلاب ۱۹۰۵ متحمل شکست شد، مضافاً اینکه این شکست عمیق‌تر از شکست کنونی انقلاب چین بود. منشویک‌ها در آن زمان می‌گفتند که شکست انقلاب ۱۹۰۵ ناشی از تاکتیک‌های انقلابی تند و

18 لنین، آثار، چاپ چهارم روسی، جلد ۲۵، صفحات ۷۰-۱۶۴.

تیز بلشویک‌ها بود. آیا کامنف در اینجا نیز می‌خواهد تفسیر منشویکی از تاریخ انقلاب ما را الگوی خود قرار دهد و با تظاهر به معصومیت، گناهان بلشویک‌ها را برشمارد؟

خب شکست جمهوری شوروی باواریا را چگونه باید توضیح داد؟ لابد با سیاست لنین، و نه با رویارویی نیروهای طبقاتی؟

شکست جمهوری شوروی مجارستان را چگونه توضیح دهیم؟ لابد با سیاست کمینترن، و نه با رویارویی نیروهای طبقاتی؟

چگونه می‌توان ادعا کرد که تاکتیک‌های این یا آن حزب می‌تواند رویارویی نیروهای طبقاتی را منتفی یا معکوس کند؟ آیا سیاست ما در سال ۱۹۰۵ درست بود یا نه؟ چرا در آن زمان شکست خوردیم؟ آیا واقعیت‌ها نشان نمی‌دهند که اگر از سیاست اپوزیسیون پیروی می‌شد، انقلاب در چین، با سرعت بیشتری نسبت به آنچه روی داد، به شکست می‌انجامید؟ در مورد افرادی که رویارویی نیروهای طبقاتی در زمان انقلاب را فراموش می‌کنند و سعی می‌کنند همه چیز را صرفاً با تاکتیک‌های این یا آن حزب توضیح دهند، چه باید بگوییم؟ فقط یک چیز را می‌توان در مورد چنین افرادی گفت و آن اینکه آنها از مارکسیسم بریده‌اند.

نتیجه‌گیری. اشتباهات اساسی اپوزیسیون عبارتند از:

- ۱) اپوزیسیون کاراکتر و چشم‌انداز انقلاب چین را درک نمی‌کند.
- ۲) اپوزیسیون هیچ تفاوتی بین انقلاب چین و انقلاب روسیه، بین انقلاب در کشورهای مستعمره و انقلاب در کشورهای امپریالیستی نمی‌بیند.
- ۳) اپوزیسیون از تاکتیک‌های لنینیستی در مورد نگرش به بورژوازی ملی در کشورهای مستعمره در مرحله اول انقلاب گسست می‌کند.
- ۴) اپوزیسیون مسئله مشارکت کمونیست‌ها در کومینتانگ را درک نمی‌کند.
- ۵) اپوزیسیون اصول تاکتیک‌های لنینیستی را در رابطه با روابط میان پیشاهنگ (حزب) و پشت جبهه (توده‌های وسیع زحمتکشان) زیر پا می‌گذارد.
- ۶) اپوزیسیون از قطعنامه‌های پلنوم ششم و هفتم کمیته اجرایی انترناسیونال کمونیستی گسست می‌کند.

اپوزیسیون با سر و صدا درباره سیاست خود در مورد مسئله چین لاف می‌زند و تأکید می‌کند که اگر این سیاست اتخاذ می‌شد، وضعیت امروز در چین بهتر از آنچه که هست می‌شد. با توجه به اشتباهات فاحش اپوزیسیون، پُر واضح است که حزب کمونیست چین در صورت اتخاذ سیاست ضد لنینیستی و ماجراجویانه اپوزیسیون در بُن‌بست کامل قرار می‌گرفت.

این واقعیت که حزب کمونیست در چین در مدت کوتاهی از یک گروه کوچک پنج یا شش هزار نفری به یک حزب توده‌ای متشکل از ۶۰,۰۰۰ عضو تبدیل شده است؛ این واقعیت که حزب کمونیست چین در این دوره موفق به سازماندهی نزدیک به ۳,۰۰۰,۰۰۰ پرولتر در اتحادیه‌های کارگری شده است؛ این واقعیت که حزب کمونیست چین موفق شده است میلیون‌ها دهقان را از رکود و خمود بیدار سازد و ده‌ها میلیون دهقان را به انجمن‌های انقلابی دهقانی بکشاند؛ این واقعیت که حزب کمونیست چین در این دوره موفق شده است کل هنگ‌ها و لشکرهای نیروهای ملی را به خود جلب کند؛ این واقعیت که حزب کمونیست چین در این دوره موفق شد ایده هژمونی پرولتاریا را از یک آرمان به یک واقعیت تبدیل سازد؛ این واقعیت که حزب کمونیست چین در مدت کوتاهی در دستیابی به همه این دستاوردها توفیق یافت، در کنار سایر عوامل، از جمله به این دلیل است که مسیری را که لنین ترسیم کرده بود، یعنی راهی که کمینترن نشان داد را طی کرد.

ناگفته نماند که اگر سیاست اپوزیسیون با اشتباهاتش و خط ضد لنینیستی‌اش در مسائل انقلاب در مستعمرات دنبال می‌شد، این دستاوردهای انقلاب چین یا اصلاً به دست نمی‌آمد یا به شدت ناچیز می‌بود.

فقط مرتدین و ماجراجویان "اولترا چپ" می‌توانند به این واقعیت شک کنند.

سوم: کمیته اتحاد انگلیس و شوروی

[19]

درباره کمیته انگلیس و شوروی. اپوزیسیون ادعا می‌کند که ما به اصطلاح روی کمیته انگلیس-شوروی حساب باز کردیم. این درست نیست رفقا. این یکی از آن تهمت‌هایی است که اپوزیسیون ورشکسته اغلب به آن متوسل می‌شوند. تمام جهان می‌دانند، و بنابر این، اپوزیسیون نیز باید بداند که ما به کمیته انگلیس-شوروی اعتماد نمی‌کنیم، بلکه به جنبش انقلابی جهانی و موفقیت‌های خود در ساختن سوسیالیسم اعتماد می‌کنیم. اپوزیسیون وقتی می‌گوید ما روی کمیته انگلیس-شوروی حساب باز کردیم یا داریم حساب باز می‌کنیم، حزب را فریب می‌دهد.

ببینیم کمیته انگلیس و شوروی چیست؟ کمیته انگلیس و شوروی یکی از اشکال تماس اتحادیه‌های کارگری ما با اتحادیه‌های کارگری انگلیس، اتحادیه‌های کارگری رفرمیست، اتحادیه‌های کارگری مرتجع است. در حال حاضر، ما در حال تلاش برای متحول کردن طبقه کارگر در اروپا از سه کانال هستیم:

الف) از مجرای کمینترن، از طریق گروه‌های کمونیستی که وظیفه فوری آنها حذف رهبری سیاسی رفرمیست از جنبش طبقه کارگر است.

ب) از مجرای Profintern {انترناسیونال سرخ اتحادیه‌های کارگری- مترجم}، از طریق اقلیت‌های سندیکایی انقلابی، که وظیفه فوری آنها شکست دادن اشرافیت ارتجاعی کارگری در اتحادیه‌های کارگری است.

پ) از طریق کمیته اتحاد انگلیس و شوروی، به‌عنوان یکی از ابزارهای کمک به پروفینترن و بخش‌های آن در مبارزه آنها برای منزوی کردن اشرافیت کارگری در اتحادیه‌های کارگری.

¹⁹ کمیته اتحاد انگلیس-شوروی یا انگلیس-روسیه (کمیته مشورتی مشترک جنبش‌های اتحادیه‌های کارگری بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی) به ابتکار شورای مرکزی اتحادیه‌های سراسری کارگری در یکی از کنفرانس‌های اتحادیه‌های کارگری انگلیس و روسیه در لندن از ششم تا هشتم آوریل ۱۹۲۵ تشکیل شد. کمیته مزبور متشکل بود از نمایندگان شورای مرکزی اتحادیه‌های سراسری کارگری و شورای عمومی کنگره اتحادیه‌های کارگری بریتانیا. این کمیته در پاییز ۱۹۲۷ به دلیل سیاست خیانتکارانه رهبران مرتجع اتحادیه‌های کارگری بریتانیا منحل گردید. (درباره کمیته انگلیس و روسیه، استالین، آثار، جلد ۸، صفحات ۱۹۳-۲۰۲ و صفحات ۱۴-۲۰۵ را ببینید.)

دو کانال اول، کانال‌های اصلی و دائمی هستند و تا زمانی که طبقات و جامعه طبقاتی وجود دارد برای کمونیست‌ها ضروری است. کانال سوم فقط یک کانال موقت، امدادی، ضمنی و بنابر این، نه بادوام، نه همواره قابل اعتماد و گاهی اوقات کاملاً غیرقابل اعتماد است. هم‌ردیف قرار دادن کانال سوم با دو کانال اول به معنای مخالفت با منافع طبقه کارگر، به معنای مخالفت با کمونیسم است. در این صورت، چگونه می‌توان در مورد حساب باز کردن ما در کمیته انگلیس و شوروی صحبت کرد؟

هدف ما از موافقت با تشکیل کمیته انگلیس-شوروی برقراری ارتباط آشکار با توده‌های کارگران سازمان‌یافته بریتانیا بود.

برای چه هدفی؟

اولاً به منظور کمک به تشکیل یک جبهه متحد کارگری علیه سرمایه، و یا به هر قیمت شده، جلوگیری از تلاش رهبران سندیکایی ارتجاعی برای جلوگیری از تشکیل چنین جبهه‌ای است.

ثانیاً به منظور کمک به تشکیل یک جبهه متحد کارگری در برابر خطر جنگ امپریالیستی به‌طور عام و در برابر خطر مداخله به‌طور خاص، یا به هر قیمت شده، جلوگیری از تلاش رهبران اتحادیه‌های کارگری ارتجاعی برای جلوگیری از تشکیل چنین جبهه‌ای است.

آیا اصلاً جایز است که کمونیست‌ها در اتحادیه‌های کارگری ارتجاعی کار کنند؟

انجام این کار نه تنها جایز است، بلکه گاهی بسیار ضروری است، زیرا میلیون‌ها کارگر در اتحادیه‌های کارگری ارتجاعی وجود دارند، و کمونیست‌ها حق ندارند از پیوستن به آن اتحادیه‌ها، از یافتن راهی برای پیوند با توده‌ها و جذب آنها به کمونیسم خودداری کنند.

به کتاب لنین «چپ‌روی در کمونیسم، عارضه‌ئی بچگانه»^[20] نگاه کنید و خواهید دید که تاکتیک‌های لنین این را الزامی می‌کند که کمونیست‌ها از کار در اتحادیه‌های کارگری ارتجاعی خودداری نکنند.

آیا انعقاد معاهدات موقت با اتحادیه‌های کارگری مرتجع حول مسایل صنفی یا سیاسی اصلاً جایز است؟

این امر نه تنها جایز است، بلکه گاهی اوقات انجام آن ضروری است. همه می‌دانند که اکثریت اتحادیه‌های کارگری در غرب مرتجع هستند، اما موضوع اصلاً این نیست. نکته این است که این اتحادیه‌ها، اتحادیه‌هایی توده‌ای هستند. نکته این است که از طریق این اتحادیه‌های کارگری می‌توان به توده‌ها

²⁰ ولادیمیر ایلیچ لنین، آثار، چاپ چهارم روسی، جلد ۳۱، صفحات ۹۷-۱ را ببینید.

دسترسی پیدا کرد. اما باید مراقب بود که چنین پیمان‌هایی محدودیتی ایجاد نکند، آزادی کمونیست‌ها را برای انجام تبلیغات و تبلیغات انقلابی محدود نکند، که چنین پیمان‌هایی، به متلاشی شدن صفوف رفرمیست‌ها و متحول ساختن توده‌های کارگران که هنوز از رهبران ارتجاعی پیروی می‌کنند، کمک کند. مبتنی بر این شروط، پیمان‌های موقت با اتحادیه‌های کارگری مرتجع ولی توده‌ای، نه تنها جایز است بلکه گاهی اوقات بسیار ضروری است.

لنین در این زمینه چنین می‌گوید:

«سرمایه‌داری سرمایه‌داری نمی‌بود اگر پرولتاریای «خالص» با انبوهی از گونه‌های بسیار نامتجانس بینابینی میان پرولتاریا و نیمه‌پرولتاریا (که امرار معاش خود را بخشاً از طریق فروش نیروی کار خود به دست می‌آورد)، میان نیمه‌پرولتاریا و دهقانان خرد (و پیشه‌وران خرده‌پا، کارگران خرده‌کار و به‌طور کلی خرده‌مالکان) میان دهقان خرد و دهقانان میانحال و غیره احاطه نمی‌شد، و اگر خود پرولتاریا به اقشار توسعه‌یافته‌تر و کمتر توسعه‌یافته تقسیم نمی‌شد، اگر بر اساس محل تولد، صنف و گاهی بر اساس مذهب و غیره تقسیم نمی‌شد. و از همه اینها، این ضرورت؛ این ضرورت مطلق برای پیشاهنگ پرولتاریا، یعنی برای آن بخش از پرولتاریا که از آگاهی طبقاتی برخوردار است، برای حزب کمونیست مطرح می‌شود تا به مانور، به تمهید و به مدارا با گروه‌های مختلف کارگری، احزاب مختلف کارگری و مالکان کوچک* متوسل گردد. اصل مطلب در این نهفته است که بدانیم چگونه این تاکتیک‌ها را به کار ببریم تا سطح عمومی آگاهی سیاسی پرولتاریا، روحیه انقلابی و توانایی مبارزه و پیروزی را ارتقاء ببخشیم و نه آنکه آن را تنزل دهیم» (جلد ۲۵، ص. ۲۱۳).

و در ادامه:

«اینکه هندرسون‌ها، کلاینرها، مک‌دونالدها و اسنودن‌ها به‌طرز ناامیدکننده‌ای ارتجاعی هستند، درست است. به همان اندازه نیز درست است که آنها می‌خواهند قدرت را به دست خود بگیرند (اگرچه به‌طور ضمنی ائتلاف با بورژوازی را ترجیح می‌دهند)، که می‌خواهند بر اساس خطوط قدیمی بورژوازی 'حکومت' کنند، و این که وقتی به قدرت رسیدند بدون برو برگشت همچون شایدمان‌ها و نسکه‌ها رفتار خواهند کرد. همه اینها درست است، اما به هیچ وجه به این معنا نیست که حمایت از آنها خیانت به انقلاب است، بلکه به‌خاطر منافع انقلاب، انقلابیون طبقه کارگر باید حدی از حمایت پارلمانی را نسبت به این آقایان بجا آورند»* (همانجا، صفحات ۱۹-۲۱۸).

بدبختی اپوزیسیون این است که این دستورات لنین را نمی‌فهمد و نمی‌پذیرد و به‌جای سیاست لنین، صحبت‌های پُر سر و صدای «چپ افراطی» درباره ارتجاعی بودن اتحادیه‌های کارگری را ترجیح می‌دهد.

آیا کمیته انگلیس و شوروی فعالیت‌های تهییجی و تبلیغات ما را محدود می‌کند، آیا می‌تواند آن را محدود کند؟ نه، نمی‌تواند. ما همواره از شخصیت ارتجاعی رهبران جنبش کارگری انگلیس انتقاد کرده و خواهیم نمود و پیمان‌شکنی و خیانت این رهبران را برای توده‌های طبقه کارگر انگلیس آشکار می‌کنیم. بگذارید اپوزیسیون سعی کند این واقعیت را رد کند که ما همیشه آشکارا و بی‌رحمانه از فعالیت‌های ارتجاعی شورای عمومی انتقاد کرده‌ایم.

به ما می‌گویند که این انتقاد ممکن است باعث شود انگلیسی‌ها کمیته انگلیس-شوروی را متلاشی کنند. خب بگذار این کار را نکنند. موضوع این نیست که آیا گسست روی خواهد داد یا نه، بلکه موضوع این است که این گسست در ارتباط با چه مسئله‌ای رخ خواهد داد، و حامل چه ایده‌ای خواهد بود. در حال حاضر ما با تهدید جنگ به‌طور عام و مداخله به‌طور خاص مواجه هستیم. اگر بریتانیایی‌ها گسست کنند، طبقه کارگر خواهد فهمید که رهبران ارتجاعی جنبش کارگری انگلیس راهشان را سوا کردند زیرا **نمی‌خواستند** با سازماندهی جنگ توسط دولت امپریالیستی خود، **مقابله کنند**. جای تردید نیست که گسست از سوی بریتانیایی‌ها تحت یک چنین شرایطی به کمونیست‌ها کمک می‌کند تا شورای عمومی را بی‌اعتبار کنند، زیرا مسئله جنگ، مسئله اساسی روز است.

این امکان وجود دارد که آنها ریسک جدا شدن را بخرج ندهند. اما این به چه معنا خواهد بود؟ این بدان معناست که ما آزادی خود برای ابراز انتقاد، آزادی خود برای ادامه انتقاد از رهبران مرتجع جنبش کارگری بریتانیا، و افشای خیانت و سوسیال‌امپریالیسم آنها در برابر دیدگان عموم توده‌ها، را تثبیت کرده‌ایم. آیا این برای جنبش کارگری خوب خواهد بود؟ فکر می‌کنم بد نخواهد بود.

رفقا، نگرش ما نسبت به مسئله کمیته انگلیس و شوروی اینچنین است.

چهارم: تهدید جنگ و دفاع از اتحاد جماهیر شوروی

مسئله جنگ. اول از همه، من باید ادعای کاملاً نادرست و دروغین زینوویف و تروتسکی مبنی بر تعلق من به اصطلاح «اپوزیسیون نظامی» در کنگره هشتم حزبمان را رد کنم. کاملاً نادرست است رفقا. این افسانه‌ای است که توسط زینوویف و تروتسکی اختراع شده، چون کار بهتری برای انجام دادن ندارند. من گزارش کلمه‌به‌کلمه و مفصلی را پیش رو دارم که از آن مشخص است که من، همراه با لنین، علیه اصطلاح «اپوزیسیون نظامی» صحبت کردم. بالاخره اینجا افرادی هستند که در کنگره هشتم حزب شرکت کردند و می‌توانند این واقعیت را تأیید کنند که من در کنگره هشتم علیه «اپوزیسیون نظامی» صحبت کردم. من با آن شدتی که تروتسکی احتمالاً می‌خواست با «اپوزیسیون نظامی» مخالفت نمی‌کردم، زیرا فکر می‌کردم که در میان اپوزیسیون نظامی، کارگران برجسته‌ای وجود دارند که نمی‌توان از آنها در جبهه چشم‌پوشی کرد. اما اینکه من مطمئناً علیه اپوزیسیون نظامی صحبت کردم و با آن مبارزه کردم یک **واقعیت** است که فقط افراد اصلاح‌ناپذیری مانند زینوویف و تروتسکی می‌توانند آن را مورد مناقشه قرار دهند.

اختلاف در کنگره هشتم بر سر چه بود؟ بر سر ضرورت پایان دادن به اصل داوطلبانه (منظور نیروی نظامی داوطلب است - مترجم) و ذهنیت چریکی؛ بر سر ضرورت ایجاد یک ارتش اصیل، منظم، کارگری و دهقانی مقید به انضباط آهنین؛ و بر سر لزوم استفاده از خدمات کارشناسان نظامی برای این منظور، بود.

پیش‌نویس قطعنامه‌ای توسط طرفداران ارتش منظم و انضباط آهنین، ارائه شد. لنین، سوکولنیکوف، استالین و دیگران از آن حمایت کردند. پیش‌نویس دیگری هم از سوی و. اسمیرنوف وجود داشت که توسط کسانی ارائه شد که طرفدار حفظ عناصری از ذهنیت چریکی در درون ارتش بودند. این پیش‌نویس از سوی V. Smirnov, Safarov, Voroshilov, Pyatakov و دیگران مورد حمایت واقع شد. گزیده‌هایی از صحبت‌های من:

«همه سؤالاتی که در اینجا مطرح شد به یک سؤال خلاصه می‌شود: آیا روسیه باید ارتش کاملاً منظم دایمی داشته باشد یا نداشته باشد؟»

«شش ماه پیش، پس از فروپاشی ارتش قدیم تزاری، ما یک ارتش جدید داوطلب داشتیم، ارتشی که سازماندهی بدی داشت، کنترل جمعی داشت و همیشه از دستورات اطاعت نمی‌کرد. این در زمانی بود که حمله نیروهای متفق در شرف وقوع بود. ارتش عمدتاً، اگر نگوییم منحصرأ، از کارگران تشکیل

شده بود. به دلیل فقدان انضباط در این ارتش داوطلب، به دلیل آنکه همیشه از دستورات اطاعت نمی‌کرد، به دلیل فقدان سازماندهی در کنترل ارتش، ما شکست خوردیم و قازان را تسلیم دشمن کردیم، در حالی که کراسنوف با موفقیت از جنوب در حال پیشروی بود... واقعیات نشان می‌دهند که ارتش داوطلب نمی‌تواند انتقادپذیر باشد، که ما قادر به دفاع از جمهوری‌مان نخواهیم بود مگر آنکه ارتش دیگری بر پا کنیم، ارتشی دائمی که با روحیه انضباطی جوش خورده باشد، از یک شعبه سیاسی باکفایت برخوردار باشد و قابلیت و آمادگی آنرا داشته باشد تا با اولین فرمان بپا خاسته و علیه دشمن لشکرکشی کند.

«باید بگوییم که آن عناصر غیر کارگری - یعنی دهقانان - که اکثریت ارتش ما را تشکیل می‌دهند، داوطلبانه برای سوسیالیسم مبارزه نخواهند کرد. یکسری واقعیات‌ها این را ثابت می‌کند. سلسله‌ئی از شورش‌ها در پشت جبهه و در جبهه‌ها، سلسله‌ئی از حرکات افراطی در جبهه‌ها نشان می‌دهند که عناصر غیر پرولتری که اکثریت ارتش ما را تشکیل می‌دهند، به‌طور داوطلبانه مایل به مبارزه برای کمونیسم نیستند. به همین خاطر، وظیفه ما آن است که این عناصر را دوباره آموزش دهیم، روحیه انضباط آهنین را در آنها بیورانیم، آنها را وادار کنیم تا از رهبری پرولتاریا در جبهه و همچنین در پشت جبهه پیروی کنند، آنها را وادار کنیم تا برای آرمان مشترک سوسیالیستی‌مان بجنگند، و در جریان جنگ، ساختن یک ارتش منظم واقعی که به تنهایی قادر به دفاع از کشور باشد را تکمیل کنیم.

«سوال اینگونه است.

«... یا یک ارتش واقعی کارگری و دهقانی، یک ارتش کاملاً منضبط دائمی ایجاد می‌کنیم و از جمهوری دفاع می‌کنیم، و یا در غیر اینصورت نهضت‌مان از دست خواهد رفت.

«... پروژه اسمیرنوف غیرقابل قبول است، زیرا فقط می‌تواند باعث تضعیف انضباط در ارتش شود و ایجاد یک ارتش منظم را غیرممکن کند.»^[21]

حقایق این است، رفقا.

همانطور که می‌بینید، تروتسکی و زینوویف دوباره به تهمت متوسل شده‌اند.

مضافاً اینکه، کامنف در اینجا تأکید کرد که در طول دوره قبل، طی آن دو سال، ما سرمایه اخلاقی‌ئی را که قبلاً در عرصه بین‌المللی داشتیم به هدر دادیم. آیا این درست است؟ البته که نه! کاملاً نادرست است!

²¹ ج. و. استالین، آثار، جلد چهارم، صفحات ۵۹-۲۵۸ را ببینید.

کامنف نگفت کدام قشر از جامعه را مد نظر دارد، نگفت در میان کدام قشر از جمعیت شرق و غرب نفوذ خود را از دست داده یا به دست آورده‌ایم. اما برای ما مارکسیست‌ها، دقیقاً این سؤال تعیین‌کننده است. به‌عنوان مثال چین را در نظر بگیرید. آیا می‌توان ادعا کرد که ما سرمایه اخلاقی‌ئی را که در میان کارگران و دهقانان چینی در اختیار داشتیم، از دست داده‌ایم؟ واضح است که نمی‌توان. تا همین اواخر، توده‌های وسیع کارگران و دهقانان چین اطلاعات کمی درباره ما داشتند. تا همین اواخر، اعتبار اتحاد جماهیر شوروی به حلقه کوچکی از جامعه چین، به حلقه کوچکی از روشنفکران لیبرال در کومینتانگ، به رهبرانی مانند Feng Yuxiang، ژنرال‌های کانتون و غیره محدود می‌شد. وضعیت اکنون به‌شدت تغییر کرده است. در حال حاضر، اتحاد جماهیر شوروی در میان توده‌های وسیع کارگران و دهقانان چین از اعتباری برخوردار است که هر نیرو و هر حزب سیاسی در جهان ممکن است به آن غبطه بخورد. از سوی دیگر، اعتبار اتحاد جماهیر شوروی در میان روشنفکران لیبرال در چین، در میان ژنرال‌های مختلف و غیره به‌طور قابل‌ملاحظه‌ای کاهش یافته است. و بسیاری از ژنرال‌ها شروع به مبارزه علیه اتحاد جماهیر شوروی کرده‌اند، اما چه چیز شگفت‌انگیز یا بدی در این مورد وجود دارد؟ آیا می‌توان از اتحاد جماهیر شوروی، از دولت شوروی، از حزب ما انتظار داشت که کشور ما در بین تمام اقشار جامعه چین از اعتبار اخلاقی برخوردار باشد؟ چه کسانی جز لیبرال‌های صرف می‌توانند چنین چیزی را از حزب ما، از دولت شوروی طلب کنند؟ چه چیزی برای ما بهتر است: اعتبار در میان روشنفکران لیبرال و انواع ژنرال‌های مرتجع در چین، یا اعتبار در میان توده‌های عظیم کارگران و دهقانان در چین؟ از منظر موقعیت بین‌المللی ما، از منظر توسعه انقلاب در سراسر جهان، چه چیزی تعیین‌کننده است: رشد اعتبار اتحاد جماهیر شوروی در میان توده‌های عظیم زحمتکشان در ازای کاهش بی‌شک اعتبار اتحاد جماهیر شوروی در میان محافل لیبرال مرتجع جامعه چین، یا اعتبار در میان آن محافل لیبرال مرتجع در ازای کاهش نفوذ اخلاقی در میان توده‌های وسیعی در درون جامعه؟ کافی است این سوال را مطرح کنید تا متوجه شوید که کامنف از مرحله پرت است... .

اما غرب چطور؟ آیا می‌توان گفت که ما سرمایه اخلاقی خود را در میان اقشار پرولتاریای غرب هدر داده‌ایم؟ بدیهی است که نه. به‌عنوان مثال، اقدامات اخیر پرولتاریا در وین، اعتصاب عمومی و اعتصاب زغال سنگ در بریتانیا، و تظاهرات هزاران کارگر در آلمان و فرانسه در دفاع از اتحاد جماهیر شوروی چه چیزی را نشان می‌دهد؟ آیا آنها نشان می‌دهند که نفوذ اخلاقی دیکتاتوری پرولتاریا در میان توده‌های وسیع طبقه کارگر رو به کاهش است؟ البته نه! برعکس، آنها نشان می‌دهند که نفوذ اخلاقی اتحاد جماهیر شوروی در میان کارگران غرب در حال افزایش و قوی‌تر شدن است، که کارگران در غرب شروع به مبارزه با بورژوازی خود «به‌روش روسی» کرده‌اند.

تردید وجود ندارد که خصومت علیه اتحاد جماهیر شوروی در میان اقشار خاصی از بورژوازی لیبرال پاسیفیست و مرتجع، به ویژه به دلیل تیرباران بیست تروریست و آتش افروز «نامدار» در حال افزایش است.^[22] اما آیا کامنف واقعاً برای حسن نظر محافل لیبرال پاسیفیست ارتجاعی بورژوازی بیشتر از حسن نظر توده‌های گسترده پرولتری در غرب ارزش قائل است؟ چه کسی جرأت دارد این واقعیت را انکار کند که تیرباران بیست عنصر «نامدار» با همدردی عمیق در میان توده‌های وسیع کارگران در غرب و همچنین در میان ما در اتحاد جماهیر شوروی روبرو شد؟ «حق‌شان بود، تبهکارها!» – این بود فریادی که بدنبال تیرباران آن بیست «نامدار» در محله‌های کارگری برخاست.

می‌دانم که در میان ما، افرادی از نوع خاصی وجود دارند که ادعا می‌کنند هر چه ملایم‌تر رفتار کنیم برای ما بهتر خواهد بود. این افراد به ما می‌گویند: «وقتی بریتانیا روابط خود را با اتحاد جماهیر شوروی قطع کرد، برخوردها با شوروی خوب بود، و با ترور ویکوف، اوضاع باز هم بهتر شد؛ اما وقتی در پاسخ به ترور ویکوف، دندان خشم بر هم فشردیم و بیست ضد انقلابی «نامدار» را تیرباران کردیم اوضاع بد شد. قبل از تیرباران آن بیست نفر، در اروپا برای ما تأسف می‌خوردند و با ما همدلی داشتند، بعد از تیرباران، این همدردی ناپدید شد و آنها شروع کردند به متهم کردن ما به اینکه ما آنقدرها که افکار عمومی اروپا می‌پسندد بچه‌های خوبی نیستیم.»

درباره این فلسفه لیبرال ارتجاعی چه می‌توان گفت؟ تنها چیزی که می‌توان گفت این است که قلم‌بدستان آن، دوست دارند اتحاد جماهیر شوروی را بدون دندان، بدون سلاح، و خوار و ذلیل ببینند، تا به پای دشمنان خود بیافتد و به آنها تسلیم شود. قبلاًها یک شمایی بود معروف به بلژیک «در خون»، که تصاویری از آن، زمانی برای تزئین پاکت‌های سیگار استفاده می‌شد. خُب حالا ما هم بیائیم شمایل اتحاد جماهیر شوروی «در خون» درست کنیم؟ تا بعد همه با آن همدردی کنند و برای آن تأسف بخورند. اما نه، رفقا! ما با این کارها موافق نیستیم. بگذار همه آن فیلسوفان لیبرال پاسیفیست با همه «همدردی»‌شان برای اتحاد جماهیر شوروی بروند به جهنم. اگر ما همدلی توده‌های عظیم زحمتکش را داشته باشیم، بقیه هم در پی آن خواهند آمد. و اگر لازم باشد کسی «در خون» بغلطد، ما تمام تلاش خود را به کار خواهیم بست تا اطمینان حاصل کنیم که آنکه خونین و مالین می‌شود و «در خون» می‌نشیند بورژوازی یکی از کشورهای سرمایه‌داری است و نه اتحاد جماهیر شوروی.

²² اشاره‌ئی است به تیرباران بیست تن از گاردهای سفید سلطنتی به دلیل انجام فعالیت‌های تروریستی، خرابکاری و جاسوسی مطابق با حکم صادره در ۹ ژوئن ۱۹۲۷ از سوی کمیته OGPU اتحاد جماهیر شوروی. این گاردهای سفید توسط سرویس‌های اطلاعاتی کشورهای خارجی به اتحاد جماهیر شوروی فرستاده شده بودند. در میان آنها شاهزادگان سابق روسیه، اشراف، زمینداران بزرگ، صاحبان صنایع، بازرگانان و افسر نگهبانان ارتش تزار بودند.

این سوال که آیا جنگ اجتناب‌ناپذیر است؟ زینوویف در اینجا شدیداً تأکید کرد که تزه‌های بوخارین می‌گویند که جنگ «محتمل» و «اجتناب‌ناپذیر» است، نه اینکه به‌طور مطلق اجتناب‌ناپذیر است. او اصرار داشت که چنین فرمولی ممکن است حزب را گیج کند. مقاله زینوویف «شمای کلی جنگ آتی» را برداشتم و نگاهی به آن انداختم. و در آنجا چه یافتیم؟ متوجه شدم که در مقاله زینوویف حتی یک کلمه، واقعاً حتی یک کلمه، درباره اجتناب‌ناپذیر شدن جنگ وجود ندارد. در آن مقاله، زینوویف می‌گوید که یک جنگ دیگر **امکان‌پذیر است**. یک فصل کامل در آن مقاله به اثبات امکان وقوع جنگ اختصاص دارد. آن فصل با این جمله به پایان می‌رسد: «به همین دلیل برای بلشویک-لنینیست‌ها مشروع و ضروری است که هم‌اکنون در مورد امکان یک جنگ دیگر بیاندیشند. (خنده حضار). توجه کنید رفقا او می‌گوید- به امکان وقوع جنگی دیگر «بیاندیشند». در بخشی از مقاله، زینوویف می‌گوید که جنگ «در حال» اجتناب‌ناپذیر شدن است، اما او حتی یک کلمه، واقعاً حتی یک کلمه، در مورد اینکه جنگ **اجتناب‌ناپذیر شده است**، نمی‌گوید. و این آدم- نمی‌دانم ملایم‌ترین لحن برای بیان آن چیست؟- جسارت تهمت‌زدن به تزه‌های بوخارین را دارد که می‌گوید جنگ محتمل و اجتناب‌ناپذیر شده است.

حالا اینکه ما بیاییم و بگوییم جنگ «امکان دارد» یعنی چه؟ این یعنی اینکه ما امروز به مطلبی بپردازیم که حداقل هفت سال قبل مطرح شده بود، زیرا حدود هفت سال پیش بود که لنین گفت جنگ بین اتحاد جماهیر شوروی و جهان سرمایه‌داری ممکن است. خُب آیا ارزش داشت که زینوویف آنچه را که مدتها پیش گفته شده تکرار کند و بازگشت خود به گذشته را به‌عنوان یک گفته جدید مطرح سازد؟

حالا اینکه ما بیاییم و بگوییم جنگ **در حال** اجتناب‌ناپذیر شدن است یعنی چه؟ این یعنی اینکه ما امروز به مطلبی بپردازیم که حداقل چهار سال قبل مطرح شده بود، زیرا در اوایل دوره اولتیماتوم کرزن [23] بود که گفتیم جنگ در حال اجتناب‌ناپذیر شدن است.

چگونه ممکن است زینوویفی که همین دیروز مقاله‌ای چنین گیج‌کننده و کاملاً پوچ در مورد جنگ نوشته بود که در آن حتی یک کلمه هم دال بر اینکه جنگ اجتناب‌ناپذیر شده است گفته نشده بود، بیاید و جرأت کند به تزه‌های واضح و قطعی بوخارین در مورد اجتناب‌ناپذیری جنگ حمله کند؟ به این خاطر که زینوویف آنچه را که دیروز نوشته بود، فراموش کرده است. واقعیت این است که زینوویف از آن افراد خوش‌شانسی است که می‌نویسند تا روز بعد آنچه نوشته‌اند را فراموش کنند. (خنده.)

²³ اولتیماتوم کرزن - یادداشت مورخ ۸ مه ۱۹۲۳، ارسالی از سوی لُرد کرزن، وزیر امور خارجه بریتانیا، تهدید به مداخله جدید علیه اتحاد جماهیر شوروی.

زینوویف در اینجا تأکید کرد که بوخارین از سوی رفیق Chicherin «ترغیب» شد تا تزه‌های خود را بر این خط استوار سازد که جنگ محتمل و اجتناب‌ناپذیر است. من می‌پرسم: چه کسی زینوویف را «ترغیب» کرد تا مقاله‌ای در مورد امکان جنگ در حال حاضر بنویسد، آنهم در حالی که جنگ از قبل اجتناب‌ناپذیر شده است؟ (خنده.)

مسئله تثبیت سرمایه‌داری. زینوویف در اینجا به تزه‌های بوخارین حمله کرد و اظهار داشت که در مورد مسئله تثبیت، این تزه‌ها از موضع کمینترن فاصله می‌گیرند. این البته مزخرف است. با طرح چنین مطلبی، زینوویف فقط ناآگاهی خود از مسئله ثبات، ناآگاهی خود از مسئله سرمایه‌داری جهانی را به نمایش می‌گذارد. زینوویف فکر می‌کند که به محض ایجاد ثبات، علت انقلاب از بین می‌رود. او درک نمی‌کند که بحران سرمایه‌داری و آمادگی برای نابودی آن، در نتیجه ثبات رشد می‌کند. آیا این یک واقعیت نیست که سرمایه‌داری اخیراً تکنیک خود را به کمال رسانده و عقلانی کرده است و در نتیجه انبوهی از کالاها را تولید کرده است که نمی‌توانند برای آن بازاری پیدا کنند؟ آیا این واقعیت نیست که دولت‌های سرمایه‌داری بیش از پیش خصلت فاشیستی به خود می‌گیرند، به طبقه کارگر حمله می‌کنند و مواضع خود را موقتاً تقویت می‌کنند؟ آیا این حقایق نشان می‌دهند که ثبات پایدار شده است؟ البته که نه! برعکس، همین حقایق است که به تشدید بحران کنونی سرمایه‌داری جهانی، که به‌طور غیرقابل مقایسه‌ای عمیق‌تر از بحران قبل از آخرین جنگ امپریالیستی است، گرایش دارد.

خود این واقعیت که دولت‌های سرمایه‌داری خصلت فاشیستی به خود می‌گیرند به تشدید اوضاع داخلی در کشورهای سرمایه‌داری منجر می‌شود و به اقدامات انقلابی کارگران (در وین و بریتانیا) منجر می‌شود.

همین واقعیت که سرمایه‌داری تکنیک خود را عقلانی می‌کند و توده عظیمی از کالاها را تولید می‌کند که بازار نمی‌تواند آنها را جذب کند، همین واقعیت به تشدید مبارزه در اردوگاه امپریالیستی برای دستیابی به بازارها و بستری برای صادرات سرمایه منجر می‌شود، به ایجاد شرایط برای جنگی جدید در راستای تقسیم مجدد جهان.

آیا درک این موضوع دشوار است که رشد بیش از حد ظرفیت‌های تولیدی سرمایه‌داری، همراه با ظرفیت محدود بازار جهانی و ثبات «حوزه‌های نفوذ»، مبارزه برای بازارها را تشدید می‌کند و بحران سرمایه‌داری را عمیق‌تر می‌سازد؟

سرمایه‌داری می‌تواند این بحران را حل کند اگر دستمزد کارگران را چندین برابر افزایش دهد، اگر شرایط مادی دهقانان را به میزان قابل توجهی بهبود بخشد، اگر از این طریق، قدرت خرید توده‌های عظیم

کارگران را به میزان قابل توجهی بالا ببرد و ظرفیت بازار داخلی را افزایش دهد. اما اگر این کار را می‌کرد، آنوقت سرمایه‌داری، سرمایه‌داری نمی‌شد. دقیقاً به این دلیل که سرمایه‌داری نمی‌تواند این کار را انجام دهد، دقیقاً به این دلیل که سرمایه‌داری از «درآمد» خود استفاده می‌کند نه برای افزایش رفاه اکثریت زحمتکشان، بلکه برای تشدید استثمار آنها و برای صدور سرمایه به کشورهای کمتر توسعه‌یافته برای به دست آوردن «درآمدی» بمراتب بزرگ‌تر. دقیقاً به همین دلیل، مبارزه برای دستیابی به بازارها و بستر لازم جهت صدور سرمایه، به پیکار عاجزانه برای بازتقسیم جدید جهان و دستیابی به حوزه‌های نفوذ منتهی می‌گردد، پیکاری که پیشاپیش یک جنگ جدید امپریالیستی را اجتناب‌ناپذیر ساخته است.

چرا برخی از محافل امپریالیستی به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی چپ‌چپ نگاه کرده و یک جبهه متحد علیه آن سازماندهی می‌کنند؟ زیرا اتحاد جماهیر شوروی، هم بازاری بسیار سودمند، و هم بستری بسیار باارزش برای صادرات سرمایه است. چرا همین محافل امپریالیستی در چین مداخله می‌کنند؟ زیرا چین، هم بازاری بسیار سودمند، و هم بستری بسیار ارزشمندی برای صدور سرمایه است. و غیره و غیره.

این است اساس و منبع ناگزیر بودن جنگ جدید، صرف نظر از اینکه این جنگ بین ائتلاف‌های جداگانه امپریالیستی رخ دهد یا علیه اتحاد جماهیر شوروی.

بدبختی اپوزیسیون این است که این چیزهای ساده و ابتدایی را نمی‌فهمد.

مسئله دفاع از کشورمان. حالا اجازه دهید که به آخرین سؤال بیردازم و آن اینکه اپوزیسیون ما چگونه می‌خواهد از اتحاد جماهیر شوروی دفاع کند.

رفقا، روحیه انقلابی یک گروه معین، یک جریان معین، یک حزب معین، با بیانیه‌ها یا اعلامیه‌هایی که صادر می‌کند مورد آزمون قرار نمی‌گیرد. روحیه انقلابی یک گروه معین، یک جریان معین، یک حزب معین، با اعمالش، با عملکردش، با برنامه‌های عملی‌اش محک می‌خورد. اظهارات و اعلامیه‌ها، هر چقدر هم که قابل توجه باشند، اگر پشتوانه عملی نداشته باشند، اگر عملی نشوند، نمی‌توان آنها را باور کرد.

یک سوال در این میان مطرح است که همواره مرزبندی بین همه گروه‌ها، جریان‌ها و احزاب موجود را ترسیم می‌کند و به‌عنوان آزمونی برای تشخیص انقلابی یا ضد انقلابی بودن آنها عمل می‌کند. امروز این سوال، مسئله دفاع از اتحاد جماهیر شوروی، دفاع بدون قید و شرط و آشکارا از اتحاد جماهیر شوروی در برابر حمله امپریالیسم است.

انقلابی کسی است که آماده حفاظت، آماده دفاع از اتحاد جماهیر شوروی باشد بدون قید و شرط، بدون اما و اگر، آشکارا و صادقانه، و بدون کنفرانس‌های نظامی مخفی. زیرا اتحاد جماهیر شوروی اولین دولت

پرولتری و انقلابی در جهان است، دولتی که در حال ساختن سوسیالیسم است. *انترناسیونالیست* کسی است که حاضر است بدون اما و اگر، بدون تزلزل، بدون قید و شرط از اتحاد جماهیر شوروی دفاع کند. زیرا اتحاد جماهیر شوروی پایگاه جنبش انقلابی جهانی است، و این جنبش انقلابی قابل دفاع و ترویج نیست مگر اینکه از اتحاد جماهیر شوروی دفاع شود. زیرا هر کس به فکر دفاع از جنبش انقلابی جهانی جدای از شوروی و یا علیه آن باشد، علیه انقلاب گام برمی‌دارد و ناگزیر باید به سوی اردوگاه دشمنان انقلاب بغلطد.

اکنون دو اردوگاه در مواجهه با تهدید جنگ تشکیل شده است و در نتیجه دو موضع پدید آمده است: موضع دفاع بدون قید و شرط از اتحاد جماهیر شوروی، و موضع مقابله با اتحاد جماهیر شوروی. باید بین آنها یکی را انتخاب کرد، زیرا موضع سومی وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد. بی‌طرفی در این موضوع، تزلزل‌ها، احتیاط‌ها، جستجو برای یافتن موضع سوم، در واقع تلاشی‌ست برای فرار از مسئولیت، برای گریز از مبارزه بی‌قید و شرط در راستای دفاع از اتحاد جماهیر شوروی، تلاشی‌ست برای گم شدن در حساس‌ترین لحظه برای دفاع از اتحاد جماهیر شوروی شوروی. معنای فرار از مسئولیت چیست؟ معنای آن، لغزیدن نامحسوس بسوی اردوگاه دشمنان اتحاد جماهیر شوروی است.

اکنون، سوال اینگونه است.

اپوزیسیون از منظر دفاع و حفاظت از اتحاد جماهیر شوروی، کجا ایستاده است؟

از آنجایی که کار به اینجا کشیده، اجازه دهید به نامه تروتسکی به کمیسیون کنترل مرکزی رجوع کنم تا «نظریه» دفاع یا شعار دفاعی که تروتسکی در صورت جنگ علیه اتحاد جماهیر شوروی آماده کرده است را به شما نشان دهم. رفیق مولوتوف قبلاً بخشی از این نامه را در سخنرانی خود نقل کرده است اما او کل آن قسمت را نقل نکرده است. به من اجازه دهید آن را به‌طور کامل نقل کنم.

تروتسکی شکست‌طلبی و سیاست تدافعی را این‌گونه می‌فهمد:

«شکست‌طلبی چیست؟ سیاستی که هدف آن، تسهیل شکست دولت «خودی» است که اکنون در دست طبقه‌ی متخاصم قرار گرفته است. هرگونه درک و تفسیر دیگری از شکست‌طلبی، جعلی و ساختگی خواهد بود. بنابر این، برای مثال، اگر کسی بگوید که در راستای پیروزی دولت کارگری، خط سیاسی ابلهان و متقلبین باید دقیقاً مثل آشغال جارو شود، این گفته او را به یک 'شکست‌طلب' مبدل نمی‌سازد. برعکس، در یک شرایط مشخص، او بدین‌وسیله بیانی واقعی از سیاست تدافعی انقلابی ارائه می‌دهد: آت و آشغال ایدئولوژیک به پیروزی منجر نمی‌شود!

«نمونه‌های بسیار آموزنده‌ئی را می‌توان در تاریخ طبقات دیگر یافت. ما فقط یک مورد را نقل می‌کنیم. در آغاز جنگ امپریالیستی، بورژوازی فرانسه دولتی بدون بادبان و سکان را در رأس خود داشت. گروه کلمانسو در اپوزیسیون با آن دولت قرار داشت. علی‌رغم جنگ و سانسور نظامی، حتی با وجود اینکه آلمان‌ها در هشتاد کیلومتری پاریس بودند (کلمانسو گفت: 'دقیقاً به همین دلیل') او مبارزه شدیدی را علیه سستی و عدم‌قاطعیت خرده‌بورژوازی و سببیت و بی‌رحمی امپریالیستی دامن زد. کلمانسو به طبقه خود؛ یعنی بورژوازی، خیانت نکرد. برعکس، او هرچه وفادارانه‌تر و قاطعانه‌تر و شجاعانه‌تر از وی‌ویانی، پینلیو و شرکا، به طبقه خود خدمت کرد. روند بعدی وقایع هم اینرا ثابت کرد. گروه کلمانسو به قدرت رسید و سیاست امپریالیستی استوارتر و غارتگرانه‌تر او پیروزی را برای بورژوازی فرانسه تضمین نمود. آیا هیچ مطبوعات‌چی فرانسوی بود که کلمانسو را شکست‌طلب بخواند؟ حتماً وجود داشته است: ابلهان و تهمت‌زنان در قطار هر طبقه‌ای هست. با این حال، آنها همیشه فرصت ایفای نقشی به‌همان اندازه مهم را ندارند» (گزیده‌ای از نامه تروتسکی به رفیق اورجونیکیدزه، مورخ ۱۱ ژوئیه ۱۹۲۷).

اینهم از «نظریه» دفاع از اتحاد جماهیر شوروی که توسط تروتسکی پیشنهاد شده است.

«سستی و عدم‌قاطعیت خرده‌بورژوازی» - از قرار صفت اکثریت در حزب ما، صفت اکثریت در کمیته مرکزی ما، صفت اکثریت در دولت ما است. کلمانسو هم - در اینجا تروتسکی و گروهش. (خنده) و از قرار اگر دشمن مثلاً به فرض به هشتاد کیلومتری دیوارهای کرملین بیاید، این نسخه جدید کلمانسو، این اپرای کمیک کلمانسو، اول از همه سعی می‌کند اکثریت فعلی را سرنگون کند دقیقاً هم به این دلیل که دشمن به هشتاد کیلومتری کرملین رسیده، و فقط هم پس از آن است که او شروع به دفاع می‌کند. و از قرار، اگر اپرای کمیک کلمانسو ما موفق به انجام این کار شود، به آن است که می‌گویند دفاع واقعی و بی‌قید و شرط از اتحاد جماهیر شوروی.

و برای انجام این کار، او، تروتسکی، یعنی کلمانسو، قبل از هر چیز در تلاش است تا «زباله» را «به نفع پیروزی دولت کارگری» «جارو» کند. و این «زباله» چیست؟ معلوم می‌شود که در حزب ما این زباله همان اکثریت است، اکثریت در کمیته مرکزی، اکثریت در دولت.

پس از قرار، وقتی دشمن به هشتاد کیلومتری کرملین برسد، این اپرای کمیک کلمانسو نگران دفاع از اتحاد جماهیر شوروی نیست، بلکه دغدغه‌اش سرنگونی اکثریت فعلی در حزب است. و این چیزی است که او آن را دفاع می‌نامد!

البته شنیدن ادعاهای این گروه کوچکِ دن کیشوت، که در طول چهار ماه به سختی توانست حدود هزار رأی جمع کند، شنیدن این گروه کوچک که یک حزب یک میلیون نفری را با این جمله تهدید می کند که «ما شما را جارو خواهیم کرد» بسیار خنده دار است. از اینجا می توان قضاوت کرد که موقعیت گروه تروتسکی چقدر اسفناک است، که پس از چهار ماه زحمت کشیدن و عرق جبین ریختن، به سختی توانسته بود حدود هزار امضاء را لایروبی کند. من فکر می کنم که هر گروه اپوزیسیونی اگر بداند چگونه دست به کار شود، می تواند چندین هزار امضاء جمع کند. تکرار می کنم، شنیدن ادعاهای گروه کوچکی که تعداد رهبران آن از ارتش اش بیشتر است خنده دار است (خنده) و پس از چهار ماه آزرگار کار سخت، به سختی توانستند حدود هزار امضاء جمع کنند و آنوقت همین ها یک حزب یک میلیونی را با این جمله تهدید کنند: «ما شما را جارو خواهیم کرد.» (خنده.)

اما چگونه یک گروه کوچک جناحی، می تواند یک حزب یک میلیون نفری را «جارو» کند؟ آیا رفقای اپوزیسیون فکر می کنند که اکثریت کنونی در حزب، که اکثریت در کمیته مرکزی، یک اکثریت تصادفی است، که ریشه در حزب ندارد، ریشه در طبقه کارگر ندارد، که داوطلبانه به خود اجازه می دهد توسط اپرای کمیک کلمانسو «جارو» شود؟ نه، این اکثریت تصادفی نیست. این اکثریت، سال به سال در مسیر توسعه حزب مان ساخته شده است. در ماه اکتبر، پس از اکتبر، در طول جنگ داخلی و در طول ساخت سوسیالیسم در آتش مبارزه، این اکثریت محک خورد.

برای «حذف» چنین اکثریتی، لازم است جنگ داخلی در حزب آغاز شود. و بنابر این، تروتسکی در فکر آغاز جنگ داخلی در حزب است آنهم زمانی که دشمن در هشتاد کیلومتری کرملین باشد. آدم به سختی بتواند تا این حد پیش برود... .

اما رهبران فعلی اپوزیسیون چطور؟ آیا آنها محک نخورده اند؟ آیا تصادفی است که آنها که زمانی مهم ترین پُست ها را در حزب ما داشتند، بعداً مرتد شدند؟ آیا هنوز نیاز به مدرک است تا بتوان ثابت کرد که اینرا نمی توان یک تصادف تلقی کرد؟ خوب، تروتسکی می خواهد با کمک گروه کوچکی که پلاتفرم اپوزیسیون را امضاء کرده اند، چرخ تاریخ حزب ما را، در زمانی که دشمن در هشتاد کیلومتری کرملین قرار دارد، به عقب برگرداند. و گفته می شود که برخی از رفقای امضاءکننده پلاتفرم اپوزیسیون، به این دلیل این کار را کردند که فکر می کردند اگر امضاء کنند به خدمت سربازی فرا خوانده نمی شوند. (خنده.)

نه، تروتسکی عزیزم، بهتر است از «جارو کردن زباله ها» صحبت نکنی. بهتر است در مورد آن صحبت نکنیم زیرا این کلمات مُسری هستند. اگر اکثریت حزب، با این روش شما؛ به روش جارو کردن زباله ها

«آلوده» شود نمی‌دانم این امر برای اپوزیسیون، خوب تمام خواهد شد یا بد. به هر حال، غیرممکن نیست که اکثریت در کمیته مرکزی به این روش «آلوده» شود و فلانی یا دیگری را «جارو» کند.

صحبت در مورد جارو کردن همیشه مطلوب یا بی‌خطر نیست، زیرا ممکن است اکثریت کمیته مرکزی ما را «آلوده» کند و آنها را مجبور کند که این یا آن را «جارو» کنند. و اگر تروتسکی به فکر استفاده از جارو علیه حزب و اکثریت آن باشد، آیا تعجب‌آور خواهد بود که حزب، آن جارو را به سمت دیگر بچرخاند و از آن علیه اپوزیسیون استفاده کند؟

اکنون ما می‌دانیم که اپوزیسیون چگونه قصد دارد از اتحاد جماهیر شوروی دفاع کند. با نظریه اساساً شکست‌طلبانه کلمانسوی تروتسکی که مورد حمایت کل اپوزیسیون است. برای این امر به اندازه کافی شواهد قابل توجه موجود است.

بنابر این، برای اطمینان از دفاع از اتحاد جماهیر شوروی، قبل از هر چیز، لازم است آزمون کلمانسوی عملی گردد.

این، به اصطلاح، اولین گام اپوزیسیون برای دفاع «بی قید و شرط» از اتحاد جماهیر شوروی است.

به نظر می‌رسد گام دوم برای دفاع از اتحاد جماهیر شوروی این است که اعلام کنیم حزب ما یک حزب میانه‌رو است. این واقعیت که حزب ما، هم با انحراف چپ از کمونیسم (تروتسکی-زینوویف) و هم با انحراف راست از کمونیسم (اسمیرنوف-سایرونوف) مبارزه می‌کند ظاهراً توسط اپوزیسیون ابله ما به عنوان سانتیسم تلقی می‌شود.

معلوم می‌شود که این آدم‌های عجیب و غریب فراموش کرده‌اند که با مبارزه علیه هر دو انحراف، ما فقط فرمان‌های لنین را انجام می‌دهیم، که مطلقاً بر مبارزه مصمم، هم علیه «حقنه‌گران چپ» و هم علیه «اپورتونیسم راست»، اصرار داشت.

رهبران اپوزیسیون از لنینیسم گسستن کرده‌اند و فرمان‌های لنین را به فراموشی سپرده‌اند. رهبران اپوزیسیون حاضر نیستند بپذیرند که بلوک آنها، بلوک اپوزیسیون، بلوکی از منحرفان راست و چپ از کمونیسم است. آنها از اعتراف به این واقعیت خودداری می‌کنند که بلوک کنونی آنها در واقع بازآفرینی همان بلوک بدنام و کم‌آوازه آگوست تروتسکی است. آنها از درک این موضوع خودداری می‌کنند که این بلوک است که خطر انحطاط را می‌پروراند. آنها قبول نمی‌کنند که اتحاد در اردوگاه «چپ‌های افراطی»، مانند فرومایگان و ضدانقلابیونی چون مازلو و روت فیشر، و منحرفان ناسیونالیست گرجستانی، کی‌برداری از بدترین نوع بلوک انحلال‌طلبان آگوست است.

و بنابر این، معلوم می‌شود که برای ترتیب دادن دفاع باید اعلام کرد که حزب ما یک حزب میانه‌رو است و تلاش کرد تا جذابیت آن در نظر کارگران را از ضایع کرد.

این، به اصطلاح، گام دوم اپوزیسیون به سوی دفاع «بی قید و شرط» از اتحاد جماهیر شوروی است.

به نظر می‌رسد گام سوم برای دفاع از اتحاد جماهیر شوروی این است که اعلام کنیم حزب ما موجودیت ندارد و آنچه هست را «جناح استالین» نشان دهیم. منظور اپوزیسیون از این حرف چیست؟ منظورشان این است که بگویند حزبی وجود ندارد، فقط «جناح استالین» وجود دارد. منظور آنها این است که بگویند تصمیمات حزب برای آنها الزام‌آور نیست و آنها حق دارند این تصمیمات را همیشه و تحت هر شرایطی نقض کنند. به این ترتیب آنها می‌خواهند مبارزه خود را علیه حزب ما تسهیل کنند. درست است، آنها این سلاح را از زرادخانه منشویکی سوسیالیستیک وستنیک [24] و رول بورژوا [25] به عاریت گرفتند. درست است، کمونیست‌ها لیاقت این را ندارند که اسلحه منشویک‌ها و ضدانقلابیون بورژوازی را در دست بگیرند، اما اینها برایشان چه اهمیتی دارند؟ اپوزیسیون هر وسیله‌ای را تا زمانی که با حزب مبارزه می‌کند موجه می‌داند.

و بنابر این، معلوم می‌شود که برای آماده‌سازی دفاع از اتحاد جماهیر شوروی، باید اعلام کرد که حزب وجود ندارد، همان حزبی که بدون آن هیچ دفاعی قابل تصور نیست.

این، به اصطلاح، سومین گام اپوزیسیون به سوی دفاع «بی قید و شرط» از اتحاد جماهیر شوروی است.

به نظر می‌رسد چهارمین گام برای دفاع از اتحاد جماهیر شوروی، تجزیه کمینترن، سازماندهی یک حزب جدید در آلمان به رهبری فرومایگان و ضدانقلابیونی چون روت فیشر و مازلو است، امری که حمایت پرولتاریای اروپای غربی از اتحاد جماهیر شوروی را دشوارتر می‌کند.

و بنابر این، معلوم می‌شود که برای آماده‌سازی دفاع از اتحاد جماهیر شوروی، باید کمینترن را تقسیم کرد.

این، به اصطلاح، چهارمین گام اپوزیسیون به سوی دفاع «بی قید و شرط» از اتحاد جماهیر شوروی است.

²⁴ *Sotsialistichesky Vestnik* (هرالد سوسیالیست) – مجله‌ای که توسط مهاجران گارد سفید منشویک منتشر می‌شود. از فوریه ۱۹۲۱ تا مارس ۱۹۳۳ در آلمان منتشر شد و بعداً در فرانسه و ایالات متحده منتشر شد. این مجله بلندگوی مهاجران ارتجاعی گارد سفید است.

²⁵ *Rul (Helm)* – یک روزنامه مهاجر کادت، گارد سفید، که از نوامبر ۱۹۲۰ تا اکتبر ۱۹۳۱ در برلین منتشر می‌شد.

به نظر می‌رسد که پنجمین گام برای دفاع از اتحاد جماهیر شوروی، نسبت‌دادن گرایش‌های ترمیدوری به حزب ما، تجزیه آن و شروع به ایجاد یک حزب جدید است. زیرا اگر حزبی نداشته باشیم، اگر فقط «جناح استالین» وجود داشته باشد که تصمیماتش برای اعضای حزب الزام‌آور نیست، اگر آن جناح یک جناح ترمیدوری باشد. هرچند صحبت از گرایش‌های ترمیدوری در حزب ما احمقانه و از سر نادانی‌ست. خُب چه کار دیگری می‌توان کرد؟

و بنابر این، معلوم می‌شود که برای ترتیب‌دادن دفاع از اتحاد جماهیر شوروی، لازم است حزب خود را از هم گسسته و به سازماندهی یک حزب جدید بپردازیم.

این، به اصطلاح، پنجمین گام اپوزیسیون به سوی دفاع «بی قید و شرط» از اتحاد جماهیر شوروی است.

در آنجا شما پنج اقدام مهم را دارید که اپوزیسیون برای دفاع از اتحاد جماهیر شوروی پیشنهاد می‌کند.

آیا هنوز نیاز به مدرک دارد که هیچ یک از این اقدامات پیشنهادی اپوزیسیون، سنخیتی با دفاع از کشور ما، با دفاع از مرکز انقلاب جهانی ندارد؟

و این افراد از ما می‌خواهند که مقالات شکست‌خورده و نیمه‌منشویکی آنها را در مطبوعات حزب خود منتشر کنیم! ما را بچه حساب کرده‌اند؟ آیا ما «آزادی» مطبوعات برای همه، «از آنارشیست گرفته تا سلطنت‌طلب» داریم؟ نه نداریم، و نخواهیم داشت. چرا مقالات منشویکی را منتشر نمی‌کنیم؟ زیرا ما هیچ «آزادی» مطبوعاتی برای گرایش‌های ضد لنینیستی و ضد شوروی «از آنارشیست‌ها گرفته تا سلطنت‌طلبان» نداریم.

هدف اپوزیسیون از اصرار بر انتشار مقالات نیمه‌منشویکی و شکست‌طلبانه خود چیست؟ هدف آنها ایجاد روزنه‌ئی برای «آزادی» مطبوعات بورژوازی است. و نمی‌دانند که از این طریق عناصر ضد شوروی را احیاء می‌کنند، فشار آنها را بر دیکتاتوری پرولتاریا تقویت می‌کنند و راه را برای «دموکراسی» بورژوازی باز می‌کنند. یک در را می‌زنند، اما در دیگری را باز می‌کنند.

این چیزی است که Mr. Dan در مورد اپوزیسیون می‌نویسد:

«سوسیال‌دمکرات‌های روسیه به شدت از قانونی‌سازی اپوزیسیون استقبال می‌کنند، اگرچه آنها هیچ وجه اشتراکی با برنامه‌ایجابی آن ندارند. آنها از قانونی‌بودن مبارزه سیاسی، خودمنحل‌سازی علنی دیکتاتوری و گذار به اشکال جدید سیاسی که زمینه را برای یک جنبش گسترده کارگری فراهم می‌کند، استقبال می‌کنند» (سوسیالیستیک وستنیک، شماره ۱۳، جولای ۱۹۲۷).

«خودمنحل‌سازی علنی دیکتاتوری» – این آن چیزی است که دشمنان اتحاد جماهیر شوروی از شما انتظار دارند و این آن جایی است که سیاست شما به آن منتهی می‌شود، رفقای اپوزیسیون!

رفقا، ما با دو خطر روبرو هستیم: خطر جنگ که به تهدید جنگ تبدیل شده است. و خطر انحطاط برخی از پیوندهای حزب ما. برای آماده‌شدن جهت دفاع، ما باید انضباط آهنینی را در حزب خود ایجاد کنیم. بدون چنین نظامی دفاع غیرممکن است. ما باید انضباط حزبی را تقویت کنیم، باید همه کسانی را که حزب ما را شلخته و بی‌نظم می‌سازند مهار کنیم. ما باید همه کسانی را که احزاب برادر ما را در غرب و شرق تجزیه می‌کنند، مهار کنیم. (تشویق حضار). ما باید همه کسانی را که احزاب برادر ما در غرب را دو شقه می‌کنند و در اینکار از سوی فرومایگانی چون Souvarine، روت فیشر، مازلو و آن Treint گنج حمایت می‌شوند.

تنها بدین ترتیب، تنها از این طریق است که می‌توانیم با جنگ به‌طور کاملاً مسلح روبرو شویم، و در عین حال، به بهای برخی از خودگذشتگی‌های مادی، تلاش کنیم تا جنگ را به تعویق بیندازیم، زمان به دست آوریم، و آزادی خود را از سرمایه‌داری بخریم.

این را باید انجام دهیم و انجام خواهیم داد.

خطر دوم، خطر انحطاط است.

از کجا می‌آید؟ از همینجا! (با اشاره به اپوزیسیون). این خطر باید برطرف شود. (تشویق‌های ممتد)

سخنرانی ۵ آگوست

رفقا، زینوویف با رجوع دوباره به مسئله‌ی از قبل حل‌شده‌ی وضعیت بین‌المللی در سخنرانی‌اش، نسبت به این پلنوم سخت پیمان‌شکنی کرد.

ما اکنون در حال بحث پیرامون موضوع شماره ۴ در دستور جلسه هستیم: «نقض انضباط حزبی از سوی تروتسکی و زینوویف». اما زینوویف، با طفره‌رفتن از موضوع مورد بحث، به مسئله وضعیت بین‌المللی بازگشت و سعی کرد بحث درباره یک مسئله حل‌شده را از سر بگیرد. علاوه بر این، او در سخنرانی خود حمله خود را به سمت استالین متمرکز کرد و فراموش کرد که بحث ما درباره استالین نیست، بلکه نقض انضباط حزب توسط زینوویف و تروتسکی است.

بنابر این، من مجبورم در سخنرانی خود، به چندین جنبه از این سؤال حل‌شده بازگردم تا نشان دهم که سخنرانی زینوویف بی‌اساس بود.

رفقا پوزش می‌طلبم، اما باید چند کلمه در مورد حملات زینوویف به استالین نیز بگویم. (صداها: «لطفاً، بگو!»)

اول بنا به دلایلی، زینوویف در سخنرانی خود تزلزل استالین را در مارس ۱۹۱۷ به یاد آورد و با این کار، او انبوهی از قصه‌های شاه‌پریان را به هم بافت. من هرگز انکار نکردم که در مارس ۱۹۱۷ تا حدی دچار تردید شدم، اما این تنها یک یا دو هفته طول کشید. با ورود لنین در آوریل ۱۹۱۷، آن نوسان متوقف شد و در کنفرانس آوریل ۱۹۱۷، من در کنار رفیق لنین علیه کامنف و گروه اپوزیسیون او ایستادم. من بارها در مطبوعات حزبی مان به این موضوع اشاره کرده‌ام (رجوع کنید به *در مسیر اکتبر، تروتسکیسم یا لنینیسم؟* و غیره).

من هرگز خود را معصوم ندانسته‌ام و اکنون نیز چنین نمی‌کنم. من هرگز اشتباهات و نوسانات لحظه‌ای خود را پنهان نکرده‌ام. اما نباید این نکته را نیز نادیده گرفت که من هرگز بر اشتباهاتم پافشاری نکرده‌ام و هیچ‌وقت بر اساس نوسانات لحظه‌ای‌ام، پلاتفرمی نساخته‌ام، گروهی جداگانه تشکیل نداده‌ام و غیره.

اما اینها چه ربطی به سوال مورد بحث، نقض انضباط حزبی توسط زینوویف و تروتسکی دارد؟ چرا زینوویف با طفره‌رفتن از پرسش مورد بحث، به خاطرات مارس ۱۹۱۷ بازمی‌گردد؟ آیا او واقعاً اشتباهات خود، مبارزه‌اش با لنین، برنامه جداگانه خود در مخالفت با حزب لنین در آگوست، سپتامبر، اکتبر و نوامبر ۱۹۱۷ را فراموش کرده است؟ شاید زینوویف با یادآوری خاطرات گذشته خود، امیدوار است که مسئله

نقض انضباط حزبی توسط زینوویف و تروتسکی را که اکنون مورد بحث است، به پس‌زمینه ببرد؟ نه، این ترفند زینوویف توفیق نخواهد یافت.

دوم اینکه، زینوویف، علاوه بر این، بخشی از نامه‌ای را که در تابستان ۱۹۲۳، چند ماه قبل از انقلاب آلمان ۱۹۲۳ به او نوشتم، نقل کرد. تاریخ آن نامه را به خاطر نمی‌آورم، نسخه‌ای از آن ندارم، و بنابراین این نمی‌توانم با اطمینان بگویم که آیا زینوویف آن را درست نقل کرده است یا خیر. من فکر می‌کنم آن را در اواخر ژوئیه یا اوایل آگوست ۱۹۲۳ نوشتم. اما باید بگویم که آن نامه از ابتدا تا انتها کاملاً صحیح است. با ارجاع به آن نامه، زینوویف ظاهراً می‌خواهد بگوید که من به‌طور کلی در مورد انقلاب آلمان در سال ۱۹۲۳ تردید داشتم. البته این ادعا بی‌معنی است.

این نامه قبل از هر چیز به این سؤال پرداخته بود که آیا کمونیست‌ها باید فوراً قدرت را به دست گیرند. در ژوئیه یا اوایل آگوست ۱۹۲۳ هنوز در آلمان آن بحران عمیق انقلابی وجود نداشت که بتواند توده‌های وسیعی را به‌پا خیزاند، سیاست سازشکارانه سوسیال‌دموکراسی را آشکار کند، بورژوازی را کاملاً از هم گسیخته و مسئله تصرف فوری قدرت توسط کمونیست‌ها را مطرح کند. طبیعتاً، در شرایط حاکم در ماه ژوئیه و آگوست، اساساً بحث تصرف فوری قدرت توسط کمونیست‌ها در آلمان نمی‌توانست مطرح گردد، بویژه آنکه کمونیست‌ها **اقلیتی** در صفوف طبقه کارگر بودند.

آیا آن موضع درست بود؟ من فکر می‌کنم چنین بود. و این موضع، موضع دفتر سیاسی در آن زمان بود.

مسئله دومی که در آن نامه مطرح شد مربوط بود به تظاهرات کارگران کمونیست در زمانی که فاشیست‌های مسلح سعی داشتند کمونیست‌ها را به اقدام زودهنگام برانگیزند. موضعی که من در آن زمان گرفتم این بود که کمونیست‌ها نباید اجازه دهند که کسی تحریک‌شان کند. من تنها کسی نبودم که این موضع را گرفتم. این موضع کل دفتر سیاسی بود.

با این حال، دو ماه بعد، یک تغییر اساسی در وضعیت آلمان رخ داد. بحران انقلابی حادث شد. پوانکاره حمله نظامی علیه آلمان را آغاز کرد. بحران مالی در آلمان فاجعه‌بار شد؛ دولت آلمان شروع به فروپاشی کرد و نوعی تجدیدآرایش کابینه آغاز شد. جزر و مد تکاملی بالا گرفت و سوسیال‌دموکرات‌ها را تهدید کرد؛ کارگران به‌طور دسته جمعی شروع به ترک سوسیال‌دموکراسی و رفتن به سمت کمونیست‌ها کردند؛ مسئله تسخیر قدرت توسط کمونیست‌ها در دستور روز قرار گرفت. در این شرایط من، مانند سایر اعضای کمیسیون کمینترن، قاطعانه و قطعی طرفدار تصرف فوری قدرت توسط کمونیست‌ها بودم.

همانطور که می‌دانیم، کمیسیون آلمان کمینترن که در آن زمان تشکیل شده بود - متشکل از زینوویف، بوخارین، استالین، تروتسکی، رادک و تعدادی از رفقای آلمانی - یکسری تصمیمات کنکرت در مورد کمک مستقیم به رفقای آلمانی در امر تصرف قدرت اتخاذ کرد.

آیا در آن زمان اعضای آن کمیسیون در همه موارد اتفاق نظر داشتند؟ نه، نداشتند. در آن زمان در مورد اینکه آیا شوراها باید در آلمان ایجاد شوند یا خیر، اختلاف نظر وجود داشت. من و بوخارین استدلال کردیم که کمیته‌های کارخانه نمی‌توانند جایگزینی برای شوراها باشند و پیشنهاد کردیم که شوراهای پرولتری فوراً در آلمان سازماندهی شوند. تروتسکی و رادک، مانند برخی از رفقای آلمانی، با سازماندهی شوروی مخالفت کردند و استدلال کردند که کمیته‌های کارخانه برای تصاحب قدرت کافی است. زینوویف بین این دو گروه در نوسان بود.

لطفاً توجه داشته باشید رفقا، که اینجا بحث مثل چین نبود که فقط چند میلیون پرولتاریا در آن وجود دارد، بلکه بحث، بحث آلمان بود، کشوری بسیار صنعتی که در آن زمان در آن حدود پانزده میلیون پرولتاریا وجود داشت.

نتیجه این اختلافات چه بود؟ این بود که زینوویف تغییر موضع داد و به سمت تروتسکی و رادک رفت و مسئله سازماندهی شوراها به این ترتیب منتفی شد.

درست است، بعدها، زینوویف از گناهان خود پشیمان شد، اما پشیمانی او نافی این واقعیت نیست که در آن زمان زینوویف پیرامون یکی از مسائل اساسی انقلاب آلمان در جناح راست و اپورتونیستی قرار داشت، در حالی که بوخارین و استالین در این رابطه در جناح انقلابی و کمونیستی بودند.

این آن چیزی است که زینوویف بعداً در این مورد گفت:

«در مورد مسئله شوراها (در آلمان - ج. استالین) ما در تسلیم شدن به تروتسکی و رادک اشتباه کردیم. هر بار که امتیازی در مورد این مسائل داده می‌شود، فرد متقاعد می‌شود که اشتباه می‌کند. ایجاد شوراهای کارگری در آن زمان غیرممکن بود، اما این موضوع خود سنگ محکی بود برای آشکار کردن اینکه آیا خط، خطی سوسیال‌دمکراتیک بود یا کمونیستی. ما نباید در آن رابطه وامی دادیم و تسلیم آن نظر می‌شدیم. وادادن از سوی ما اشتباه بود. رفقا، موضوع از این قرار بود» (گزارش شفاهی پنجمین جلسه هیئت‌رئیس ECCI با نمایندگان حزب کمونیست آلمان، ۱۹ ژانویه ۱۹۲۴، ص ۷۰).

در این قسمت زینوویف می‌گوید «ما اشتباه کردیم.» این «ما» کیست؟ هیچ «ما»ئی وجود نداشت و نمی‌توانست باشد. این زینوویف بود که مرتکب اشتباه شد و به سمت تروتسکی و رادک و اتخاذ موضع اشتباه آنها تغییر موضع داد.

حقایق چنین است.

زینوویف بهتر بود انقلاب ۱۹۲۳ آلمان را به یاد نیاورد و خود را در چشم پلنوم از این بیشتر رسوا نکند، چرا که همانطور که می‌بینید، مسئله انقلاب آلمان که او آنرا مطرح کرد هیچ ربطی به بند ۴ دستور جلسه پلنوم که اکنون در حال بررسی آن هستیم، ندارد.

سوال چین. به گفته زینوویف، به نظر می‌رسد که استالین در گزارش خود در کنگره چهاردهم حزب، چین را با آمریکا یکی دانسته است. این ادعا البته مزخرف است. در گزارش من، هیچ بحثی درباره یکی دانستن چین و آمریکا وجود نداشت و نمی‌توانست وجود داشته باشد. در واقع، من در گزارش خود، فقط به حق مردم چین برای وحدت ملی و رهایی ملی از یوغ خارجی پرداختم. من با متمرکز کردن انتقاد خود به مطبوعات امپریالیستی گفتم: اگر شما آقایان امپریالیست‌ها جنگ ملی در ایتالیا، جنگ ملی در آمریکا و جنگ ملی در آلمان را برای وحدت و رهایی آنان از یوغ بیگانه، به هر حال در کلام توجیه می‌کنید، چین از چه جهت از این کشورها پست‌تر است و چرا مردم چین نباید حق وحدت ملی و رهایی را داشته باشند؟

این همان چیزی است که من در گزارش خود گفتم، بدون اینکه به هیچ وجه به مسئله چشم‌انداز و وظایف انقلاب چین از دیدگاه کمونیسم بپردازم.

آیا طرح این سوال در مجادله با مطبوعات بورژوازی مشروع بود؟ بدیهی است که بود. زینوویف چنین چیز ساده‌ای را نمی‌فهمد، و مقصر آن، کند ذهنی خود اوست و نه چیز دیگر.

به نظر می‌رسد زینوویف معتقد است که سیاست تبدیل کومینتانگ ووهان، زمانی که انقلابی بود، به هسته دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک آتی پرولتاریا و دهقانان اشتباه بوده است. حال این سوال پیش می‌آید: چه اشکالی در آن سیاست وجود داشت؟ آیا واقعیت این نیست که کومینتانگ ووهان در آغاز سال جاری انقلابی بود؟ اگر کومینتانگ ووهان انقلابی نبود، چرا زینوویف فریاد «کمک همه‌جانبه» به کومینتانگ ووهان را سر داد؟ اگر کومینتانگ ووهان در آن زمان انقلابی نبود، چرا اپوزیسیون سوگند یاد کرد که موافق باقی‌ماندن حزب کمونیست در کومینتانگ ووهان است؟ اگر کمونیست‌ها در حین تعلق به کومینتانگ ووهان و بهره‌مندی از نفوذ در آن، تلاشی برای وادار کردن هم‌سفران خود در کومینتانگ به پیروی از خود، و تلاشی برای تبدیل کومینتانگ ووهان به هسته‌ی یک دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک

نکنند، این کمونیست‌ها چه ارزشی خواهند داشت؟ باید بگویم که این نوع کمونیست‌ها پیشیزی ارزشی ندارند.

درست است، این تلاش شکست خورد، زیرا در آن مرحله امپریالیست‌ها و زمینداران فئودال در چین ثابت کردند که از انقلاب قوی‌تر هستند و در نتیجه، انقلاب چین متحمل شکست موقت شد. اما آیا از آن نتیجه می‌شود که سیاست حزب کمونیست اشتباه بوده است؟

در سال ۱۹۰۵، کمونیست‌های روسی نیز تلاش کردند تا شوراهای موجود در آن زمان را به هسته دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک آینده پرولتاریا و دهقانان تبدیل کنند. اما آن تلاش نیز در آن زمان به دلیل توازن نامطلوب نیروهای طبقاتی، به دلیل اینکه تزاریسیم و زمینداران فئودال قوی‌تر از انقلاب بودند، شکست خورد. آیا از این نتیجه می‌شود که سیاست بلشویک‌ها اشتباه بوده است؟ بدیهی است که اینطور نیست.

زینوویف همچنین اظهار می‌دارد که لنین طرفدار سازماندهی فوری شوراهای نمایندگی کارگری در چین بود و به تزه‌های لنین در مورد مسئله مستعمرات که در کنگره دوم کمینترن به تصویب رسید اشاره کرد. اما در اینجا زینوویف صرفاً حزب را گمراه می‌کند.

بارها در مطبوعات بیان شده است و در اینجا نیز باید تکرار شود که در تزه‌های لنین حتی یک کلمه هم درباره شوراهای نمایندگی کارگری در چین وجود ندارد.

بارها در مطبوعات بیان شده است، و در اینجا نیز باید تکرار شود، که لنین در تزه‌های خود نه شوراهای نمایندگی کارگری، بلکه «شوراهای دهقانی»، «شوراهای خلقی»، «شوراهای زحمتکشان» را مد نظر داشت، و او این شرط را به‌ویژه در مورد کشورهایی که «در آن پرولتاریای صنعتی وجود ندارد، یا عملاً پرولتاریایی وجود ندارد» قائل می‌شود.

آیا می‌توان چین را در زمره کشورهایی قرار داد که در آنها «پرولتاریای صنعتی وجود ندارد یا عملاً پرولتاریایی وجود ندارد»؟ بدیهی است که نه. خُب آیا در چین می‌توان رفت و شوراهای دهقانی، شوراهای زحمتکشان، یا شوراهای مردمی تشکیل داد بدون آنکه نخست شوراهای طبقاتی طبقه کارگر را تشکیل دهیم؟ بدیهی است که نه. پس چرا اپوزیسیون با استناد به تزه‌های لنین، حزب را فریب می‌دهد؟

مسئله فرجه. در سال ۱۹۲۱، در پایان جنگ داخلی، لنین گفت که ما اکنون تا قبل اینکه جنگی شروع شود مهلت داریم و باید از این فرجه برای ساختن سوسیالیسم استفاده کنیم. زینوویف اکنون دنبال عیب‌یابی

در استالین است و ادعا می‌کند که استالین این فرجه را به یک دوره فرجه تبدیل کرده است، که به ادعای او، با تز مربوط به تهدید جنگ بین اتحاد جماهیر شوروی و امپریالیست‌ها در تناقض است.

نیازی به گفتن نیست که این عیب‌یابی زینوویف احمقانه و مضحک است. آیا این یک واقعیت نیست که در هفت سال گذشته هیچ درگیری نظامی بین امپریالیست‌ها و اتحاد جماهیر شوروی وجود نداشته است؟ آیا این مدت هفت ساله را می‌توان یک دوره فرجه نامید؟ بدیهی است که می‌تواند و باید همین نام را هم به آن داد. لنین بیش از یک بار از دوره صلح برست صحبت کرد، اما همه می‌دانند که آن دوره بیش از یک سال هم طول نکشید. چرا دوره یک ساله صلح برست را می‌توان یک دوره نامید ولی دوره هفت ساله فرجه را نمی‌توان دوره فرجه نامید؟ چگونه می‌توان با این عیب‌یابی مسخره و احمقانه، وقت پلنوم مشترک کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی را گرفت؟

درباره دیکتاتوری حزب. چندین بار در مطبوعات حزب ما گفته شده است که زینوویف با یکی دانستن دیکتاتوری پرولتاریا با دیکتاتوری حزب، برداشت لنین از «دیکتاتوری» حزب را تحریف می‌کند. بارها در مطبوعات حزبی ما گفته شده است که منظور لنین از «دیکتاتوری» حزب، رهبری حزب بر طبقه کارگر است، نه استفاده از زور حزب بر ضد طبقه کارگر بلکه رهبری از طریق اقناع، از طریق آموزش سیاسی طبقه کارگر، و به عبارت دقیق‌تر، رهبری از سوی یک حزب؛ حزبی که رهبری خود را با احزاب دیگر قسمت نمی‌کند، و تمایلی هم به اینکار ندارد.

زینوویف این را درک نمی‌کند و برداشت لنین را تحریف می‌کند. با این حال، زینوویف با تحریف برداشت لنین از «دیکتاتوری» حزب، شاید بدون اینکه متوجه باشد، راه را برای نفوذ روش‌های «Arakcheyev» به حزب باز می‌کند، و این ادعای تهمت‌آمیز کائوتسکی مبنی بر اینکه لنین «دیکتاتوری حزب بر طبقه کارگر» را اعمال می‌کند، توجیه می‌کند. آیا این کار شایسته‌ای است؟ بدیهی است که نه. اما اگر زینوویف قادر نیست چنین چیزهای ساده‌ای را درک کند مقصر کیست؟

درباره فرهنگ ملی. مزخرفاتی که زینوویف در اینجا در مورد فرهنگ ملی بیان کرد باید به نحوی ادامه یابد تا حزب بداند که زینوویف با توسعه فرهنگ ملی مردم اتحاد جماهیر شوروی بر اساس مبانی شوروی مخالف است، که او در واقع طرفدار سیاست استعماری است.

ما شعار فرهنگ ملی را در دوران تسلط بورژوازی در یک دولت چندملیتی یک شعار بورژوایی می‌دانستیم و هنوز هم می‌دانیم. چرا؟ زیرا در دوره تسلط بورژوازی در چنین دولتی، شعار مزبور حاکی از تبعیت معنوی توده‌های زحمتکش همه ملیت‌ها از رهبری، سلطه و دیکتاتوری بورژوازی است.

پس از اینکه پرولتاریا قدرت را به دست گرفت، شعار توسعه فرهنگ ملی خلق‌های اتحاد جماهیر شوروی را **بر مبنای شوراهای اعلام** کردیم. این به چه معناست؟ این بدان معناست که ما توسعه فرهنگ ملی در میان مردمان اتحاد جماهیر شوروی را با منافع و الزامات سوسیالیسم، با منافع و الزامات دیکتاتوری پرولتاریا، با منافع و نیازهای کارگران از همه ملیت‌های اتحاد جماهیر شوروی تطبیق دهیم.

آیا این بدان معناست که ما الان به‌طور کلی با فرهنگ ملی مخالفیم؟ نه، اینطور نیست. این صرفاً به این معناست که ما اکنون طرفدار توسعه فرهنگ ملی مردم اتحاد جماهیر شوروی، زبان‌های ملی، مدارس، مطبوعات و غیره **بر مبنای شوراهای** هستیم. و منظور از شرط «بر مبنای شوراهای» چیست؟ این بدان معناست که فرهنگ مردمان اتحاد جماهیر شوروی که دولت شوروی در حال توسعه آن است، در **جوهر و ذات خود**، باید فرهنگ مشترک همه کارگران، یعنی یک فرهنگ سوسیالیستی باید باشد. اما در **شکل**، برای یکایک مردمان اتحاد جماهیر شوروی متفاوت است و خواهد بود. این فرهنگ، برای مردمان مختلف اتحاد جماهیر شوروی با توجه به تفاوت‌های زبانی و ویژگی‌های خاص ملی هر یک از آنها، یک فرهنگ ملی است و خواهد بود. من حدود سه سال پیش در سخنرانی خود در دانشگاه کمونیستی زحمتکشان شرق در این مورد صحبت کردم. [26] حزب ما همیشه در این راستا فعالیت کرده و توسعه مدارس **ملی شوروی**، مطبوعات **ملی شوروی** و سایر نهادهای فرهنگی را تشویق می‌کند؛ تشویق «**ملی‌سازی**» دستگاه حزب، «**ملی‌سازی**» دستگاه شوراهای و غیره و غیره.

دقیقاً به همین دلیل است که لنین در نامه‌های خود به رفقای شاغل در مناطق و جمهوری‌های ملی خواستار توسعه فرهنگ ملی این مناطق و جمهوری‌ها بر مبنای شوراهای شد.

دقیقاً به این دلیل است که ما از زمانی که پرولتاریا قدرت را به دست گرفت، این خط را دنبال کرده‌ایم که موفق شدیم یک عمارت بین‌المللی را که قبلاً در جهان دیده نشده بود، بنا کنیم، ساختمانی که به نام اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی شناخته می‌شود.

اما زینوویف اکنون می‌خواهد همه اینها را زیر و رو کند، محو کند، با اعلام جنگ علیه فرهنگ ملی همه اینها را دفن کند. و او این اراجیف استعماری در مورد مسئله ملی را لنینسیم می‌خواند! این مسخره نیست رفقا؟

بنای سوسیالیسم در یک کشور. علی‌رغم سلسله شکست‌های شدیدی که در این مورد متحمل شده‌اند، زینوویف و به‌طور کلی اپوزیسیون (تروتسکی، کامنف) بارها و بارها به آن چنگ می‌زنند و وقت پلنوم را تلف

26 ج. و. استالین، «وظایف سیاسی دانشگاه خلق‌های مشرق زمین» (به آثار، جلد ۷، صفحات ۵۴-۱۳۵ رجوع کنید).

می‌کنند. آنها سعی می‌کنند اینطور جلوه دهند که این تز که پیروزی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی امکان‌پذیر است، نظریه لنین نیست، بلکه «نظریه» استالین است.

به ندرت نیاز به اثبات دارد که این ادعای اپوزیسیون تلاشی‌ست برای فریب حزب. آیا این واقعیت یک نیست که کسی جز لنین نبود که در سال ۱۹۱۵ اعلام کرد که پیروزی سوسیالیسم در یک کشور امکان‌پذیر است؟ [27] آیا این یک واقعیت نیست که همین تروتسکی بود که درست در آن زمان با لنین به مخالفت برخاست و تز لنین را «کوته‌نگری ملی» توصیف کرد؟ «نظریه» استالین چه ربطی به آن دارد؟

آیا این یک واقعیت نیست که همین کامنف و زینوویف بودند که در سال ۱۹۲۵ به دنبال تروتسکی راه افتادند و اعلام کردند که آموزه لنین مبنی بر اینکه پیروزی سوسیالیسم در یک کشور امکان‌پذیر است، «کوته‌نگری ملی» است؟ آیا این یک واقعیت نیست که حزب ما، به نمایندگی از کنفرانس چهاردهم، قطعنامه ویژه‌ای را اتخاذ کرد که اعلام می‌کرد که بنای پیروزمندانه سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی، [28] علی‌رغم تئوری نیمه‌منشویکی تروتسکی، امکان‌پذیر است؟

چرا تروتسکی، زینوویف و کامنف از این قطعنامه کنفرانس چهاردهم طفره می‌روند؟

آیا این یک واقعیت نیست که حزب ما به نمایندگی از کنگره چهاردهم، قطعنامه کنفرانس چهاردهم را تأیید کرد و تصمیم خود را علیه کامنف و زینوویف [29] در پیش گرفت؟

27 و. ا. لنین، «شعار ایالات متحده اروپا» (به آثار، چاپ چهارم روسی، جلد ۲۱، ص ۳۱۱).

28 این به قطعنامه «وظایف کمینترن و RCP(B.) در ارتباط با پلنوم وسیع ECCI» اشاره دارد که از سوی چهاردهمین کنفرانس RCP (B.) که از ۲۷ تا ۲۹ آوریل ۱۹۲۵ برگزار شد، اتخاذ گردید (رجوع کنید به قطعنامه‌ها و تصمیمات کنگره CPSU، کنفرانس‌ها و پلنوم‌های کمیته مرکزی، بخش دوم، ۱۹۵۳، صفحات ۵۲-۴۳).

29 این به قطعنامه در مورد گزارش کمیته مرکزی اشاره دارد که از سوی کنگره چهاردهم CPSU که از ۱۸ تا ۳۱ دسامبر ۱۹۲۵ برگزار گردید، اتخاذ شد (رجوع کنید به قطعنامه‌ها و تصمیمات کنگره CPSU، کنفرانس‌ها و پلنوم‌های کمیته مرکزی، بخش دوم، ۱۹۵۳، صفحات ۸۲-۷۳).

آیا این یک واقعیت نیست که پانزدهمین کنفرانس حزب ما تصمیمی را اتخاذ کرد که به تفصیل آنرا اثبات و اعلام نمود که پیروزی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی امکان‌پذیر است،^[30] و این تصمیم را علیه بلوک اپوزیسیون و رئیس آن، تروتسکی، در پیش گرفت؟

آیا این یک واقعیت نیست که هفتمین پلنوم وسیع ECCI، قطعنامه پانزدهمین کنفرانس CPSU (B.) را تأیید کرد و تروتسکی، زینوویف و کامنف را در انحراف^[31] سوسیال‌دمکراتیک مجرم شناخت؟

سؤال این است: «نظریه» استالین چه ربطی به آن دارد؟

آیا استالین هرگز از اپوزیسیون چیزی جز این خواسته که باید به درستی این تصمیمات بالاترین ارگان‌های حزب ما و کمینترن اعتراف کند؟

اگر رهبران اپوزیسیون وجدانشان راحت است، پس چرا از همه این حقایق طفره می‌روند؟ روی چه چیزی حساب می‌کنند؟ روی فریفتن حزب؟ اما آیا درک این نکته که هیچ کس موفق نخواهد شد حزب بلشویک ما را فریب دهد دشوار است؟

رفقا، سوالاتی از این قبیل است که به تعبیر درست، هیچ ربطی به موضوع مورد بحث در مورد نقض انضباط حزبی توسط تروتسکی و زینوویف ندارد، اما با این وجود زینوویف به منظور خاک پاشیدن به چشم ما و خلط مبحث، آنها را پیش کشیده است.

من مجدداً از شما می‌خواهم که مرا بخاطر اینکه وقتتان را برای بررسی این سؤالات می‌گیرم ببخشید، اما راهی غیر از این نبود، زیرا هیچ راه دیگری برای گشتن تمایل اپوزیسیون ما به فریب حزب وجود نداشت.

و حالا، رفقا، اجازه دهید از بحث «دفاع» بگذرم و به بحث حمله بپردازم.

بدبختی اصلی اپوزیسیون این است که هنوز نمی‌تواند بفهمد چرا «به این نوع از زیستن تنزل یافته است».

³⁰ این به قطعنامه مربوط به «بلوک اپوزیسیون در درون CPSU(B.)» اشاره دارد که از سوی پانزدهمین کنفرانس CPSU (B.) که از ۲۶ اکتبر تا ۳ نوامبر ۱۹۲۶ برگزار شد، اتخاذ گردید (به قطعنامه‌ها و تصمیمات کنگره‌های CPSU، کنفرانس‌ها و پلنوم‌های کمیته مرکزی، بخش دوم، ۱۹۵۳، صفحات ۲۰-۲۰۹ مراجعه کنید).

³¹ این به قطعنامه مربوط به مسئله روسیه اشاره دارد که از سوی هفتمین پلنوم وسیع کمیته اجرایی کمینترن که در ۲۲ نوامبر تا ۱۶ دسامبر ۱۹۲۶ برگزار شد، اتخاذ گردید (رجوع کنید به تزه‌ها و قطعنامه‌های هفتمین پلنوم وسیع کمیته اجرایی کمینترن، مسکو-لنینگراد، ۱۹۲۷، صفحات ۶۰-۷۰).

در واقع، چرا رهبران آن، که همین دیروز در میان رهبران حزب بودند، «ناگهان» مرتد شدند؟ این را چگونه باید توضیح داد؟ خود اپوزیسیون تمایل دارد آن را به دلایل کاراکتر شخصی نسبت دهد: استالین «کمک نکرد»، بوخارین «ما را مایوس کرد»، رایکوف «حمایت نکرد»، تروتسکی «فرصت را از دست داد»، زینوویف «نادیده گرفت» و غیره. اما این «توضیح» مبتذل حتی شیخ یک توضیح هم نیست. این واقعیت که رهبران کنونی اپوزیسیون از حزب منزوی هستند، واقعیت کم اهمیتی نیست. و قطعاً نمی‌توان آن را تصادف نامید. این واقعیت که رهبران کنونی اپوزیسیون از حزب دور شدند دلایل عمیقی دارد. بدیهی است که زینوویف، تروتسکی و کامنف حول موضوعی به بیراهه رفتند، آنها باید مرتکب خطای بزرگی شده باشند. در غیر این صورت، حزب از آنها بمثابه مرتدین روی گردان نمی‌شد. و بنابر این، سؤال این است: رهبران اپوزیسیون کنونی حول چه موضوعی به بیراهه رفتند، چه کردند که مستحق «تنزل به این نوع از زیستن» شدند؟

اولین موضوع اساسی که آنها در مورد آن به بیراهه رفتند، مسئله لنینیسم بود، مسئله ایدئولوژی لنینیستی حزب ما. آنها هنگامی به بیراهه رفتن که تلاش کردند و هنوز هم تلاش می‌کنند تا تروتسکیسم را به لنینیسم **ضمیمه** کنند و در واقع تروتسکیسم را **جایگزین** لنینیسم کنند. اما، رفقا، با این کار، رهبران اپوزیسیون مرتکب خطای بسیار بزرگی شدند که حزب نتوانست و نمی‌تواند آنها را به‌خاطر آن ببخشد. بدیهی است که حزب در این تلاش؛ یعنی در بریدن از لنینیسم و پیوستن به تروتسکیسم نمی‌توانست با آنها همراه شود، در نتیجه، رهبران اپوزیسیون، خود را از حزب منزوی یافتند.

بلوک کنونی تروتسکیست‌ها با لنینیست‌های سابق در اپوزیسیون چیست؟ بلوک کنونی آنها، بیان مادی تلاش برای ضمیمه کردن تروتسکیسم به لنینیسم است. این من نبودم که اصطلاح «تروتسکیسم» را ابداع کردم. اولین بار رفیق لنین بود که برای اشاره به مطلبی که مخالف لنینیسم است از این اصطلاح استفاده کرد.

گناه اصلی تروتسکیسم چیست؟ گناه اصلی تروتسکیسم عدم اعتقاد به قدرت و ظرفیت پرولتاریای اتحاد جماهیر شوروی در رهبری دهقانان، توده اصلی دهقانان، هم در مبارزه برای تحکیم حاکمیت پرولتاریا و هم به‌ویژه در مبارزه برای پیروزی در ساختن سوسیالیسم در کشور ما است.

گناه اصلی تروتسکیسم این است که ایده لنینیستی هژمونی پرولتاریا (در رابطه با دهقانان) را در مسئله پیروزی و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا، در موضوع ساخت سوسیالیسم در کشورهای جداگانه، درک نمی‌کند و در اصل، از پذیرش آن سر باز می‌زند.

آیا لنینیست‌های سابق- زینوویف و کامنف- از این نقایص ارگانیک تروتسکیسم آگاه بودند؟ بله، آنها آگاه بودند. همین دیروز از پشت بام‌ها فریاد می‌زدند که لنینیسم یک چیز است و تروتسکیسم چیز دیگری. همین دیروز فریاد می‌زدند که تروتسکیسم با لنینیسم ناسازگار است. اما کافی بود که با حزب درگیر شوند و خود را در اقلیت بیابند تا همه اینها را فراموش کنند و به تروتسکیسم روی بیاورند تا مبارزه مشترکی علیه حزب لنینیستی، علیه ایدئولوژی آن، علیه لنینیسم راه بیاندازند.

شما بدون شک اختلافات ما در کنگره چهاردهم را به خاطر دارید. اختلاف ما در آن زمان با به اصطلاح «اپوزیسیون جدید» چه بود؟ در مورد نقش و اهمیت دهقان متوسط، در مورد نقش و اهمیت توده عمده دهقانان، در مورد امکان رهبری توده دهقانان از سوی پرولتاریا در امر ساختن سوسیالیسم علیرغم عقب‌ماندگی فنی کشورمان بود.

به عبارت دیگر، مناقشه ما با اپوزیسیون بر سر همان موضوعی بود که حزب ما مدتهاست بخاطرش با تروتسکیسم اختلاف داشته است. می‌دانید که نتیجه اختلافات در کنگره چهاردهم برای «اپوزیسیون جدید» اسفناک بود. می‌دانید که در نتیجه این اختلافات، «اپوزیسیون جدید» در ارتباط با مسئله بنیادین ایده لنینیستی هژمونی پرولتاریا در عصر انقلاب پرولتری، به اردوگاه تروتسکیسم هجرت کرد. بر این اساس بود که بلوک به اصطلاح اپوزیسیون تروتسکیست‌ها و لنینیست‌های سابق در اپوزیسیون، پدید آمد.

آیا «اپوزیسیون جدید» می‌دانست که کنگره پنجم کمینترن، تروتسکیسم را به عنوان یک *انحراف خرده‌بورژوازی* [32] تعریف کرده است؟ البته که می‌دانست. حتی از آن هم بیشتر، خود آنها به اجرای قطعنامه مربوطه در کنگره پنجم یاری رساندند. آیا «اپوزیسیون جدید» از ناسازگاری لنینیسم و انحراف خرده‌بورژوازی با یکدیگر، آگاه بود؟ البته که بود. حتی از آن هم بیشتر، آن را از پشت بام فریاد زد تا تمام حزب بشنود.

حالا خودتان قضاوت کنید: آیا حزب می‌تواند از رویگردانی از رهبرانی که امروز آنچه را که دیروز می‌پرستیدند می‌سوزانند، آنچه را که دیروز با صدای بلند به حزب موعظه می‌کردند امروز انکار می‌کنند، که می‌کوشند تروتسکیسم را به لنینیسم ضمیمه کنند، خودداری کند، علیرغم اینکه همین دیروز خود آنها چنین تلاشی را به عنوان خیانت به لنینیسم محکوم می‌کردند؟ بدیهی است که حزب باید از چنین رهبرانی روی برگرداند.

³² این به قطعنامه مربوط به مسئله روسیه اشاره دارد که در پنجمین کنگره انترناسیونال کمونیستی که از ۱۷ ژوئن تا ۸ ژوئیه ۱۹۲۴ برگزار شد، به تصویب رسید (رجوع کنید به *توها، قطعنامه‌ها و تصمیمات پنجمین کنگره جهانی انترناسیونال کمونیستی*، مسکو، ۱۹۲۴، صفحات ۸۶-۱۷۵).

اپوزیسیون در اشتیاق خود برای وارونه کردن همه چیز، حتی تا آنجا پیش رفت که تعلق تروتسکی به منشویک‌ها را در دوره قبل از انقلاب اکتبر انکار کرد. شگفت‌زده نشوید، رفقا. اپوزیسیون به صراحت می‌گوید که تروتسکی از سال ۱۹۰۴ هرگز منشویک نبوده است. آیا این یک واقعیت است؟ اجازه دهید به لنین بپردازیم.

این چیزی است که لنین در سال ۱۹۱۴، سه سال و نیم قبل از انقلاب اکتبر، درباره تروتسکی گفت.

«فعالین قدیمی جنبش مارکسیستی در روسیه شخصیت تروتسکی را به‌خوبی می‌شناسند و هیچ یک از آنها نیازی به بحث راجع به آن ندارند. اما نسل جوان کارگران او را نمی‌شناسد، و بنابر این، لازم است درباره او بحث شود، زیرا او نمونه‌ای از تمامی پنج محفل خارج از کشور است، که در واقع بین انحلال‌طلبان و حزب نیز در نوسان است.

«در دوره ایسکرای قدیم (۱۹۰۳-۱۹۰۱)، این جماعت متزلزل، که از «اکونومیست‌ها» به «ایسکرایست‌ها» نقل مکان کردند و دوباره بازگشتند، 'سرباز فراری‌های توشینو' (نامی که در زمانه‌ی دشواری‌ها در روسیه به سربازانی که از اردوگاهی به اردوگاه دیگر فرار می‌کردند داده می‌شد) لقب گرفتند...»

«تنها دلیلی که «سرباز فراری‌های توشینو» برای ادعای خود مبنی بر فرا جناحی بودن دارند این است که ایده‌های خود را یک روز از یک جناح و روز دیگر از جناح دیگر 'قرض' می‌کنند. تروتسکی در سال‌های ۱۹۰۳-۱۹۰۱ یک «ایسکرایست» سرسخت بود و ریازانوف نقش او را در کنگره ۱۹۰۳ به‌عنوان 'چماق لنین' توصیف کرد. در پایان سال ۱۹۰۳، تروتسکی یک منشویک سرسخت بود* یعنی اینکه از ایسکرایست‌ها به اکونومیست‌ها نقل مکان کرده بود. او 'اعلام کرد که 'شکافی عمیق بین ایسکرای قدیمی و جدید وجود دارد'. در سال‌های ۱۹۰۴-۱۹۰۵، او منشویک‌ها را رها کرد و شروع به نوسان کرد، در یک مقطع با مارتینوف (یک اکونومیست) همکاری کرد و در مقطع بعد تئوری چپ‌روانه‌ی پوچ خود یعنی «انقلاب مداوم» را اعلان کرد. در ۱۹۰۶-۱۹۰۷، او به طرف بلشویک‌ها آمد، و در بهار ۱۹۰۷ اعلان کرد که با رزا لوگزامبورگ هم‌عقیده است.

«در دوره انشقاق، پس از نوسان طولانی «غیر جناحی»، او دوباره به جناح راست رفت و در آگوست ۱۹۱۲ با انحلال‌طلبان وارد یک بلوک شد. اکنون دوباره آنها را ترک کرده است، اگرچه در اصل عقاید بی‌مایه‌ی آنها را تکرار می‌کند*»

«این‌ها تیپ‌ها، لاشه فرماسیون‌های تاریخی گذشته هستند، زمانی که جنبش توده‌ای طبقه‌ی کارگر در روسیه هنوز خاموش بود، زمانی که هر محفلی برای خود 'فضایی' داشت تا در آن به‌عنوان یک

جریان، گروه یا جناح، و به‌طور خلاصه، به‌عنوان یک 'نیرو' در حال مذاکره برای ادغام با دیگران ظاهر شود.

«نسل جوان کارگران باید به‌طور کامل بدانند که با چه کسانی سروکار دارند، وقتی که عده‌ای در برابر آنها ادعاهای به غایت سالوسانه مطرح می‌کنند، اما در عمل از تن دادن به تصمیمات حزبی، که از سال ۱۹۰۸ نگرش ما را نسبت به انحلال‌طلبی تعریف و تثبیت کرده‌اند، مطلقاً امتناع می‌ورزند، و یا از تن دادن به تجربه جنبش طبقه کارگر امروزی که عملاً وحدت در میان اکثریت را بر مبنای به‌رسمیت‌شناختن کامل تصمیمات فوق به ارمغان آورده است، مطلقاً خودداری می‌کنند» (رجوع کنید به جلد هفدهم، صفحات ۹۴-۳۹۳).

بنابر این، معلوم می‌شود که تروتسکی در طول تمام این مدت پس از ۱۹۰۳ خارج از اردوگاه بلشویک‌ها بوده، او به اردوگاه منشویک‌ها می‌رود، بعداً آن را ترک می‌کند، اما هرگز به بلشویک‌ها نمی‌پیوندد. و در سال ۱۹۱۲ بلوکی را با منشویک‌ها - انحلال‌طلبان علیه لنین و حزبش سازمان می‌دهد، و در همان حال در همان اردوگاه منشویک‌ها باقی می‌ماند.

آیا تعجب‌آور است که حزب بلشویک ما به چنین «شخصیتی» بی‌اعتماد می‌شود؟

آیا تعجب‌آور است که بلوک اپوزیسیون به رهبری این «شخصیت»، خود را از حزب منزوی و طرد شده می‌بیند؟

دومین موضوع اساسی که رهبران اپوزیسیون در رابطه با آن به بیراهه رفتند این بود که آیا پیروزی سوسیالیسم در یک کشور در دوره امپریالیسم امکان‌پذیر است؟ اشتباه اپوزیسیون این است که به‌طور نامحسوسی سعی کرد آموزه لنین در مورد امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور را منحل سازد.

اکنون بر کسی پوشیده نیست که در سال ۱۹۱۵، دو سال قبل از انقلاب اکتبر، لنین بر اساس قانون رشد ناموزون اقتصادی و سیاسی در شرایط امپریالیسم این تز را اعلام کرد که «پیروزی سوسیالیسم ابتدا در چندین یا حتی در یک کشور سرمایه‌داری جداگانه ممکن است» (لنین، جلد ۱۸، ص ۲۳۲).

اکنون بر هیچ کس پوشیده نیست که این کسی جز تروتسکی نبود که در همان سال ۱۹۱۵ با تز لنین در مطبوعات مخالفت کرد و اعلام کرد که اعتراف به امکان پیروزی سوسیالیسم در کشورهای جداگانه «به معنای گرفتار شدن به همان کوتاه‌نگری ملی است که جوهر سوسیال‌میهن‌پرستی را تشکیل می‌دهد» (تروتسکی، سال ۱۹۱۷، جلد ۳، بخش اول، صفحات ۹۰-۸۹).

این یک راز نیست، بلکه یک واقعیت شناخته شده جهانی است که این مناقشه بین لنین و تروتسکی، در واقع، تا زمان ظهور آخرین جزوه لنین در سال ۱۹۲۳ در مورد تعاون،^[33] ادامه یافت، که در آن او بارها و بارها اعلام کرد که امکان ساختن «جامعه کاملاً سوسیالیستی» در کشور ما وجود دارد.

پس از مرگ لنین چه تغییراتی در رابطه با این موضوع در تاریخ حزب ما رخ داد؟ در سال ۱۹۲۵، در چهاردهمین کنفرانس حزب ما، کامنف و زینوویف، پس از چندین نوسان، آموزش لنین را در مورد امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور پذیرفتند و همراه با حزب، خود را از تروتسکیسم در این مورد جدا کردند. اما چند ماه بعد، قبل از کنگره چهاردهم، وقتی خود را در مبارزه با حزب در اقلیت یافتند و مجبور شدند با تروتسکی وارد بلوک شوند، «ناگهان» به سمت تروتسکیسم روی آوردند و قطعنامه کنفرانس چهاردهم حزب ما را رد کردند و آموزش لنین در مورد امکان پیروزی یک کشور را کنار گذاشتند. در نتیجه، اراجیف نیمه‌منشویکی تروتسکی درباره تنگ‌نگری ملی نظریه لنین، برای اپوزیسیون به پرده‌ئی تبدیل شده که با آن تلاش می‌کند بر فعالیت‌های خود با هدف انحلال لنینیسم حول مسئله ساختن سوسیالیسم سرپوش بگذارد.

سؤال این است: چه چیز شگفت‌انگیزی در این است که حزب، که با روحیه لنینیسم آموزش دیده و تربیت شده، پس از همه اینها، روی‌گردانی از این انحلال‌طلبان را ضروری بداند و رهبران اپوزیسیون، خود را منزوی از حزب بیابند؟

سومین موضوع اساسی که رهبران اپوزیسیون در رابطه با آن به بیراهه رفتند، مسئله حزب ما، خصلت یکپارچه و وحدت آهنین آن بود.

لنینیسم می‌آموزد که حزب پرولتاریا باید متحد و یکپارچه باشد، که نباید جناح‌ها یا مرکزیت‌های جناحی داشته باشد، که باید یک مرکزیت و یک اراده واحد داشته باشد. لنینیسم می‌آموزد که منافع حزب پرولتری مستلزم بحث روشن‌گرانه در مورد مسائل مربوط به سیاست حزب، نگرش روشن‌گرانه توده‌های حزبی نسبت به رهبری حزب، انتقاد از نقایص حزب، انتقاد از اشتباهات آن است. در عین حال، اما لنینیسم ایجاب می‌کند که تصمیمات حزب، پس از تصویب و تأیید این تصمیمات توسط ارگان‌های رهبری حزب، باید بدون چون و چرا توسط همه اعضای حزب اجرا شود.

تروتسکیسم طور دیگری به موضوع نگاه می‌کند. بر اساس تروتسکیسم، حزب چیزی است در مایه فدراسیونی از گروه‌های جناحی، با مرکزیت‌های جناحی جداگانه. بر اساس تروتسکیسم، انضباط پرولتری

33 و. ی. لنین، آثار، چاپ چهارم روسی، جلد ۳۳، صفحات ۳۵-۴۲۷.

حزب، غیرقابل تحمل است. تروتسکیسم نمی‌تواند روش پرولتری حزب را تحمل کند. تروتسکیسم نمی‌فهمد که اجرای دیکتاتوری پرولتاریا غیرممکن است مگر اینکه انضباط آهنین در حزب وجود داشته باشد.

آیا لنینیست‌های سابق در اپوزیسیون از این نقایص ارگانیک در تروتسکیسم آگاه بودند؟ البته که آگاه بودند. از آن هم بیشتر، آنها از پشت‌بام‌ها فریاد می‌زدند که «تدابیر سازمانی» تروتسکیسم با اصول سازمانی لنینیسم ناسازگار است. این واقعیت که اپوزیسیون در بیانیه خود در ۱۶ اکتبر ۱۹۲۶ مفهوم حزب به‌عنوان فدراسیونی از گروه‌ها را مردود شناختند، تنها تأییدی‌ست مضاف بر این واقعیت که اپوزیسیون در رابطه با این موضوع، پایی برای ایستادن نداشته و ندارد. اما این انکار، صرفاً شفاهی و غیر صادقانه بود. در واقع، تروتسکیست‌ها هرگز تلاش خود را برای تحمیل خط تشکیلاتی تروتسکیستی بر حزب ما رها نکرده‌اند و زینوویف و کامنف در این کار ننگین به آنها کمک می‌کنند. کافی بود زینوویف و کامنف خود را در مبارزه علیه حزب در اقلیت بیابند تا به طرح تشکیلاتی نیمه‌منشویکی تروتسکیستی روی بیاورند و مشترکاً با تروتسکیست‌ها جنگ علیه روش پرولتری حزب را به‌عنوان شعار روز اعلام کنند.

اینکه حزب ما زیر بار دفن اصول تشکیلاتی لنینیسم نپذیرفت و رهبران کنونی اپوزیسیون را کنار زد، چه جای تعجب دارد؟

رفقا، این آن سه موضوع اساسی‌ئی است که رهبران کنونی اپوزیسیون در رابطه با آنها به بیراهه رفتند و از لنینیسم گسستند.

پس از آن، آیا می‌توان تعجب کرد که حزب لنین هم، به نوبه خود از آن رهبران گسست؟

اما متأسفانه تنزل اپوزیسیون به همین جا ختم نشد. از آن هم پایین‌تر رفت، تا مرزهایی که نمی‌توان از آن، بدون ریسک فرود آمدن در خارج از حزب، فراتر رفت.

خودتان قضاوت کنید.

تا به حال دشوار بود که تصور کنیم که اپوزیسیون، حتی با آن حد از تنزل، نسبت به مسئله دفاع بی‌قید و شرط از کشورمان تزلزل نشان دهد. اما اکنون نه تنها باید فرض کنیم، بلکه باید ادعا کنیم که نگرش رهبران کنونی اپوزیسیون یک رویکرد شکست‌طلبانه است. چگونه می‌توان تز احمقانه و پوچ تروتسکی در مورد آزمون کلمانسو در صورت وقوع جنگی جدید علیه اتحاد جماهیر شوروی را طور دیگری تفسیر کرد؟ آیا می‌توان تردید داشت که این نشانه‌ای‌ست از سقوط هرچه بیشتر اپوزیسیون؟

تاکنون دشوار بود که تصور کنیم اپوزیسیون هرگز اتهام احمقانه و بی‌مسمای حزب ترمیدور بودن را علیه حزب ما به کار ببرد. در سال ۱۹۲۵، زمانی که Zalutsky برای اولین بار در مورد گرایش‌های ترمیدوری در حزب ما صحبت کرد، رهبران فعلی اپوزیسیون به‌طور قاطع رابطه خود را با او قطع کردند. اما اکنون اپوزیسیون آنقدر تنزل پیدا است که از ذالوتسکی فراتر رفته و حزب را به حزب ترمیدوری بودن متهم می‌کند. چیزی که من نمی‌توانم درک کنم این است که افرادی که ادعا می‌کنند حزب ما تبدیل به یک حزب ترمیدوری شده است، چگونه می‌توانند در صفوف آن باقی بمانند.

تاکنون اپوزیسیون تلاش می‌کرد «صرفاً» گروه‌های جناحی جداگانه را در بخش‌هایی از کمینترن سازماندهی کند. اما اکنون، اپوزیسیون تا آنجا پیش رفته است که در مخالفت با حزب کمونیست موجود در آلمان، به سازماندهی آشکار یک حزب جدید در آلمان؛ یعنی حزب فرومایگان ضدانقلابیونی چون مازلو و روت فیشر، اقدام نموده است. این موضع، موضع شکاف و انشعاب مستقیم در کمینترن است. از تشکیل گروه‌های جناحی در بخش‌هایی از کمینترن گرفته تا انشعاب در کمینترن - این است مسیر انحطاطی که رهبران اپوزیسیون طی کرده‌اند.

بنابر این، عادی است که زینوویف در سخنرانی خود منکر انشعاب در آلمان نشد. اینکه این حزب ضدکمونیستی توسط اپوزیسیون ما سازماندهی شده بود تنها از دل این واقعیت آشکار می‌شود که مقالات و سخنرانی‌های ضدحزبی رهبران اپوزیسیون ما توسط مازلو و روت فیشر به صورت جزوه چاپ و توزیع می‌شوند. (صدایی: «شرمتان باد!»)

و اهمیت این واقعیت که بلوک اپوزیسیون، Vuioovich را عهده‌دار آن ساخت تا در مطبوعات ما از این حزب دوم؛ یعنی حزب مازلو-روت فیشر در آلمان دفاع سیاسی به‌عمل آورد، چیست؟ این نشان می‌دهد که اپوزیسیون ما آشکارا از مازلو و روت فیشر حمایت می‌کند، از آنها بر علیه کمینترن، علیه بخش‌های پرولتری آن حمایت می‌کند. این دیگر صرفاً جناح‌گرایی نیست، رفقا. این سیاست *انشعاب آشکار* کمینترن است. (صداهای: «کاملاً درست است!»)

پیش از این، اپوزیسیون تلاش می‌کرد تا آزادی گروه‌های جناحی در حزب ما را تأمین کند. حالا این برایش کافی نیست. اکنون، مسیر یک انشعاب آشکار را طی می‌کند و حزب جدیدی را در اتحاد جماهیر شوروی ایجاد می‌کند که کمیته مرکزی خود و سازمان‌های محلی خود را دارد. از سیاست جناح‌گرایی گرفته تا

سیاست انشعاب آشکار، تا سیاست ایجاد یک حزب جدید، تا سیاست «Ossovskyism» [34] – این است عمق قهقرائی که رهبران اپوزیسیون ما در آن فرو رفته‌اند.

اینهاست نقاط عطف اصلی در مسیر انحطاط هرچه بیشتر اپوزیسیون، در جدایی از حزب و کمینترن، در پیگیری سیاست انشعاب در کمینترن و در حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک).

آیا دیگر می‌توان چنین وضعیتی را تحمل کرد؟ بدیهی است که نه. سیاست انشعاب را نمی‌توان نه در کمینترن و نه در حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک) مجاز دانست. اگر به منافع حزب و کمینترن و وحدت بین آنها ارزش قائلیم، باید فوراً این شر ریشه‌کن شود.

چنین شرایطی بود که کمیته مرکزی را وادار کرد تا مسئله اخراج تروتسکی و زینوویف از کمیته مرکزی را مطرح کند.

خواهید پرسید راه برون‌رفت چیست؟

اپوزیسیون در بُن‌بست قرار گرفته است. وظیفه این است که آخرین تلاش را برای کمک به اپوزیسیون جهت رهایی از آن بُن‌بست انجام دهیم. آنچه که رفیق ارژنیکیدزه از طرف کمیسیون کنترل مرکزی در اینجا پیشنهاد کرد، شیوه و نیز حداکثر امتیازی است که حزب می‌تواند در راستای تأمین صلح در حزب با آن موافقت کند.

اولاً، اپوزیسیون باید قاطعانه و به‌طور غیرقابل برگشت، از غوغای «ترمیدوری» و شعار احمقانه آزمون کلمانسو دست بکشد. اپوزیسیون باید بفهمد که افرادی با چنین دیدگاه‌ها و گرایش‌هایی نمی‌توانند از کشور ما در برابر تهدید جنگی که با آن دست به گریبان است، دفاع کنند. اپوزیسیون باید بفهمد که افرادی با چنین دیدگاه‌ها و گرایش‌هایی نمی‌توانند به عضویت در کمیته مرکزی حزب ما ادامه دهند. (صداها: «کاملاً درست است!»)

ثانیاً، اپوزیسیون باید آشکارا و به‌طور قاطع، گروه انشعابی و ضد لنینیست مازلو-روت فیشر در آلمان را محکوم کند و تمام روابط خود را با آن قطع کند. حمایت از سیاست تجزیه کمینترن دیگر قابل تحمل نیست. (صداها: «کاملاً درست است!»)

³⁴ «اوسوفسکیسم» – یک «نظریه» ضدانقلابی که سعی در توجیه تشکیل یک حزب تروتسکیست در اتحاد جماهیر شوروی داشت. این «تئوری» توسط اوسوفسکی تروتسکیست که در آگوست ۱۹۲۶ از حزب کونیست اتحاد شوروی (بلشویک) اخراج شد، ارائه شد.

اگر از انشعاب کمینترن و از هم‌گسیختگی بخش‌های کمینترن حمایت شود، نمی‌توان از اتحاد جماهیر شوروی دفاع کرد.

ثالثاً، اپوزیسیون باید قاطعانه و به‌طور غیرقابل برگشت، انواع جناح‌گرایی و همه‌راهایی را که منجر به ایجاد یک حزب جدید در CPSU (B.) می‌شود، کنار بگذارد. سیاست انشعاب نباید در حزب ما مجاز باشد، خواه دو ماه قبل یا حتی دو ساعت قبل از کنگره حزب ما باشد. (صداها: «کاملاً درست است!»)

اینها، رفقا، سه شرط اصلی است که اگر بخواهیم به تروتسکی و زینوویف اجازه دهیم اعضای کمیته مرکزی حزبمان باقی بمانند، باید پذیرفته شوند.

گفته خواهد شد که این سرکوب است. بله سرکوب است. ما هرگز سلاح سرکوب را از زرادخانه حزب خود حذف نکرده‌ایم. ما در اینجا مطابق با قطعنامه معروف کنگره دهم حزبمان عمل می‌کنیم، مطابق با قطعنامه‌ای که در کنگره دهم توسط رفیق لنین تنظیم و اجرا شد.^[35] موارد ۶ و ۷ این قطعنامه بقرار زیر است:

نکته ۶: «کنگره دستور انحلال فوری و بلااستثناء همه گروه‌هایی را که بر اساس این یا آن پلاتفرم تشکیل شده‌اند، صادر می‌کند و به همه نهادها دستور می‌دهد که اکیداً مواظب باشند که هیچ‌گونه اعلامیه جناحی در کار نباشد. عدم رعایت این تصمیم کنگره مستلزم اخراج قطعی و فوری از حزب است.»

نکته ۷: «کنگره به منظور اطمینان از برقراری انضباط شدید در درون حزب و در تمام کارهای شورائی، و به منظور تأمین حداکثر اتفاق آراء و رفع هرگونه جناح‌بندی، به کمیته مرکزی این اختیار را می‌دهد که در صورت بروز مورد (یا موارد) نقض انضباط یا احیاء و یا تحمل جناح‌بندی، کلیه مجازات‌های حزبی را تا سر حد اخراج از حزب، و در مورد اعضای کمیته مرکزی تا حد تقلیل موقعیت آنان به سطح اعضای کاندید عضویت در کمیته مرکزی، و حتی در صورت لزوم به برخورد حداکثری با آنان تا اخراج از حزب، اعمال کند. شرط اعمال اینگونه برخوردهای حداکثری (در مورد اعضای و کاندیدهای عضویت در کمیته مرکزی و اعضای کمیسیون کنترل) باید مبتنی بر فراخوان تشکیل پلنوم کمیته مرکزی باشد، که در آن صورت، تمامی کاندیدهای عضویت در کمیته مرکزی و تمامی کمیسیون کنترل به آن دعوت خواهند شود. چنانچه دو سوم اکثریت چنین مجمع عمومی متشکل از عالی‌ترین سطوح رهبری حزب ضروری بداند که عضوی از کمیته مرکزی را به سطح کاندید عضویت در کمیته مرکزی تنزل دهد یا او را از حزب اخراج نماید، این اقدام فوراً به اجرا گذاشته خواهد شد.»

(صداها: این امر باید فوراً اجرا شود.)

استالین: صبر کنید، رفقا، عجله نکنید. این را لنین نوشته و به ما وصیت کرده است، زیرا او می دانست انضباط آهنین حزب چیست، دیکتاتوری پرولتری چیست. زیرا او می دانست که دیکتاتوری پرولتاریا از طریق حزب اعمال می شود، که بدون حزب؛ یک حزب متحد و یکپارچه، دیکتاتوری پرولتاریا غیرممکن است.

اگر قرار است تروتسکی و زینوویف در کمیته مرکزی حزب ما باقی بمانند، چنین شرایطی باید پذیرفته شود. اگر اپوزیسیون این شرایط را بپذیرد، خوب و مفید است. در غیر اینصورت، اوضاع برای آنها از این هم بدتر خواهد شد. (تشویق حضار.)

با اشاره به «اعلامیه» ۸ آگوست ۱۹۲۷ اپوزیسیون

این سخنرانی در ۹ آگوست ایراد شد

رفقا، آنچه اپوزیسیون به ما ارائه می‌دهد نمی‌تواند به‌عنوان صلح در حزب تلقی شود. ما نباید توهم داشته باشیم. آنچه اپوزیسیون به ما پیشنهاد می‌کند یک آتش‌بس موقت است. (صدایی: «حتی موقتی نیست!») این یک آتش‌بس موقت است که ممکن است در شرایط خاصی یک گام به جلو باشد، اما از طرف دیگر ممکن است اینطور نباشد. این مطلب باید یکبار برای همیشه مد نظر واقع شود. اینرا باید در نظر داشت، چه اپوزیسیون راضی شود انعطاف بیشتری از خود نشان دهد یا نه.

این یک گام به جلو برای حزب است که اپوزیسیون در رابطه با هر سه سؤال که ما در برابر او قرار دادیم تا حدی عقب‌نشینی کرده است. تا حدودی عقب‌نشینی کرده است، اما با چنان ملاحظاتی که ممکن است زمینه را برای مبارزه هرچه شدیدتر در آینده ایجاد کند. (صداهای: «کاملاً درست است!») «کاملاً درست است!»)

مسئله دفاع از اتحاد جماهیر شوروی برای ما با توجه به خطر جنگی که مطرح است، یک مسئله اساسی است. اپوزیسیون در بیانیه خود به شکلی قاطع بیان می‌کند که به دفاع بدون قید و شرط و بی‌پرده از اتحاد جماهیر شوروی معتقد است، اما از محکوم کردن فرمول معروف تروتسکی، یعنی شعار معروف او درباره کلمانسو، خودداری می‌کند. تروتسکی باید شجاعت پذیرش حقایق را داشته باشد.

من فکر می‌کنم که تمام پلنوم کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی به اتفاق آراء بر این عقیده هستند که کسی که در قلب خود؛ کسی که در عمل و نه فقط در کلام، از دفاع بی‌قید و شرط از کشور ما جانبداری می‌کند، آنچه را که تروتسکی در نامه خود به کمیسیون کنترل مرکزی خطاب به رفیق ارژنیکیدزه نوشته، نخواهد نوشت.

من فکر می‌کنم که کل پلنوم CC و CCC متقاعد شده‌اند که این شعار؛ این فرمول تروتسکی در مورد کلمانسو، فقط می‌تواند یکسری تردیدها در مورد صداقت تروتسکی در دفاع از اتحاد جماهیر شوروی برانگیزد. (صداهای: «بسیار درست است، کاملاً درست است!»)

من فکر می‌کنم که کل پلنوم CC و CCC عمیقاً متقاعد شده‌اند که تروتسکی با صدور این شعار، با صدور این فرمول در مورد کلمانسو، دفاع از اتحاد جماهیر شوروی را به تغییر رهبری حزب ما و رهبری دولت

شوروی مشروط و منوط ساخته است. فقط کسانی که نابینا هستند می‌توانند آن را نبینند. اگر تروتسکی فاقد شجاعت، فاقد کمترین حد از شجاعت برای اعتراف به اشتباه خود است، مقصر آن خود اوست.

از آنجایی که اپوزیسیون در سند خود این اشتباه تروتسکی را محکوم نمی‌کند، این بدان معناست که اپوزیسیون می‌خواهد برای حملات آینده خود علیه حزب در رابطه با دفاع از کشور، در رابطه با خطی که حزب دنبال می‌کند، سلاحی در دست نگه دارد. این بدان معناست که اپوزیسیون سلاحی را در دست نگه می‌دارد که قصد استفاده از آن را دارد.

از این رو، در مورد این سؤال اساسی، اپوزیسیون به دنبال صلح نیست، بلکه به دنبال یک آتش‌بس موقت است، با این ملاحظه که، ممکن است در آینده همچنان مبارزه را تشدید کند. (صدایی: «ما به آتش‌بس نیاز نداریم، ما به صلح نیاز داریم.»)

نه، رفقا، اشتباه می‌کنید، ما به آتش‌بس نیاز داریم. اگر بخواهیم مثال بزنیم، بهتر است از اوسپ گگل استفاده کنیم که گفت: «یه تکه ریسمان؟ بده ریسمانو، حتی یک تکه ریسمان به کارت می‌آد». در واقع بهترین کار این است که مانند اوسپ گگل عمل کنیم. ما آنقدر از نظر منابع، غنی و قوی نیستیم که بتوانیم از خیر حتی یک تکه ریسمان بگذریم. ما نباید حتی به یک تکه ریسمان دست رد بزنیم. خوب فکر کنید و متوجه خواهید شد که زرادخانه ما باید حتی یک تکه ریسمان را هم در خود جای دهد.

در مورد سوال دوم، مسئله ترمیدور، اپوزیسیون بدون شک عقب‌نشینی کرده است. در این زمینه تا حدودی از موضع قبلی خود عقب‌نشینی کرده است، زیرا پس از چنین عقب‌نشینی‌ئی دیگر جایی برای آن تهییج احمقانه درباره «انحطاط ترمیدوری» حزب که توسط برخی از اعضای اپوزیسیون، به‌ویژه برخی از اعضای نیمه‌منشویک آن انجام شده است، نمی‌تواند (البته اگر منطقی فکر کنیم) وجود داشته باشد.

با این حال، اپوزیسیون این امتیاز را با شرطی همراه کرده است که ممکن است در آینده هرگونه امکان آتش‌بس و صلح را از بین ببرد. آنها می‌گویند که عناصر خاصی در کشور وجود دارند که گرایش به سمت احیاء نظام گذشته، به سمت ترمیدور، را متبلور می‌سازند. اما هیچ کس هرگز آن را انکار نکرده است. از آنجایی که طبقات متضاد وجود دارند، از آنجایی که طبقات محو نشده‌اند، البته که تلاش برای بازگرداندن نظم پیشین همواره صورت خواهد گرفت. اما بحث ما این نبود. موضوع مورد اختلاف این است که اپوزیسیون در اسناد خود به کمیته مرکزی و از این رو به حزب در مورد گرایش‌های ترمیدوری فشار وارد می‌کند. کمیته مرکزی را نمی‌توان از حزب جدا کرد. شدنی نیست. این مزخرف است. فقط افراد ضد حزبی

که از درک مبانی اولیه ساختار تشکیلاتی از منظر لنین ناتوان هستند، می‌توانند فرض کنند که کمیته مرکزی، به‌ویژه کمیته مرکزی ما، می‌تواند از حزب جدا شود.

اپوزیسیون اما امتیازات خود را با شروطی که ذکر کردم توأم می‌سازد. اما چنین شروطی برای اپوزیسیون سلاح یدکی فراهم می‌کند که در صورت پیش‌آمدن فرصت دوباره به حزب حمله کند.

البته صحبت از تمایلات ترمیدوری کمیته مرکزی مضحک است. از این هم بیشتر: مزخرف است. من فکر نمی‌کنم که خود اپوزیسیون هم این حرف‌های بیهوده را باور داشته باشد، اما به‌عنوان یک لولو خورخوره به آن نیاز دارد. زیرا اگر اپوزیسیون واقعاً به آن باور داشت، آنوقت مسلماً باید به حزب ما و کمیته مرکزی ما اعلام جنگ می‌کرد؛ اما به ما اطمینان می‌دهد که خواهان صلح در حزب است.

و بنابر این، در مورد دوم نیز، اپوزیسیون سلاحی را به‌عنوان زاپاس نگه می‌دارد تا بعداً دوباره با آن به کمیته مرکزی حمله کند. این را نیز باید در نظر داشت رفقا، تحت هر شرایطی. چه رهبران اپوزیسیون را از کمیته مرکزی برکنار کنیم یا نه، در مورد مسئله اساسی ترمیدور، آنها یک سلاح ذخیره در دست خواهند داشت، و حزب باید اکنون همه اقدامات را انجام دهد تا اگر دوباره این سلاح ضد حزبی را به دست گرفت، اپوزیسیون را از بین ببرد.

سوال سوم، مسئله انشعاب در حزب کمونیست آلمان است، انشعاب گروه ضد لنینیست روت فیشر و مازلو.

دیروز در کمیسیون بحث عجیبی داشتیم. اپوزیسیون با سختی، براستی با سختی بسیار، پس از چند سخنرانی، جرأت یافت که بگوید در اطاعت از تصمیم کمینترن - نه به خاطر قانع‌شدنشان، بلکه در اطاعت از تصمیم کمینترن - پذیرفتند که تماس تشکیلاتی با این گروه ضد حزبی غیرمجاز است. من پیشنهاد کردم: «ارتباط تشکیلاتی و حمایت از این گروه». تروتسکی گفت: «نه، لازم نیست، ما نمی‌توانیم آن را بپذیریم. تصمیم کمینترن برای اخراج آنها اشتباه بود. من تلاش خواهم کرد تا آن افراد - روت فیشر و مازلو - را به موقعیت قبلی‌شان بازگردانم.»

این چه چیزی را نشان می‌دهد؟ خودتان قضاوت کنید. چقدر مفهوم ابتدایی انضباط حزبی کاملاً از ذهن این افراد پاک شده است!

بیا بیا فرض کنیم که امروز CPSU (B.) میاسنیکوف را که همه شما از فعالیت‌های ضد حزبی او اطلاع دارید، اخراج می‌کند. فردا تروتسکی می‌آید و می‌گوید: «من نمی‌توانم از حمایت از میاسنیکوف خودداری

کنم، زیرا تصمیم کمیته مرکزی اشتباه بود، اما حاضریم در اطاعت از دستورات شما ارتباط تشکیلاتی را با او قطع کنیم.»

فردا گروه «حقیقت کارگری»^[36] را اخراج می‌کنیم، که شما نیز از فعالیت‌های ضد حزبی آن اطلاع دارید. تروتسکی جلو خواهد آمد و خواهد گفت: «من نمی‌توانم از حمایت از این گروه ضد حزبی خودداری کنم، زیرا شما در اخراج آن اشتباه کردید.»

پس فردا کمیته مرکزی اوسوفسکی را اخراج می‌کند، زیرا او، همانطور که شما خوب می‌دانید، دشمن حزب است. تروتسکی به ما خواهد گفت که اخراج اوسوفسکی اشتباه بوده و او نمی‌تواند از حمایت از او خودداری کند.

اما اگر حزب، اگر کمینترن، اگر این نهادهای عالی پرولتاریا پس از بحث مفصل درباره رفتار افرادی خاص، از جمله رفتار روت فیشر و مازلو، تصمیم بگیرند که چنین افرادی باید اخراج شوند، و اگر تروتسکی به رغم آن، بر حمایت از این افراد اخراج‌شده اصرار داشته باشد، در آن صورت موضع چیست؟ سرنوشت حزب ما، سرنوشت کمینترن چه می‌شود؟ آیا اینها برای ما مطرح‌اند یا نه؟ معلوم می‌شود که برای تروتسکی نه حزب مطرح است و نه کمینترن، فقط نظر شخصی تروتسکی مطرح است.

اما اگر نه تنها تروتسکی، بلکه سایر اعضای حزب نیز بخواهند مانند تروتسکی رفتار کنند، چه؟ بدیهی است که این ذهنیت شبهه‌نظامی، این ذهنیت فرمانده‌بازی، تنها می‌تواند به نابودی اصول حزب منجر شود. دیگر حزبی وجود نخواهد داشت. در عوض، نظر شخصی هر فرمانده‌ئی مطرح خواهد بود. این همان چیزی است که تروتسکی از درک آن امتناع می‌ورزد.

چرا اپوزیسیون از حمایت از گروه ضد کمونیست مازلو-روت فیشر خودداری کرد؟ چرا رهبران اپوزیسیون از پذیرش اصلاحیه ما در این مورد خودداری کردند؟ زیرا آنها می‌خواهند سلاح سومی را در ذخیره نگه دارند تا با آن به کمینترن حمله کنند. این را نیز باید در نظر داشت.

چه با آنها به توافق برسیم یا نه، چه آنها از کمیته مرکزی حذف شوند یا نه، آنها این سلاح را برای حمله آینده به کمینترن ذخیره خواهند کرد.

³⁶ گروه «حقیقت کارگری» - یک گروه زیرزمینی ضد انقلابی بود که در سال ۱۹۲۱ تشکیل شد. اعضای این گروه از حزب کمونیست روسیه (بلشویک) اخراج شدند.

سوال چهارم، انحلال جناح‌هاست. پیشنهاد می‌کنیم صادقانه و صریح گفته شود: «جناح باید بدون برو برگرد منحل شود». رهبران اپوزیسیون از گفتن این حرف خودداری می‌کنند. در عوض می‌گویند: «عناصر جناح‌گرائی باید از بین برود»؛ اما می‌افزایند: «عناصر جناح‌گرای ناشی از رژیم درون حزبی است».

در اینجا شما چهارمین شرط که البته کوچک است را مشاهده می‌کنید. این نیز سلاحی است که علیه حزب ما و وحدت آن، در زاپاس نگه داشته شده است.

هدف اپوزیسیون‌چی‌ها از عدم پذیرش فرمول پیشنهادی انحلال فوری فراکسیون چه بود؛ فراکسیونی که حی و حاضر قصد دارد تا یکی دو روز دیگر در مسکو کنفرانسی غیرقانونی برگزار کند؟ می‌خواستند بگویند آنها داشتند حق سازماندهی تظاهرات در ایستگاه‌های راه‌آهن را ابقاء می‌کردند، تا بعد بگویند می‌بینید: رژیم مقصر است، ما مجبور شدیم تظاهرات دیگری ترتیب دهیم. یعنی آنها می‌خواهند حق ادامه حمله به حزب را حفظ کنند، تا بتوانند بگویند: رژیم ما را مجبور به حمله می‌کند. اینجا، همانطور که می‌بینید، شما با یک اسلحه دیگر هم روبروئید که اپوزیسیون آنرا در زاپاس نگه می‌دارد.

پلنوم مشترک کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی باید همه اینها را بدانند و به خاطر بسپارند.

* تأکیدها از من - ژ. استالین

منبع: ج. استالین، درباره اپوزیسیون، مقالات و سخنرانی‌ها (۱۹۲۱-۲۷)، مسکو و لنینگراد، ۱۹۲۸.

{ ترجمه فارسی متن این سخنرانی‌ها از روی متن انگلیسی آنها که در سایت زیر موجود است انجام گرفته است. عکس‌هایی که در صفحات بعدی مشاهده می‌کنید جزء متن انگلیسی سخنرانی‌ها در سایت زیر نیست و شخصاً از طرف من تهیه و تنظیم شده است - مترجم }

<https://www.marxists.org/reference/archive/stalin/works/1927/07/29.htm#33>

تصاویر شخصیت‌هایی که در این سخنرانی‌ها از آنها نام برده شده، به ترتیب حروف الفبا:



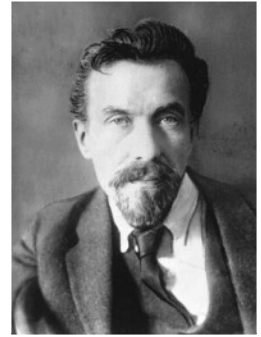
Adolf W. Warski



Aleksandr Martynov



Aleksey Arakcheyev



Alexei Rykov



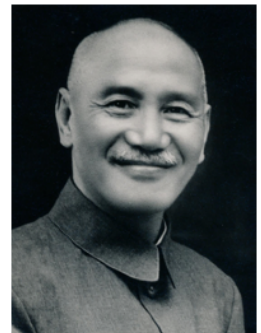
Arkadi Maslow



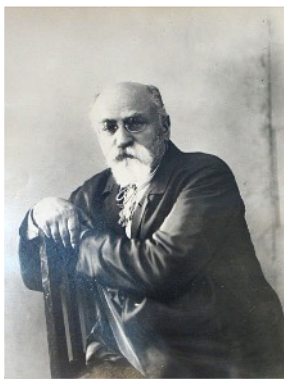
Arthur Henderson



Boris Souvarine



Chiang Kai-shek



David Riazanov



Felix Dzerzhinsky



Feng Yuxiang



Gavril Myasnikov

تصاویر شخصیت‌هایی که طی این سخنرانی‌ها از آنها نام برده شده به ترتیب حروف الفبا:



Lord George Curzon



Georgy Chicherin



Georgy Pyatakov



Georgy Safarov



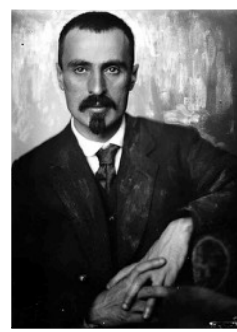
Grigory Sokolnikov



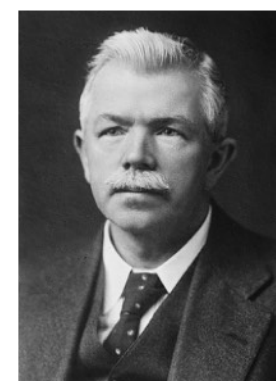
Grigory Zinoviev



Gustav Noske



Irakli Tsereteli



John R. Clynes



Karl Kautsky



Karl Radek



Kliment Voroshilov

تصاویر شخصیت‌هایی که طی این سخنرانی‌ها از آنها نام برده شده به ترتیب حروف الفبا:



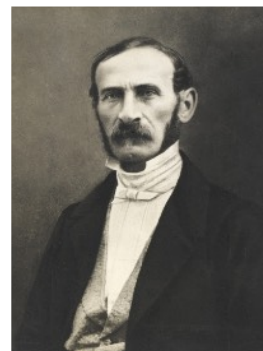
Leon Trotsky



Lev Kamenev



Louis Blanc



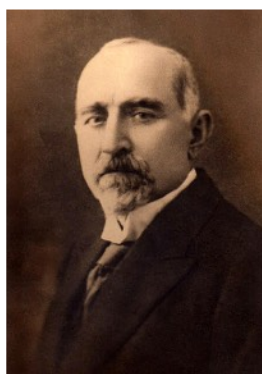
Louis-Eugène Cavaignac



Nikolai Bukharin



Nikolai Gogol



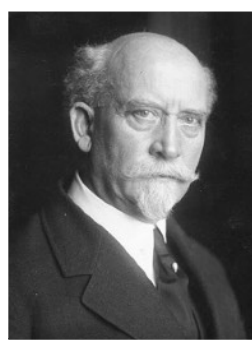
Nikoloz Chkheidze



Paul Painlevé



Philip Snowden



Philipp Scheidemann

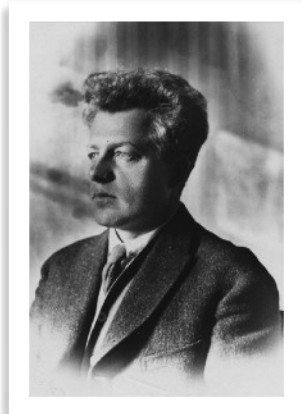


Józef Piłsudski



Pyotr Krasnov

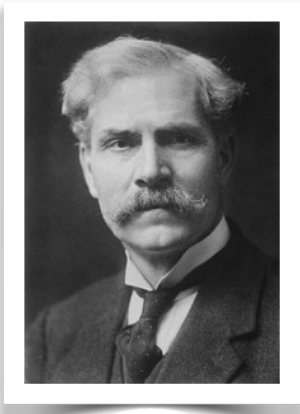
تصاویر شخصیت‌هایی که طی این سخنرانی‌ها از آنها نام برده شده به ترتیب حروف الفبا:



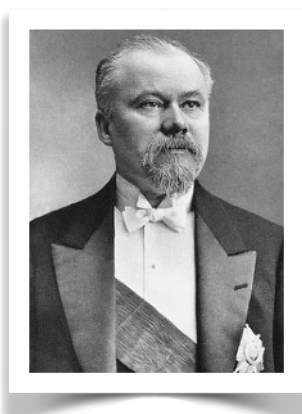
Pyotr Voykov



Pyotr Zalutsky



Ramsay MacDonald



Raymond Poincaré



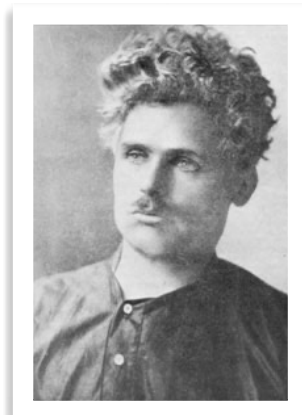
René Viviani



Ruth Fischer



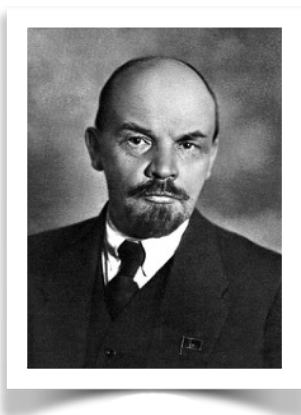
Sergo Ordzhonikidze



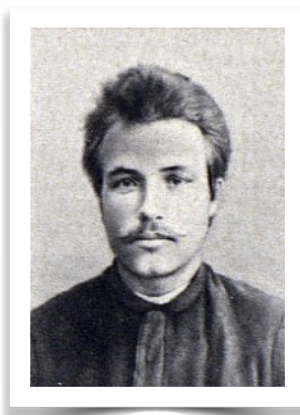
Timofei Sapronov



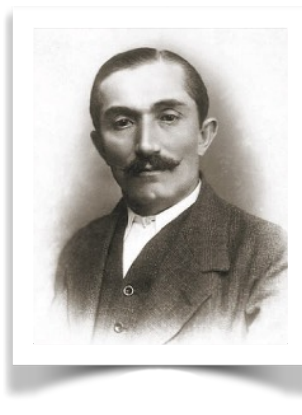
Józef Unszlicht



Vladimir Lenin

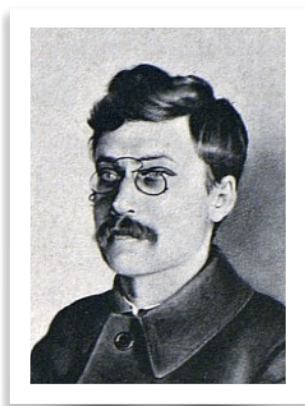


Vladimir Smirnov



Wincenty Witos

تصاویر شخصیت‌هایی که طی این سخنرانی‌ها از آنها نام برده شده به ترتیب حروف الفبا:



Yemelyan Yaroslavsky



Yuri Steklov